



سیری در معارف اسلام

سید الشهداء علیه السلام وارث آدم و

نوح و ابراهیم علیهم السلام

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه حضرت ابوالفضل علیه السلام - دهه اول محرم - ۱۳۹۶ ه.ش



www.erfan.ir

سید الشهداء علیه السلام وارث آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام
(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: غیائی
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: اهل بیت صراط مستقیم..... ۱۱
- شناختن ائمه علیهم السلام واجب است..... ۱۳
- ائمه علیهم السلام، قبله‌نمای صراط مستقیم..... ۱۳
- معنای وجوب..... ۱۴
- ائمه علیهم السلام، قبله‌نمای صراط مستقیم..... ۱۵
- اهمیت رضایت پدر و مادر..... ۱۸
- نماز، سبب آرامش دل است..... ۱۸
- منابع شناختن ائمه علیهم السلام..... ۱۹
- ابی عبدالله علیه السلام، انسان أحسن..... ۲۰
- دو ماجرا درباره همت بالای انسانی..... ۲۱
- ابی عبدالله علیه السلام، انسان أحسن..... ۲۳
- روضه..... ۲۴
- جلسه دوم: معرفت قلبی به سید الشهداء علیهم السلام..... ۲۷
- معرفت به ابی عبدالله علیه السلام..... ۲۹
- درباره اهمیت کتاب کامل الزیارات..... ۲۹
- معرفت به ابی عبدالله علیه السلام..... ۳۰
- جایگاه حضرت علی اکبر علیه السلام از زبان ابی عبدالله علیه السلام..... ۳۱
- تفاوت معرفت قلبی با معرفت علمی..... ۳۲



- ۳۴ معرفت به ابی عبدالله علیه السلام
- ۳۴ نباید پیرو غیر از امام معصوم بود.....
- ۳۶ رها نکردن امام حتی با اجازه امام.....
- ۳۹ نام حسین علیه السلام بر عرش الله.....
- ۳۹ ابی عبدالله علیه السلام، تسلیم اراده حق.....
- ۴۰ روضه حضرت زینب علیه السلام.....
- ۴۰ دعا.....

جلسه سوم: صفات اولیاء الله.....

- ۴۳ معرفت به ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۴۳ اقتدای به امام، راه رسیدن به مقام اولیاء الله.....
- ۴۴ اوصاف اولیاء الله.....
- ۴۴ از صفات اولیاء الله، نترسیدن از غیر خداست.....
- ۴۵ داستان قیس بن مسهر صیداوی.....
- ۴۷ اشتیاق اولیاء الله به مرگ.....
- ۴۹ از صفات اولیاء الله، نترسیدن از غیر خداست.....
- ۵۱ از صفات اولیاء الله، محزون نشدن برای امور دنیایی است.....
- ۵۱ از صفات اولیاء الله، ایمان به خدا و خودکنتری در برابر گناه.....
- ۵۱ معرفت به ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۵۲ روضه حضرت رقیه علیه السلام.....

جلسه چهارم: انسان راز خدا، بهترین الگوها برای انسان.....

- ۵۵ انبیا و ائمه علیهم السلام، خیر خواه ترین افراد نسبت به انسان ها.....
- ۵۵ انسان، سریع ترین مخلوقات در حرکت به سوی مقامات الهی.....
- ۵۶ کیفیت توجه و نگاه خداوند به انسان.....
- ۵۷ زندگی ابی عبدالله علیه السلام، سرمشق زندگی تمام انسان ها.....
- ۵۷ حلم و بردباری.....



فهرست مطالب

- تلافی کردن نیکی دیگران، به چند برابر..... ۶۰
- بامحبت بودن..... ۶۱
- نباید غیر از ابی عبدالله علیه السلام را سرمشق زندگی قرار داد..... ۶۲
- روضه حضرت حر رضی الله عنه..... ۶۵
- جلسه پنجم: معرفی مسیر غلط، بازگشت به صراط مستقیم..... ۶۷**
- اختیار و قدرت انسان در تبعیت از اهل بیت علیهم السلام..... ۶۹
- انتخاب هر راهی غیر صراط مستقیم موجب نابودی انسان..... ۶۹
- فسق یعنی خروج از چهارچوب انسانیت..... ۷۱
- اختیار در بهشت یا جهنم رفتن..... ۷۲
- جهنم را منکرین و معاندین خدا به وجود آوردند..... ۷۳
- خداوند ارحم الراحمین است، ناامیدی ممنوع!..... ۷۵
- روضه حضرت عبدالله بن حسن رضی الله عنه..... ۷۹
- جلسه ششم: معرفت خدا و علل فراموشی خداوند..... ۸۱**
- مقدمه..... ۸۳
- باید شکرگزار نعمت‌های خداوند بود..... ۸۴
- تمام نعمت‌ها از جانب خداوند است..... ۸۴
- همه هستی در ید قدرت الهی..... ۸۵
- توجه و تنبّه به قدرت و رحمت الهی..... ۸۷
- گناه باعث فراموشی خداوند سبحان..... ۹۰
- شکر نعمت یعنی عبادت حق و خدمت به خلق..... ۹۱
- روضه حضرت قاسم رضی الله عنه..... ۹۳
- جلسه هفتم: پیروی از حق با عقل و عترت..... ۹۵**
- مردم دنیا دو گروه هستند: پیروان حق، پیروان باطل..... ۹۷
- استفاده از عقل سبب پیروی از حق..... ۹۷
- پیامبر صلی الله علیه و آله علم مطلق است..... ۹۸



- ۹۹ راه رسیدن به جامعه صد درصد اسلامی
- ۱۰۰ عدالت
- ۱۰۱ احسان به دیگران
- ۱۰۲ کمبودهای اطرافیان را بر طرف کنید
- ۱۰۵ دوری از فحشاء، منکر و بغي
- ۱۰۵ قرآن برای تمام زمان ها تا قیامت
- ۱۰۶ روضه حضرت علی اصغر علیه السلام
- ۱۰۹ جلسه هشتم: اسلام دین ابدی**
- ۱۱۱ بهترین برنامه برای بشر توسط خالق
- ۱۱۱ اسلام، تنها دین کامل و ابدی نزد خدا
- ۱۱۳ تحدی با منکرین وحی
- ۱۱۵ معجزه بودن قرآن
- ۱۱۶ اسلام، تنها دین کامل و ابدی نزد خدا
- ۱۱۷ اسلام، تنها دین مقبول نزد خدا
- ۱۱۹ چند نمونه از اینکه اسلام، کهنه نمی شود
- ۱۱۹ حرکت کردن زمین
- ۱۲۰ زوج بودن تمام مخلوقات
- ۱۲۰ حرکت مخلوقات جهان در مداری بیضی شکل
- ۱۲۰ خلقت انسان از علق
- ۱۲۱ ارتباط با دین اسلام عامل حیات
- ۱۲۲ اهمیّت رعایت حق پدر و مادر
- ۱۲۲ روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۱۲۵ جلسه نهم: عصمت و مراتب آن**
- ۱۲۷ مقام عصمت، اختیار گناه کردن را سلب نمی کند
- ۱۲۷ مقام عصمت منحصر در تعداد افراد خاصی نیست
- ۱۲۷ انبیا دارای مقام عصمت هستند



فهرست مطالب

- ۱۲۸..... انبیا با انسان‌های دیگر در بشر بودن یکسانند.....
- ۱۲۸..... هر آنچه خدا آفریده زیبا است.....
- ۱۳۰..... انبیا دارای مقام عصمت هستند.....
- ۱۳۱..... حضرت مریم علیها السلام دارای مقام عصمت است.....
- ۱۳۱..... حضرت فاطمه علیها السلام دارای مقام عصمت است.....
- ۱۳۲..... حضرت زینب علیها السلام دارای مقام عصمت است.....
- ۱۳۳..... حضرت علی اکبر علیه السلام دارای مقام عصمت است.....
- ۱۳۳..... حضرت عباس علیه السلام دارای مقام عصمت است.....
- ۱۳۵..... توجّه ابی عبدالله علیه السلام به حجاب.....
- ۱۳۶..... توجّه ابی عبدالله علیه السلام به نماز.....
- ۱۳۷..... روضه حضرت عباس علیه السلام.....
- جلسه دهم: معرفت به ابی عبدالله علیه السلام به وسیله شناخت ابراهیم علیه السلام.....**
- ۱۳۹.....
- ۱۴۱..... راه شناخت ابی عبد الله علیه السلام.....
- ۱۴۲..... با دشمن جاهل، باید با محبت حرف زد.....
- ۱۴۲..... گفتگوی خواجه نصیرالدین طوسی با یک دشمن جاهل.....
- ۱۴۴..... با دشمن جاهل، باید با محبت حرف زد.....
- ۱۴۶..... معرفت به ابی عبدالله علیه السلام به وسیله شناخت ابراهیم علیه السلام.....
- ۱۵۰..... جایگاه پیروان و عزاداران حسین علیه السلام.....
- ۱۵۱..... روضه ابی عبدالله علیه السلام.....



جلسہ اول

اہل بیت صراط مستقیم

شناختن ائمه علیهم السلام واجب است

پروردگار، فقط به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت خودمان، اطاعت از امام معصوم را بر ما واجب کرده است. یقیناً شناختن امام واجب‌الاطاعة بر همه ما لازم است. اگر وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را بشناسیم، یقیناً همه انبیاء و ائمه علیهم السلام برای ما شناخته خواهند شد. خیلی جالب است، اگر انسان این یک نفر را بشناسد، همه انبیا را شناخته. دلیلش را می‌گوییم که چرا اگر این یک نفر را بشناسد همه امامان قبل و بعد از ابی‌عبدالله علیه السلام را شناخته. ایشان مرکز دایره معرفت هستند. معرفتی که گران‌بهارترین گوهر برای قلب انسان است. علت انحراف همه منحرفین، فساد همه مفسدین، کفر همه کافران، شرک و نفاق همه مشرکان و منافقان، نشناختن امام تعیین شده از جانب پروردگار مهربان عالم است. چون قبله‌نمایی، که صراط مستقیم را نشان می‌دهد امام است.

ائمه علیهم السلام، قبله‌نمای صراط مستقیم

ممکن است بگویید قبله‌نمای صراط مستقیم، قرآن است. اگر واقعا قبله‌نمای صراط مستقیم قرآن باشد، چرا در کتاب‌های مهم نقل کردند، خیلی از کسانی که هم خودشان و هم اجدادشان عرب بودند، و قرآن به زبان آن‌ها نازل شده، در فهم قرآن مشکل داشتند. یکی از این افراد جابر بن عبدالله انصاری بود. اهل تسنن در جلد اول کتاب «ینابیع الموده»، که از کتاب‌های مهم‌شان است، نقل کردند جابر خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت



من دو بخش از یک آیه را می‌فهمم ولی یک بخش دیگرش را نمی‌فهمم. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود آیه را بخوان **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»** گفت من «أَطِيعُوا اللَّهَ» را می‌فهمم. خدا را اطاعت کنید. واجب هم هست. وجوبش هم به خاطر این است که ذره‌ای از سعادت دنیا و آخرت از دست ما نرود.

معنای وجوب

وجوب به معنی زور نیست. ما اصلا وجوب به معنی زور نداریم. کلمه اکراه به معنی زور است. یعنی روی سرم هفت تیر بگذارند و بگویند یا نماز مغرب و عشاء را بخوان، یا ماشه را می‌چکانیم. و من هم، درحالی که دوست ندارم نماز بخوانم، از زور اسلحه نماز می‌خوانم. این نماز اسمش نماز اکراهی و زوری است. نه ثواب دارد، نه ارزش دارد، و نه قبول می‌شود. اما واجب به معنای اسلحه روی شقیقه گذاشتن نیست. واجب یعنی بنده من، اگر رهایت کنم، به خیر دنیا و آخرت پشت پا می‌زنی. من این حکم، مسئله، راه و روش را بر تو واجب کردم، که بهتر بپذیری و قبول کنی. چون پای زور در کار نیست، می‌توانم به واجب عمل نکنم. چون اسلحه که روی سرم نیست. در ۲۴ ساعت شبانه روز، ۱۷ رکعت نماز، واجب است، ولی خیلی‌ها نمی‌خوانند. پس واجب به معنی زورگیری نیست. روزه واجب است، ولی خیلی‌ها نمی‌گیرند. پس واجب به معنی زورگیری نیست. حجاب برای زن، با توجه به عوارض و مفاسد بی‌حجابی، واجب است، اما خیلی‌ها این واجب را مراعات نمی‌کنند. پس معلوم می‌شود واجب به معنی اجبار و اکراه نیست. آدم با محبت و زبان نرم، به یک نفر می‌گوید نماز بخوان، حیف است، جواب می‌دهد مگر زور است؟ نه، زور نیست، نخوان. یا آدم به یک محرمش می‌گوید حجاب را رعایت کن، لازم است، واجب است، جواب می‌دهد مگر زور است؟ نه، واجب به معنی زور نیست، انجام نده. آنجایی پای زور در کار است، که من نمی‌توانم انجام ندهم. مثل اینکه دست و پای من را می‌بندند، یکی روی

۱. نساء: ۵۹ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ إِنَّ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»**



پای من، یکی روی شکمم، یکی روی سینه‌ام می‌نشیند، یکی هم دو تا فکّم را باز می‌کند و بعد در دهانم عرق می‌ریزند و من هم نمی‌خواهم این کار انجام بگیرد، اما با زور این کار را انجام دادند. آیا من گناهکار هستم؟ نه. قیامت دادگاه دارم؟ نه. جریمه دارم؟ نه. امور اسلام زوری نیست. این که قرآن می‌گوید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ یعنی من هیچ چیز را به شما اجبار نمی‌کنم. اینطور نیست که اراده‌ام را بدرقه‌تان کنم و اختیارتان را از کار بیندازم و خودم به اجبار شما را وادار به انجام عمل کنم. نه، من این کار را نمی‌کنم. وقتی می‌گویم واجب است، یعنی به خیر و صلاح خودت است. یعنی این واجب، معدنی است، که با انجام‌دادن، درش را باز می‌کنی و سعادت دنیا و آخرت از این معدن استکشاف می‌شود. این معنی واجب است. و به عبارت دیگر، واجب یعنی ظهور عشق شدید پروردگار نسبت به بنده‌اش. این معنی واجب است.

اِنَّهُ ﷺ، قبله‌نمای صراط مستقیم

«أَطِيعُوا اللَّهَ» یعنی واجب است از خدا اطاعت کنی. «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» یعنی واجب است از پیغمبر ﷺ اطاعت کنی. بعد جابر گفت، من بقیه آیه را نمی‌فهمم که خدا فرموده «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» واجب است از کسانی که صاحب امر و صاحب فرمان هستند اطاعت شود. حضرت فرمود من الان این قسمت آیه را برای تو روشن می‌کنم. - باز تکرار کنم که این را اهل تسنن، در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های‌شان به نام «ینابیع الموده» نقل می‌کنند. نویسنده این کتاب شیخ سلیمان بلخی است که مذهب حنفی دارد. کتاب را حدود صد و پنجاه شصت سال پیش در استانبول ترکیه نوشته. - پیغمبر اکرم ﷺ دستش را گذاشت روی شانه امیرالمؤمنین ﷺ و گفت «أُولِي الْأَمْرِ» این است، بعد هم حضرت حسن ﷺ، بعد حسین ﷺ، و تا امام زمان ﷺ را برای جابر با اسم شمرد.

۱. بقره: ۲۵۶ «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَالَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

اینطور نیست که قرآن مجید به طور کامل به طرف صراط مستقیم قبله‌نما باشد. اگر قبله‌نما بود، هر عرب‌زبانی، همه قرآن را می‌فهمید.

عمرو ابن عبید بصری یک آدم نود ساله بود. از شهر بصره نزدیک دو هزار کیلومتر راه تا مدینه آمد و خدمت امام صادق علیه السلام رسید. عالم اهل بصره بود. درس می‌داد. دانشمند تربیت می‌کرد. به امام صادق علیه السلام گفت من دو هزار کیلومتر راه آمدم برای اینکه یک آیه را نمی‌فهمم. فرمودند آیه را بخوان. عرض کرد **﴿إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾**^۱ شما بندگان من از گناه کبیره اجتناب کنید. دامن‌تان را به گناهان کبیره آلوده نکنید، من گناهان کوچک شما را می‌بخشم. کجایش را نمی‌فهمی؟ گفت **﴿إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ﴾**، گناهان کبیره چیست؟ امام صادق علیه السلام یک قاعده به او یاد داد. فرمود از اول قرآن تا آخر قرآن هر جا خدا گناهی را ذکر کرده و پشتش وعده آتش داده، آن گناه، گناه کبیره است.

اگر خود قرآن به صورت کامل به صراط مستقیم هدایت می‌کرد، این آدم نود ساله عرب، عالم، مدرّس دو هزار کیلومتر راه نمی‌آمد خدمت امام صادق علیه السلام، برای اینکه نصف یک آیه را بی‌رسد. امام یک قطب‌نما و قبله‌نمای کامل به طرف صراط مستقیم است.

باز از اهل سنت روایت بگم. ابن عباس از راویان اهل سنت است. در کتاب‌های‌شان روایات زیادی از او نقل کردند. ابن عباس می‌گوید کسی آمد مسجد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت معنی **﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾**^۲ چیست که ما هر روز در نماز می‌خوانیم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دست گذاشت روی شانه امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود **«هذا صراط المستقیم»**^۳ صراط مستقیم این است. این انسانی که فکر، قلب، روح، نیت، عمل، اخلاق، رفتار و کردارش در همه امور زندگی، مستقیم است. این صراط مستقیم است.

۱. نساء: ۳۱ **﴿إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا﴾**.

۲. حمد: ۶

۳. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حسانی، عبید الله بن احمد، تحقیق محمودی، (ط وزارت ارشاد)، چاپ اول، ج ۱، ص ۷۶.



اگر من امام را نشناسم، با کدام قبله‌نما باید سراغ صراط مستقیم بروم؟ قرآن که پیچیدگی‌های خودش را دارد. قرآن آیات محکم دارد، آیات متشابه دارد، آیات مطلق دارد، آیات مقید دارد، آیات ناسخ دارد، آیات منسوخ دارد، اشارات دارد، لطائف دارد، حقایق دارد، دقایق دارد، ظرائف دارد، من اینها را چطوری بفهمم؟ ما سی سال در قم درس می‌خوانیم، نجف درس می‌خوانیم، ولی کنار خیلی از آیات قرآن لنگ لنگ هستیم. باید مراجعه کنیم به تفسیر برهان و نور الثقلین تا ببینیم ائمه علیهم‌السلام پیچیدگی این آیه را چگونه برطرف کردند. و اگر مراجعه نکنیم، تا قیامت هم قرآن را نمی‌فهمیم. شما خیال نکنید بعضی از ما که در این لباس هستیم و بیست سی سال درس خواندیم، به قول بچه‌های امروز، قرآن مجید را فول فول هستیم. نه اینطور نیست. ما بخشی از قرآن را نمی‌فهمیم، شما هم که دروس ما را نخواندید خیلی از قرآن را نمی‌فهمید. فهماندن قرآن کار امام است. او قبله‌نما به طرف صراط مستقیم الهی است. فاسدان چرا فاسدند؟ مشرکان، منافقان، کافران، حق‌ستیزان، متکبران چرا فاسد هستند؟ مال مردم خورها چرا فاسد هستند؟ دزدها، یاغی‌ها، رشوه‌گیرها، اختلاس‌کنندگان، چرا اینگونه هستند؟ چون ذره‌ای معرفت به امام تعیین شده از جانب پروردگار ندارند. اگر آدم معرفت پیدا کند، عاشق می‌شود. عشق هم، موتور حرکت است و ما را به طرف روش امام، منشی امام، اخلاق امام حرکت می‌دهد. چون عاشق نمی‌تواند از معشوق جدا زندگی کند. حالا می‌خواهد معشوقش در کنارش حاضر باشد، یا نباشد.

مگر اویس قرنی در کنار معشوقش، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضور داشت؟ یمن تا مدینه خیلی راه است. اویس زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم زندگی می‌کرد ولی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ندید. آنقدر به مادرش اصرار کرد که یک بار به مدینه بروم و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ببینم و برگردم. گفت نصف روز بهت اجازه می‌دهم. من طاقت دوری تو را ندارم. انگار همین یک پسر را داشت. این شترچران یمنی این همه مسیر را تا مدینه آمد. اتفاقاً پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسافرت بود، در مدینه حضور نداشت. تا ظهر هم ماند. همان مقداری که مادر گفته بود. و بدون اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ببیند به طرف یمن حرکت کرد.

اهمیت رضایت پدر و مادر

نگفت مادرم گفته نصف روز بیشتر نماز، مهم نیست، بگذار بمانم. اگر آدم از رضایت پدر یا مادر رد بشود و در مرحله پس از رضایت بیفتد، بین او و بین خدا حجاب پیش می‌آید. چون پروردگار در قرآن به پدر و مادر خیلی احترام کرده. جالب این است دین‌دار یا بی‌دین بودن پدر و مادر، اصلاً برای آیات قرآن فرقی نمی‌کند. قرآن فقط می‌گوید اگر پدر و مادرت بی‌دین هستند و در اینکه از من اطاعت کنی، از تو راضی نبودند، این را گوش نده. اما چطور می‌گوش نده؟ نه با تلخی، نه با داد و فریاد، نه با مشت بلند کردن. اگر گفتند از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت نکن، دین‌دار نباش، نمازخوان نباش، پای منبر درست و حسابی نرو، در جلسات اهل بیت علیهم السلام شرکت نکن، «فَلَا تُطْعِمُهُمَا»^۱ فقط گوش نده «صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» اما با آن‌ها پسندیده رفتار کن. تلخ حرف نزن. به پدر و مادر بی‌دین، نگاه تلخ نکن، غصه‌دارشان نکن، دلشان را نگران نکن. اگر بنا شد اطاعت نکنی، فقط جایی که می‌گویند با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت کن، اطاعت نکن. اما دیگر حرف نزن، داد هم نزن، چشم‌غره هم نرو، تلخ هم نشو، «صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» همنشینی را ترک نکن، رفت و آمد در خانه‌شان را ترک نکن، خانه پدر و مادر بی‌دینت برو و با یک روش پسندیده با آن‌ها رفتار کن. این واجب الهی است. ببینید چقدر زیباست!

نماز، سبب آرامش دل است

یک دستگاهی را از اروپا برای یکی از دوستان ما آورده بودند. کوچک بود، اندازه کبریت. در دستش دیدم. پرسیدم چیست؟ گفت این دستگاه با سه رنگ، اعصاب، آرامش، اضطراب، دغدغه و نگرانی را نشان می‌دهد. در حالت به هم ریختگی اعصاب، قرمز قرمز می‌شود. در حالت مرز عصبانیت، زرد می‌شود. در حالت آرامش کامل، سبز می‌شود. گفتم

۱. لقمان: ۱۵ «وَأَنْ جَاهِدَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِمُهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ تُرْجَعُكُمْ فَأَبْشُرْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»



تو که امتحان کردی، در چه مواقعی رنگ سبزش قوی است؟ گفت وقتی دارم نماز می‌خوانم. آخر نماز که می‌خواهم سلام بدهم، دستم را که روی دستگاه می‌گذارم می‌بینم در آرامش کامل هستم.

درست هم هست. قرآن می‌گوید: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱ از نماز کمک بگیرید. برای آرامش، برای تلطیف روح، برای گریه کردن، برای رقت قلب، برای تولید محبت. این امر پروردگار است. معلوم می‌شود نماز یک خزانه عظیم آرام‌بخش است. درست هم است ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲ ذکر خدا در اینجا یعنی نماز. در سوره جمعه داریم ﴿فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۳ نماز ذکر خداست. ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ بدانید که شما با یاد خدا، با نماز خدا، آرامش درونی پیدا می‌کنید.

منابع شناختن ائمه علیهم‌السلام

گفتیم امام‌شناسی واجب است و دانستیم واجب یعنی کلید در گنج سعادت دنیا و آخرت. حالا ائمه علیهم‌السلام را از چه منابعی باید بشناسیم؟ منبع اول، قرآن است. در قرآن، هم کلمه امام آمده هم کلمه ائمه. کلمه امام در سوره بقره^۴ است و کلمه ائمه در سوره انبیاء^۵.

منبع دوم، روایتی سه صفحه‌ای از وجود مبارک حضرت رضا علیه‌السلام درباره امام‌شناسی است که از عالی‌ترین و با ارزش‌ترین روایات ماست. این روایت در باب عظیم امام‌شناسی جلد

۱. بقره: ۴۵ ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا كَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾

۲. رعد: ۲۸ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾

۳. جمعه: ۹ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَاكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

۴. بقره: ۱۲۴ ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

۵. انبیاء: ۷۳ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾

اول کتاب شریف اصول کافی است. اصول کافی دو جلد است. حدود چهار هزار روایت دارد. تعداد روایات ضعیف این کتاب خیلی کم است، و فقط یک روایت قابل رد دارد. بقیه روایات غوغای فکر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معجزه عقل است. دو جلد این کتاب را در مدت دو سال ترجمه کردم. خیلی به اعتقاد و یقین من نسبت به ائمه طاهرین علیهم السلام اضافه شد. این کتاب دریای بی ساحل علم، فکر، عقل، ادب و اخلاق است و خدمت عظیمی است که مرحوم کلینی به جامعه انسانی کرده، نه فقط به جامعه شیعه. منبع سوم، زیارتها است.

ابی عبدالله علیه السلام، انسان أحسن

اگر در بین امامان هدایت، که ۱۲۴ هزار پیغمبر و ۱۲ امام هستند، فقط ابی عبدالله علیه السلام را بشناسیم، نسبت به کل انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام قبل و بعد از ابی عبدالله علیه السلام شناخت پیدا می کنیم. حدّ امام حسین علیه السلام به شاهراه وصل است. از قدیمها می گفتند «چون که صد آمد نود هم پیش ماست». وقتی ۱۰۰ عدد را بگیرم، خب ۹۹ عدد قبل از صد را هم گرفتم. شخصیت امام حسین علیه السلام اینگونه است. شناخت ابی عبدالله علیه السلام یعنی شناخت همه انبیا و ائمه علیهم السلام. شناخت ابی عبدالله علیه السلام یعنی شناخت مقام نبوت. شناخت ابی عبدالله علیه السلام یعنی شناخت پروردگار مهربان عالم. ایشان مرکز دایره معرفت است. اجازه بدهید چند تا عنوان از شخصیت ابی عبدالله علیه السلام برای شما بگویم که اولین بار است می شنوید. برای بدست آوردن اینها از سه منبع قرآن، روایات و زیارتها استفاده کردم. حضرت سیدالشهداء علیه السلام انسان أحسن است، نه حَسَن. انسان أحسن است. أحسن یعنی چی؟ یعنی همان صد. حَسَن یعنی چی؟ یعنی از صد به پایین. چهل تا را هم حَسَن می گویند، ده تا را هم حَسَن می گویند. یکی را هم حَسَن می گویند. اگر یک اخلاق خوب در من باشد، می گویند یکی از حسنات در او هست. اما أحسن یعنی کسی که تمام ارزشها و کمالات را به صورت تمام و کمال در وجود خودش طلوع داده.



حالا از قول خود حضرت بشنوید. این خیلی جالب است حضرت می‌فرماید «سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي»^۱، من با تمام جهانیان برای رفتن به سوی کل ارزش‌ها مسابقه دادم و مسابقه را بردم، از هیچ کس عقب نماندم، از همه جلو افتادم. ممکن است بگویید مگر پیغمبر اسلام ﷺ جلوتر از ابی‌عبدالله ﷺ نیست؟ من به شما جواب می‌دهم حسین ﷺ منهای مقام نبوت، خود پیغمبر ﷺ است. مگر نشنیدید که پیامبر ﷺ فرمود «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»^۲ حسین ﷺ از من است، من از حسین ﷺ هستم. مسابقه را بردم. نه اینکه عقب نماندم. اصلا کسی نتوانست جلوی من قرار بگیرد. «سَبَقْتُ الْعَالَمِينَ إِلَى الْمَعَالِي بِحُسْنِ خَلِيقَةٍ» قدرت مسابقه من، کمالات اخلاقی من بود. «وَعُلُوُّ هِمَّةٍ» و همت بالایی من بود که به من قدرت داد تا مسابقه را ببرم. انسان باید یک همت بسیار بالایی داشته باشد. امام حسین ﷺ می‌گوید با همت بلند و زیبایی‌های اخلاقم، مسابقه ارزش‌ها را از همه جهانیان بردم.

دو ماجرا درباره همت بالایی انسانی

شیخ جعفر از علمای بزرگ رده اول شیعه بود که خیلی زود هم به مرجعیت رسید و متولد زمان فتحعلی‌شاه قاجار، حدود ۲۵۰ سال پیش، بود. - نوه نبیره شیخ جعفر شوشتری تا حدود بیست سال پیش، با سن تقریبی ۱۰۰ سال، در خوزستان بود. - شیخ جعفر یک منبری فوق‌العاده و نویسنده متشخص شد که خیلی از مردم را جلب کرده بود. هنوز مادرش زنده بود که او به تمام مقامات علمی و انسانی رسید. یک وقت خانم‌ها به مادرش گفتند خوش به حالت، جعفر، پسرت، شده شیخ جعفر شوشتری. خیلی مهم شده. مادرش با ناراحتی گفت من از مقام و کمالات پسرم اصلا راضی نیستم. آن وقتی که او را حامله بودم، و آن وقتی که شیرش می‌دادم، کارهایی کردم که فکر می‌کردم پسر من هم وزن امام جعفر صادق ﷺ می‌شود. تازه شده شیخ جعفر. همت این مادر را ببینید.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند

شما می‌دانید آیت‌الله‌العظمی حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، با این برکات عظیم، اهل کجا بوده؟ برای یکی از دهات‌های شصت کیلومتری یزد. من آنجا رفتم. می‌دانید پدرش چه کاره بوده؟ پدرش یک گوسفندفروشی بی‌سواد، ولی متدین بود. همین یک بچه را هم داشت که اسمش را عبدالکریم گذاشته بود. ولی همت بلند این پسر کارش را به کجا رساند! مرجع تقلید شد. بهترین مدرّس فقه و اصول شد. با قدرت معنوی خودش در مقابل قدرت رضاخان ایستاد، تا دین، به کل ریشه‌کن نشود. بیشتر مراجع تقلید ایران شاگردهای او بودند و در درس او تربیت شدند. همت بلندی داشت. وگرنه اگر همت بلندی نداشت، کنار دست پدرش می‌ایستاد، چهار تا گوسفند می‌خرید و می‌فروخت. سود یا ضرری می‌کرد، اسمی هم در دنیا از او نمی‌ماند. مقام دنیای او این بود. مقام آخرتی او را هم برایتان بگویم که خیلی مهم است. بالای سر حرم حضرت معصومه علیها السلام، سه چهار تا قبر هست که از سطح زمین بالاتر آمده. قبر کنار یا وسط، قبر حاج شیخ عبدالکریم حائری است. ایشان وقتی از دنیا رفت، مرحوم آیت‌الله‌العظمی صدر، که مرجع تقلید بعد از آیت‌الله‌العظمی حائری بود، یک شعر عربی برای وفات مرحوم آیت‌الله حائری سرود. در شعرای قدیم ما، یک هنرمندی خاصی وجود داشت که محتشم هم در این هنرمندی، بسیار قوی بود. هنر این بود که ماده تاریخ یک حادثه را با شعر می‌گفتند. یعنی یک شعری می‌گفتند که نیم مصرعش به حروف ابجد می‌شد ماده تاریخ آن حادثه. مثلاً آیت‌الله‌العظمی بروجردی در سال ۱۳۹۰ قمری از دنیا رفت، کسی آمده یک ماده تاریخ برای فوت ایشان سرود «ما عرفناک حقّ معرفتک» ما آنگونه که باید تو را شناختیم. این به حروف ابجد ۱۳۹۰ می‌شود. آیت‌الله‌العظمی صدر - پدر همین امام موسی صدر که در لیبی رپوده شد و به احتمال قوی او را از بین بردند - یک شعر گفت آخرین مصرع شعرش مطابق ماده تاریخ وفات مرحوم آیت‌الله حائری بود. «لدی الکریم حلّ ضیفاً عبده»، هم کلمه کریم در شعر است، هم عبد، که می‌شود عبدالکریم. معنی شعر این است «عبدالکریم مهمان کریم شد». این مصرع مطابق با سال وفات آیت‌الله‌العظمی حائری است. این شعر را



دادند به یک حجار، دور سنگ قبر نوشتند. حدود چهلمین روز درگذشت آیت‌الله حائری، سنگ را آوردند روی قبر گذاشتند. آیت‌الله‌العظمی صدر می‌گوید بهشت را، مطابق طرح قرآن، در خواب دیدم. در بهشت داشتم می‌گشتم که به یک قصر بی‌نظیر رسیدم. درش باز بود. گفتم وقتی درش باز است، یعنی عمومی است، وارد شوید. گفت وارد یک سالن شدم که نمونه‌اش را در دنیا ندیده بودم. دیدم آقا شیخ‌عبدالکریم حائری روی تخت است. یک قح شربت هم جلویش گذاشته شده، که اصلاً بوی شربت و آن شکل شربت در دنیا نمونه نداشت. گفتم حاج شیخ تشنه‌ام است، از این شربت بخورم؟ گفت نه، حق داری ولی حق قیامتی توست. تو الان داری در دنیا زندگی می‌کنی، نمی‌توانی نعمت بهشت برزخی را بخوری. گفتم آقا بعد از مرگ کارت‌ان به کجا رسید؟ حالا من این شعر را چهل روز بعد از وفات حاج شیخ گفته بودم. وقتی گفتم بعد از مُردن کارت‌ان به کجا رسید؟ گفت «لدى الکریم حلّ ضیفاً عبده». عبدالکریم مهمان خدای کریم شد. این هم مقام آخرتی. از یک پدر بی‌سواد. از یک پدر گوسفندفروش. چرا؟ همت عالی.

شما جوان‌ها می‌توانید یک همت عالی پیدا کنید، و یک مخترع قوی و کم‌نظیر بشوید. یک شاعر قوی و کم‌نظیر بشوید. یک نویسنده فوق‌العاده بشوید. همت می‌خواهد. شل بودن، سست بودن، تنبل بودن، همه را اسلام رد کرده. ائمه ما فرمودند ما آدم‌های کسل، تنبل، کم‌کار و بدکار را دوست نداریم. ما ۷۵ میلیون، باید با بالاترین همت، بهترین فکر، بهترین نیت، و بهترین عمل باشیم.

ابی عبدالله علیه السلام، انسان أحسن

شناخت امام واجب است یعنی خدا با این معرفت به شما یک کلیدی داده که می‌توانید در همه گنجینه‌ها را باز کنید. سید الشهداء علیه السلام انسان أحسن است، ایمانش ایمان أحسن است. اخلاقش اخلاق أحسن است، نیتش نیت أحسن است، همتش همت أحسن است، کارش هم کار أحسن است. می‌دانید که نمونه حادثه کربلا را هیچ پیغمبر و امامی نداشته. بچه‌هایش هم بچه‌های أحسن هستند. یکی از این بچه‌ها زین‌العابدین علیه السلام است، یکی هم



علی اکبر علیه السلام، و دیگری شش ماهه، علی اصغر، است. همه چیزش أحسن بود. حالا حرف در این است که این أحسن بودن در همه چیز را، ایشان از کجا به دست آوردند؟ به خواست خدا فردا شب.

روضه

محرم امسال با شب جمعه شروع شده. امشب، شب خدا و شب ابی عبدالله علیه السلام است. گفتیم امام حسین علیه السلام انسان أحسن است. روایاتی که در حق ابی عبدالله علیه السلام وارد شده را ببینید. این روایات در حق هیچ پیغمبر و امامی، جز ایشان، وارد نشده. این روایات هم در مهمترین کتاب سالم صحیح ما، یعنی کامل الزیارات، آمده، که هیچ فقیهی در شیعه روی این کتاب، یک کلمه حرف هم ندارد. در این چهل ساله منبرم خیلی از روایات راجع به ابی عبدالله علیه السلام را از این کتاب گفتم.

یکی از روایات این است، اول غروب شب جمعه، یعنی پنجشنبه که آفتاب غروب می کند و شب می خواهد شروع شود، خداوند خودش به ۱۲۴ هزار پیغمبر، به ۱۱ امام علیهم السلام، به فاطمه زهراء علیها السلام، و به تمام ارواح مؤمنین و مؤمنات دستور می دهد، امشب همه به سوی زمین حرکت کنید، بروید حرم حسین من، و او را زیارت کنید. در کنار همه این زائران، به ۷۰ هزار فرشته هم فرمان داده می شود که آنها هم برای زیارت به حرم ابی عبدالله علیه السلام بیایند. البته این ۷۰ هزار فرشته، طلوع صبح برمی گردند و تا قیامت دیگر نوبتشان نمی شود. چه زیارتی است! ارواح یا زندگانی که الان برای زیارت می آیند، چه می بینند؟ صحن، حرم، ضریح، پرده های قیمتی، چراغ های قیمتی، کاشیکاری قیمتی، گنبد و گلدسته طلا. اما یک زائر بود، وقتی آمد زیارت، حرم نبود، ضریح و گنبد و گلدسته نبود. فرش و چراغ نبود. فقط بیابان بود و یک گودال. این زائر وقتی آمد چه چیز را زیارت کرد؟ یک بدنی که جای درستی نداشت. یک بدنی که به قول خودش یک جا برای بوسیدن نداشت.

کسی چون من گل پرپر نبوسید کسی گل را زمن بهتر نبوسید
کسی چون من گلش نشکفت در خون کسی گل را به چشم تر نبوسید



جلسه اول / اهل بیت صراط مستقیم

خوش به حال شما که اوّل مهر و اوّل محرم را با گریه بر ابی عبدالله علیه السلام شروع می کنید.
کسی غیر از من و دل اندر این دشت به تنهایی تن بی سر نبوسید
به عزم بوسه، لعل لب نهادم به آنجایی که پیغمبر نبوسید
من چند سال می دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله زیر گلویت را می بوسد. اما من امروز گلوی بریده ات
را می بوسم.



جلسہ دوم

معرفت قلبی بہ سید الشہداء علیہ السلام

معرفت به ابی عبدالله علیه السلام

شخصیت بی نظیر وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام، انعکاس شخصیت انبیاء اولوالعزم الهی و وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام است. این جمله‌ای را که شنیدید می‌توانید خیلی آسان از زیارت کم نظیر وارث استفاده کنید. در این زیارت هر پنج پیغمبر اولوالعزم نام برده شدند و وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام را وارث این پنج پیغمبر اولوالعزم و امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کردند. با کلمه وارث، امام حسین علیه السلام تمام ارزش‌های این پنج پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام را به ارث بردند. معلوم می‌شود که امام به همه ارزش‌های وجود نوح علیه السلام، کمالات ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام آگاهی کامل داشتند و آمدند خود را وارث این شش نفر قرار دادند. تمام کمالات انبیاء اولوالعزم و امیرالمؤمنین علیه السلام را به خودشان منتقل کردند. این معرفت عظیم و این انتقال بی نظیر، چنین معدن بی‌نهایت باعظمتی را از وجود مقدس ابی عبدالله علیه السلام ساخت.

درباره اهمیت کتاب کامل الزیارات

یک جمله درباره عظمت حضرت برای شما بگویم. شاید اکثرتان نشنیده باشید. مطلب در یکی از مهم‌ترین کتاب‌های ما، کامل‌الزیارات، است. برای اینکه بدانید کامل‌الزیارات چه کتابی است، باید بدانید فقهای بزرگ شیعه وقتی به دانشجویان و شاگردان‌شان درس

می‌دهند و می‌خواهند برای نظرشان دلیل بیاورند، بالاجبار متوسل به روایت می‌شوند. وقتی کتاب روایتی را باز می‌کنند، برای دانشجویان توضیح می‌دهند که اولاً این روایت چنین سندی دارد و سندش به این گونه است. مثلاً محمد بن مسلم، از زُرارة بن أعین، از حمران بن أعین، از یونس بن عبدالرحمان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده. رجال روایات را بررسی می‌کنند و می‌بینند که کل راویان، شیعه اثنی عشری مورد اعتماد هستند. بعد به طلبه‌ها می‌گویند که این روایت صحیح است و مؤید نظر ماست. بر اساس این روایت می‌شود به چهارصد میلیون شیعه فتوا داد که در این عمل‌تان اینگونه باشید. اما اگر یک فقیهی، یک مرجعی، یک شخصیت باعظمتی - مانند علامه حلّی، شیخ انصاری و آخوند خراسانی، با آن طلبه‌های پای درس‌شان، که اغلب مجتهد هستند - بخواهد از کامل‌الزیارات روایتی را به تأیید فتوایش بیاورد، فقط می‌گویند این روایت از کامل‌الزیارات است. چون هیچ روایتی از آن بررسی نمی‌شود. برای اینکه روایات این کتاب، از اول تا آخر، هم‌وزن آیات قرآن است و نیاز به بررسی نیست.

معرفت به ابی‌عبدالله علیه السلام

اگر می‌خواهید بدانید این وراثت - که محصول معرفت همه جانبه ابی‌عبدالله علیه السلام به ارزش‌های انبیای اولوالعزم و انتقال این ارزش‌ها به خودش بوده - حضرت را به کجا رسانده، این قطعه را از کامل‌الزیارات بشنوید که بسیار مهم است. البته درکش مشکل می‌باشد و من هم اقرار می‌کنم که قدرت فهم این قطعه را ندارم. دیگران را نمی‌دانم، شاید قدرتش را داشته باشند. روایت این است که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب بسیار مورد اعتمادشان می‌فرمایند شما که اهل عراق هستید و به کربلا نزدیک هستید، زیارت حضرت حسین علیه السلام می‌روید؟ شنونده به امام صادق علیه السلام گفت شما که در مدینه زندگی می‌کنید، از مدینه تا کربلا، برای زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام می‌روی؟ این جوابی که امام صادق علیه السلام می‌دهد را من اصلاً نمی‌فهمم، امام فرمود به زیارت کسی که خداوند هر شب او را زیارت می‌کند، نروم؟! این یعنی چه؟ اگر شما عمق این مطلب را گرفتید، حتماً برای



من بنویسید. چون من هم نیاز دارم. من هم خیلی از حرفها را نمی فهمم. خیلی از آیات و روایات را نمی فهمم. چون بار علمی بعضی از آیات و روایات بسیار سنگین است. شما فکر می کنید تا به حال کسی دو سه آیه آخر سوره حشر را فهمیده؟ محال است. چه زمانی فهمیده می شود؟ وقتی امام عصر علیه السلام، که قرآن در خانه شان نازل شده، بیایند. همه جای قرآن کار لغت شناسی، درس خواندن و حوزه دیدن نیست. یعنی چه خداوند ابی عبدالله علیه السلام را زیارت می کند؟ یعنی برمی گردد می گوید «السلام علیک یا ابا عبدالله»؟ این جمله را که ما هم در زیارت خود می گوییم. این جمله را که همه مردها و زنهای شیعه در ایران و عراق می گویند. اگر زیارت خدا این است که این خیلی ساده است. ولی افق مسئله خیلی بالاست. نمی دانیم زیارت وجود مقدس حق چگونه است.

جایگاه حضرت علی اکبر علیه السلام از زبان ابی عبدالله علیه السلام

ابی عبدالله علیه السلام یک جمله درباره علی اکبر علیه السلام دارد، که این جمله را هم تا به حال نفهمیدم. پنجاه سال است درباره ابی عبدالله علیه السلام و مصائبش می گویم، ولی این جمله را هم نفهمیدم. وقتی خانمها، یعنی محرمها، عمهها و خواهران، شنیدند علی اکبر علیه السلام می خواهد به میدان برود. آمدند دور او حلقه زدند و راه را بستند. می دانید عمهها به برادرزادهها خیلی وابسته هستند. و خواهرها آن هم خواهری مثل حضرت سکینه علیه السلام به برادری مثل علی اکبر علیه السلام خیلی وابسته است. طوری محاصره اش کردند که نمی گذاشتند برود. امام حسین علیه السلام فرمود رهایش کنید. راه باز کنید. بگذارید برود. «انه ممسوس فی ذات الله»، اکبر با ذات خدا مس دارد. ما باید اول ذات خدا را بفهمیم که تا حالا هیچ کس نفهمیده. روایات مان هم می گوید در ذات خدا بحث نکنید، فکر هم نکنید، نمی یابید. ما باید اول ذات را بفهمیم، بعد بفهمیم معنای «ممسوس فی ذات الله» چیست؟ یک جوان هجده ساله چه کار کرده که «ممسوس فی ذات الله» شده؟

۱. موسوعة كربلاء (نوشته لیبیب بیضون)، ج ۲، ص ۱۱۷.

تفاوت معرفت قلبی با معرفت علمی

معرفت به ابی عبدالله علیه السلام برای ما واجب است. منظور معرفت قلبی است، نه معرفت علمی. معرفت علمی با عقل است. آدم تعدادی تبصره و قانون و مطلب را کنار همدیگر می‌گذارد می‌گوید فهمیدم. این نه. این معرفت عقلی است. معرفت علمی است. معرفت به ابی عبدالله علیه السلام باید معرفت قلبی باشد. یعنی باید در قلب به روی نور ملکوت باز شود، نور بتابد و به سبب تابش آن نور، حقیقت دیده‌شود. با عقل و علم نمی‌شود دید. علم که الان در کره زمین دفترش باز است. صدها هزار دانشگاه و کتابخانه در این عالم است. مردم هم کتاب زیاد می‌خوانند. ممکن است خیلی عاشق باشند یک کتاب درباره حادثه کربلا بخوانند. اما این خواندن، دیدن جمله با چشم روی صفحه است. یک مرتبه بالاتر، دیدن آن با عقل است. یک مرتبه بالاتر، دیدن آن با علم است. اما بالاترین مرتبه، دیدن آن با دل و قلب است.

این که قرآن می‌گوید «**أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ**»^۱ پیغمبر صلی الله علیه و آله به کل قرآن مؤمن بود. یعنی مؤمن علمی بود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله که مدرسه نرفته بود. دبیرستان و دانشگاه ندیده بود. مؤمن علمی بود؟ یا به آنچه که نازل شده بود مؤمن عقلی بود؟ اگر منظور ایمان عقلی باشد که ما هم می‌توانیم مؤمن عقلی شویم. این ایمان به وحی، ایمان شهودی بود. که قرآن را می‌گوید «**نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ**»^۲ نه «**عَلَى عَقْلِكَ**» نه «**عَلَى عِلْمِكَ**» ما قرآن را به عقل تو نازل نکردیم. عقل گنجایش قرآن را ندارد. ما قرآن را به علم نازل نکردیم. علم گنجایش قرآن را ندارد. «**نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ**» دل تو چون از همه آفرینش من گسترده‌تر بود، قرآن را بر این دل نازل کردم. «**أَمَّنَ الرَّسُولُ**» با دل، نه با علم.

۱. بقره: ۲۸۵: «**أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ بِاللَّهِ وَمَلَايِكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ**»

۲. شعراء: ۱۹۴ و ۱۹۵: «**نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ (۱۹۴)**».



انیشتین علم به خدا داشت، نه ایمان به خدا. یک نفر از مصر به انیشتین نامه نوشت آیا تو با این علم و دانش، که اتم را کشف کردی و شکستی، قبول داری که عالم خدا دارد؟ انیشتین در جوابش نوشت فکر کردی هر کسی از نظر علمی خیلی بالاست امتیازش این است که منکر خدا باشد؟! نه، من با همه وجود، علم به خدا دارم. چون وقتی آدم وارد یک ذره و اتم می‌شود - اتمی که باید چند هزار برابر شود، تا بتوان آن را تماشا کرد. - و گردش الکترون‌ها - با سرعت شانزده هزار کیلومتر - به دور هسته مرکزی - که شامل نوترون‌ها و پروتون‌ها است - را می‌بیند، می‌فهمد کار اجزاء اتم با اجزاء منظومه شمسی فرق نمی‌کند. یعنی همان نظامی که در منظومه شمسی حاکم است در اتم و گردش الکترون‌ها نیز حاکم است. البته این حرف انیشتین را خدا در سوره ملک دارد ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ﴾^۱ در آفرینش من تفاوتی نمی‌بینید. منظومه شمسی نظامش با نظم یک اتم مساوی است. تفاوت نیست، البته انیشتین از طریق علم به این مطلب رسید که تفاوتی بین یک ذره با نظام عالم نیست، ولی قرآن در سوره ملک خیلی صریح بیان کرد. انیشتین نوشت آدم هر ذره‌ای از این ذرات عالم را که مورد دقت علمی قرار می‌دهد، خدا را کنارش می‌بیند. ولی انیشتین مسیحی ماند و سیگارش را می‌کشید و مشروب شبانه‌اش را می‌خورد و بعد هم مُرد. این ایمان به خدا نبود، علم به خدا بود. الان در جامعه ما خیلی‌ها علم به خدا دارند، ولی مال مردم را می‌خورند، رشوه می‌گیرند، اختلاس می‌کنند، می‌دزدند، می‌برند، می‌خورند، زنا می‌کنند، عرق می‌خورند، ورق‌بازی می‌کنند، و نمی‌گویند ما منکر خدا هستیم. اگر به این افراد بگویی خدا را قبول داری؟ می‌گویند آره. چرا قبول ندارم؟! این علم است.

اسحاق نیوتن، کاشف جاذبه، علم به خدا داشت، نه ایمان به خدا. وقتی رفیقش نامه نوشت اگر خدا را قبول داری، جاذبه را تعریف کن. جاذبه چیست؟ نوشت خدا را کاملاً قبول دارم. جاذبه بین کرات، و دافعه، به نظر من اسحاق نیوتن همان قدرتی است که می‌گویند قدرت خداست. تعریف دیگری ندارد. این قبول داشتن است.



۱. ملک: ۳ ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ﴾

معرفت به ابی عبدالله علیه السلام

اما حسین بن علی علیه السلام، چرا حسین بن علی علیه السلام شد؟ برای اینکه بعد از معرفتش به تمام کمالات انبیاء و امیرالمؤمنین علیه السلام، قلبش این کمالات را به ارث برد. او می دانست خدا انسان را به گونه ای خلق کرده که می تواند کمالات دیگران را به خودش انتقال بدهد، و همین کار را کرد. و کار به جایی رسید که حالا اگر بخواهیم ابی عبدالله علیه السلام را تعریف کنیم، به نحوی که علمای علم منطق تعریف می کنند. چه منطق یونان که از زمان ارسطو شروع شده، و چه منطق اسلامی که از زمان کندی و ابونصر فارابی آغاز شد و به ابن سینا و بعد هم حاج ملاهادی سبزواری رسیده- می گوئیم حسین علیه السلام یعنی انسانی که جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص است. یعنی وجود مقدس ابی عبدالله علیه السلام کل الکمالات است، و اگر تا قیامت هم تمام محققین عالم در دریای وجودش بگردند، که یک نقص یا یک عیب پیدا کنند، نمی توانند. امام حسین علیه السلام، انسانی است که در مدت ۵۷ سال به این مقام رسید، نه پنج هزار سال. حسین علیه السلام شخصیت عظیمی است. فکر می کنید با این ده شب بتوانیم ایشان را بشناسیم. با صد سال از این بحث ها هم آنگونه که باید، حضرت شناخته نمی شود. من باید شعر جلال الدین را برای شما بخوانم. ابی عبدالله علیه السلام یک دریای بی ساحل است. کشیدن آب این دریا غیرممکن است

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

همین قدر بس است که بفهمم امام من است، و اطاعت از او بر من واجب است، و سعادت دنیا و آخرت من با اقتدای به او تأمین می شود. همین مقدار کافی است که در این ده شب بفهمم و درک کنم، او جامع همه کمالات و فاقد همه نواقص است، و با این ملاک امام واجب الاطاعت است و اقتدای به او تأمین کننده خیر دنیا و آخرت است.

نباید پیرو غیر از امام معصوم بود

اگر کسی بخواهد امام را با کسی دیگر جابجا کند و بگوید من امام حسین علیه السلام را نمی خواهم. دنبال مانیفست لنین می روم و زندگی را با مانیفست لنین بنا می کنم. دنبال



فلسفه هگل، افکار نیچه، یا مسائل دورکین می‌روم. می‌روم بینم فروید و داروین به من چه زندگی ای می‌دهند. اگر این کار را بکند، آمده فیروزه اصلی طبیعی معدنی الهی را با خرمهره که رنگ فیروزه را دارد عوض کرده. فیروزه‌ای که می‌گویند صد میلیون هم نمی‌دهیم. اصلا با پول قابل قیاس نیست. این را باید در یک قاب طلا بگذاریم و روی ضریح ابی‌عبدالله علیه السلام قرار دهیم. اما ده کیلو خرمهره را با پنج تومان می‌شود خرید. رنگش هم با همان فیروزه سر ضریح مساوی است. عوض کردن حسین علیه السلام با مقتدای دیگر، یعنی عوض کردن قیمتی‌ترین گوهر با خرمهره. خرمهره در زندگی من چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ این که یک نخ بیاورم ده عدد آن را نخ بکنم و گردن کره‌خر بیندازم. به درد دیگری نمی‌خورد. فروید به چه درد من می‌خورد وقتی می‌گوید هیچ مانعی ندارد که زنان و دختران، عریان عریان وارد خیابان‌ها، ادارات، و کنار دریاها بشوند؟! فلسفه هگل و نیچه که نهایتاً سر از افکار لنین - که پایه‌گذار مکتب کمونیستی در عالم است - درمی‌آورد، به چه درد من می‌خورد؟ کمونیستی که بعد از هفتاد سال متلاشی شد. حسین علیه السلام را با چه کسی می‌شود عوض کرد؟

اگر کسی او را با دیگری عوض بکند، خیانتی عظیم به خودش، و زن و بچه‌اش کرده! ستم سنگینی به دنیا و آخرت خودش کرده! اصلا اینجا جای جابجایی، تبدیل و تعویض نیست. اینجا جای ثابت قدم بودن است. قرآن می‌گوید «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۱ با حسین علیه السلام باش، من قدم تو را در دنیا و آخرت پایدار می‌کنم که یک سانت به طرف شیطان و معصیت و کفر و شرک نتوانی حرکت کنی. تو بیا با او باش. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» یک مصداق قول ثابت ابی‌عبدالله علیه السلام است. «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» پای ثابت در دنیا و در آخرت. تعویض، جنایت است. تغییر، خیانت است. اگر گاهی به گناه آلوده می‌شویم، بالاخره برای اصلاح و توبه راه وجود دارد. اما اگر بیایم ابی‌عبدالله علیه السلام را در زندگیم با شیطان عوض کنم و در این تعویض

۱. ابراهیم: ۲۷ «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

بمانم، این دیگر توبه ندارد. چون رفتیم در گروه ابن زیاد. یعنی جزو آن سی هزار نفر کربلا شدم. این توبه ندارد. اگر توبه داشت، آن سی هزار نفر توبه می‌کردند و گیر مختار نمی‌افتادند که تکه‌تکه شوند. و شما هم با پدران تان ۱۵۰۰ سال نمی‌نشستید با گریه بخوانیم «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ»^۱، اگر این تعویض را انجام بدهم، در گروه یزید رفتیم. و اگر بروم ماندگار می‌شوم. سخت می‌توانم خودم را نجات بدهم. چون در گروه یزید، پول آزاد است، شهوت، لذت و شکم آزاد است. و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید از این اسارت درآمدن کار بسیار سختی است. اگر از اول نرم، از اول این جابجایی را انجام ندهم، و از اول انحرافی حرکت نکنم، خیلی راحت هستم. کنار ائمه علیهم السلام می‌مانم و گاهی اگر دچار گناه شوم، آن هم نه این گناهان کبیره خطرناک بنیان‌برانداز. اگر گاهی مرتکب گناه شوم، امام صادق علیه السلام می‌فرماید اگر بیایی در مجلس حسین ما و بر او گریه کنی، هنوز از جا بلند نشده، خدا کل گناهانت را می‌بخشد. این بخشش به خاطر گریه ما نیست، ارزش ما آنقدر نیست که به خاطر یک مقدار اشک، پروردگار رحمتش را شامل حال ما کند. این رحمت به خاطر عظمت کسی است که برایش گریه می‌کنیم. به خاطر گل جمال ابی‌عبدالله علیه السلام است که به طرف ما حرکت می‌کند.

رها نکردن امام حتی با اجازه امام

باز این آیه را تکرار کنم «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» این قول ثابت. از امام زمان علیه السلام بشنویم، مدرکش هم هست، نه در یک کتاب و دو کتاب. از زمانی که حضرت این مطالب را فرمودند، در کتاب‌های ما آمده، و دست به دست گشته تا زمان ما. شب عاشورا بعد از نماز مغرب و عشاء ابی‌عبدالله علیه السلام این ۷۱ نفر را دعوت کردند که بیایند در یک خیمه جمع شوند. همه آمدند. نمی‌شود همه آن شب را بگویم. همه آن شب یک سال منبر پی‌درپی لازم دارد. به این ۷۱ نفر گفتند هر کسی از

۱. فرازی از زیارت عاشورا.



شما امشب تا صبح اینجا بماند، فردا قطعه‌قطعه می‌شود و کشته می‌شود. این مردم با من کار دارند، نه با شما. اگر از قیامت‌تان می‌ترسید که چرا من را رها کردید و رفتید، من امام به شما اعلام می‌کنم، پیمانم را از عهده شما برداشتم، در قیامت دیگر مشکلی ندارید. بیابان تاریک است. برگردید به کوفه، بصره، مدینه، پیش زن و بچه‌هایتان. هیچ پیغمبری تا به حال چنین حرفی نزده و نگفته من پیمانم را از شما برداشتم. این اولین بار و آخرین بار در عالم بوده، که من شما را آزاد کردم. طوری که در قیامت جلوی شما را نگیرند و نگویند چرا حسین ما را پیش سی هزار گرگ تنها گذاشتی و رفتی؟ چنین محاکمه‌ای نخواهید داشت. بلند شوید و بروید. ابی‌عبدالله علیه السلام دید هیچ کس نمی‌رود. گفت چراغ را خاموش کنید. چراغ خیمه را خاموش کردند. فرمود اگر به این دلیل رودریایستی نرفتید، حیا به چشم‌تان بود و من را می‌دیدید، حالا که تاریک است بروید. امام زمان علیه السلام می‌گوید یک نفر از آن جمع بلند شد. بلند شد گفت آقا، کره زمین چقدر صحرا دارد؟ چقدر کویر دارد؟ چقدر کوه دارد؟ چقدر تپه دارد؟ چقدر دره دارد؟ اگر امشب بیایند و دست و بازوی من را ببندند و پابرنه در تمام صحراها، دره‌ها و کوه‌های کره زمین دنبال خودشان بکشند و نگذارند بخوابم. وقتی من را همه جا گردانند، آن وقت به من بگویند حسین علیه السلام را رها کن، می‌گویم رها نمی‌کنم. نمی‌روم.

قرآن به این می‌گوید قول ثابت. این را می‌گوید حسین شناسی. اصلاً آدم از این ۷۲ نفر مات و مبهوت می‌ماند. خود ابی‌عبدالله علیه السلام به ۷۲ نفر فرمود. - این را همه کتاب‌ها دارند. سنی‌ها هم دارند. من همه جا دیدم. - «إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَصْلَحَ مِنْكُمْ»^۱ از زمان آدم تا امشب، از امشب تا قیامت، کسی را بهتر از شما ندیدم. این‌ها چه کسانی بودند، که هر شب جمعه امام عصر علیه السلام پایین پای ابی‌عبدالله علیه السلام، که قبر ۷۲ نفر است، بیاید، بایستد و

۱. اللهم فوف على قتلى الطفوف، ص ۹۰: «جَاءَ اللَّيْلُ فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَصْحَابَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ ثُمَّ أُقْبِلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَصْلَحَ مِنْكُمْ وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ آبَرٍ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَأَكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً عَنِّي خَيْرًا...».

با گریه بگوید «بَابِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي»، پدر و مادرم فدایتان؟ این‌ها چه معرفتی به ابی‌عبدالله علیه السلام داشتند؟

ما می‌توانیم به این ۷۲ نفر امشب دلخوشی بدهیم و بگوییم ای ۷۲ نفر، با این همه ماهواره، با این همه سایت، با این همه تلفن‌های همراه، با این همه فساد، ما تا حالا حسین شما را رها نکردیم. اگر تا حالا رفته بودیم که رفته بودیم. تمام بود. نرفتیم و ماندیم. این ماندن خیلی قیمت دارد! این آیه چه آیه عجیبی است! کافی بود یک ماهواره، ما را بدزدد و ببرد. دین‌مان را بدزدد. کرامت‌مان را بدزدد. چرا تا حالا ماندیم؟ برای همان یک مقدار مایه عشق و معرفت به ابی‌عبدالله علیه السلام است. وگرنه رفته بودیم. خیلی‌ها رفتند. چون این مایه را نداشتند. اگر این مایه را داشتند، نمی‌رفتند.

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد آن که بیرونی بود
اینطور است.

به مجنون گفت روزی عیب‌جویی که پیدا کن به از لیلی نکویی
این لیلی کیست؟! او را با یک دختر زیباتر جابجا کن.

که لیلی گر چه در چشم تو حوریست به هر جزوی ز حسن او قصوریست
گفت آخه اینکه اندام خیلی زیبایی ندارد. قیافه‌ای ندارد. سفیدی صورت ندارد. یک دختر
زیبایی را به جای این پیدا کن.

ز حرف عیب‌جو مجنون برآشفت در آن آشفتگی خندان شد و گفت
خنده مسخره به طرف کرد. که لیلی را رها بکنم؟! او را رها بکنم؟ من او را شناختم. بعد از
شناخت، گردنبد عشق به گردن جانم افتاده

تو مو بینی و مجنون پیچش مو تو ابرو او اشارت‌های ابرو
من دارم ارزش‌های معشوق را می‌بینم، تو داری قیافه و دست و پایش را می‌بینی، و به من
ایراد می‌گیری. یک چشم دیگر پیدا کن، ببین معشوق ما دارای چه ارزش‌ها و کمالاتی
است! آن وقت به من ایراد نمی‌گیری. بعد به طرف گفت



اگر در دیده مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی

تو چشم خودت را بگذار کنار، بیا از چشم من معشوق را ببین.
آدم باید اینطور باشد. چشم را باید عوض کرد. فکر را باید عوض کرد. معنی معرفت این است که او را امام واجب الاطاعه بدانم. معنی معرفت این است که بدانم نجات و سعادت من پیش او است.

نام حسین علیه السلام بر عرش الله

ماجرای معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن، اول سوره اسراء و اوایل سوره نجم، آمده. معراج یک حقیقتی است که همه قبول دارند. کسی رد نکرده وقتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند در معراج چه دیدی؟ فرمودند یکی از چیزهایی که در شب معراج دیدم این بود که وقتی سرم را بلند کردم چشمم افتاد به صفحه عرش الله. روی صفحه عرش با خط نور نوشته شده بود «إِنَّ الْخُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ»^۱

ابی عبدالله علیه السلام، تسلیم اراده حق

شما ظاهری از کربلا را می بینید. ممکن است بگویید در روز دوم محرم، وقتی حرّ جلوی ابی عبدالله علیه السلام را گرفت، چرا امام حسین علیه السلام، که حدّش به شاهراه وصل بود، به زمین اشاره نکرد که دهان باز کند و حرّ و لشگرش را پایین ببرد؟ یک اشاره هم به شام می کرد، یزید فرو برود. یک اشاره هم به کوفه می کرد، ابن زیاد فرو برود. این دیگر بندگی نبود. تمام وجود ابی عبدالله علیه السلام عبودیت است، یعنی تسلیم حق است. مهم این است که او چه می خواهد، مهم نیست من چه می خواهم. اگر بنا به خودش بود، هر سه جا را می گفت زمین دهان باز کند. او نمی گفت من چه می خواهم، او می گفت هرچه خدا بخواهد. من براساس اراده او حرکت می کنم.

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵ «... إِنَّ الْخُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٍ وَ إِمَامٌ غَيْرٌ وَهْنٍ...»

روضه حضرت زینب علیها السلام

داستان پیاده شدن و خیمه زدن امام علیه السلام و یاران شان، یک داستان عجیبی است. باطن این داستان عاشقانه ترین داستان است و ظاهرش هم غمناک ترین داستان. حالا من با چند خط شعر، این رسیدن را برای شما بخوانم.

قافله غافل به گذرگاه عشق	آمد و پرسید همی شاه عشق
گفت چه نام است بر این سرزمین	از چه در این جاست دل اندوهگین
گفت یکی نام زمین ارض طف	طوف گه عرش برین از شرف
گفت یکی نام زمین نینواست	زان دل عشاق در آن در نواست
گفت یکی کرب و بلا زد فغان	شاه که قف قافله عاشقان
بار گشایید که منزل رسید	کشتی عشاق به ساحل رسید
بار گشایید شهیدان عشق	کعبه همینجاست در ایمان عشق
هرکه زده جرعه جام بلا	بار گشاید به صف کربلا
رونق دیرو و حرم از کربلا	جلوه باغ ارم از کربلاست
کرب و بلا درس وفا می دهد	تربت عشق است و شفا می دهد

حالا می خواهند همه خانمها را پیاده کنند. علی اکبر علیه السلام دوید رکاب عمه اش زینب علیها السلام را گرفت. قمر بنی هاشم علیه السلام آمد، از یک طرف زیر بغل خواهر را گرفت. ابی عبدالله علیه السلام از طرف دیگر زیر بغل خواهر را گرفت. پیاده اش کردند. اما هشت روز بعد که می خواست از کربلا برود، ایستاده بود، ناله می زد، کجایید ای هواداران که محمل زینب را ببندید.

دعا

خدایا در دنیا و آخرت ما را از ابی عبدالله علیه السلام جدا نکن. ما را مأموم واقعی حسین علیه السلام قرار بده. خدایا دل ما را خانه محبت خودت، انبیا و ائمه قرار بده. شوق عبادت را در ما زیاد کن. نفرت از گناه را در ما قوی کن.

جلسه سوم

صفات اولیاء اللہ
ۛ

معرفت به ابی عبدالله علیه السلام

یکی از مدارک بسیار مهم، که می‌توان حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را با آن شناخت، زیارت وارث است. امام در این زیارت، وارث پنج پیغمبر اولوالعزم، نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و ولی‌الله الاعظم، امیر مؤمنان علی علیه السلام معرفی شده. همه می‌دانید ارث یعنی یک سرمایه‌ای که از انسان قبلی به انسان بعدی می‌رسد و انسان بعدی مالک حقیقی آن ارث می‌شود. ما یقین داریم که از این پنج پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام ارث ملک و مالی و پولی به امام نرسیده، ارثی که امام از این منابع عظیم الهی برده، همه ارزش‌ها و کمالات وجودی آنهاست. یعنی به گونه‌ای است که می‌شود گفت آنچه عالم همه دارند تو تنها داری. آثار، گفته‌ها، روایات، ایمان، نیت، اخلاق و عمل امام، که در مهم‌ترین کتاب‌ها ثبت است، نشان می‌دهد، که ایشان انسان کامل است و جامع همه ارزش‌ها و فاقد همه عیب‌ها و نواقص است.

اقتدای به امام، راه رسیدن به مقام اولیاءالله

شان چنین انسانی به تعبیر قرآن مجید، در سوره بقره و انبیاء، شأن امامت است و شأن دیگران نسبت به او شأن مأموم است و این شأن مأموم بودن برای همه ثابت است، چه به مسئولیت مأموم بودن‌شان عمل کنند و چه نکنند. مأموم، مأموم است. مأموم ابداً در حدّ امام نیست. مأموم مقام مادون امام است و مقامش هم به امام نمی‌رسد. ولی خداوند متعال



این توان را به مأموم داده که با اقتدای به امام هدایت، تبدیل به یک انسان بارزش، الهی، ملکوتی، و عرشی شود. فرقی هم نمی‌کند در چه سنی باشد. کسانی که از چهار منطقه^۱ مدینه، مکه، بصره و کوفه، امام را همراهی می‌کردند، سن‌های مختلفی داشتند گذشته از شیرخواره، کوچکترین‌شان نه سال داشت. بزرگترین‌شان حدود هفتاد و چند سالش بود. شما می‌بینید این مأمومین با اقتدای به امام چه شأنی در این عالم پیدا کردند. کافی است که ما از زبان امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام همین دو کلمه را دقت بکنیم تا شأن این افراد معلوم شود «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَأَحِبَّائَهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَأَوْدَادَهُ»، اگر این را بفهمیم، شخصیت عالی، الهی و ملکوتی این مأمومین را فهمیدیم.

اوصاف اولیاءالله

یک بخش از آیات قرآن، درباره اولیاء خداست در سوره مبارکه یونس می‌خوانیم ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾^۲ این شأن اولیاء خدا است. من این آیه شریفه را شصت جلسه توضیح دادم. در این آیه چهار تا وصف برای اولیاء خدا گفته شده.

از صفات اولیاءالله، نترسیدن از غیر خداست

اولین صفت، «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» اولیاء خدا، ترس ندارند. تا در دنیا زنده هستند، از هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ترسند. چون اتصال حقیقی به قدرت بی‌نهایت عالم دارند. در کنار قدرت بی‌نهایت عالم، هیچ قدرتی قدرت نیست، پوکی و پوچی است. چرا باید بترسند؟ کسی که خلاً دارد، می‌ترسد. کسی که اتصال به قدرت بی‌نهایت الهی ندارد، می‌ترسد. اما کسی که خلاً ندارد و وصل به قدرت بی‌نهایت الهی است، نمی‌ترسد.

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۰۱ (زیارتنامه شهدای کربلا).

۲. یونس: ۶۲ و ۶۳.

داستان قیس بن مسهر صیداوی

ابی عبدالله علیه السلام به یک جوان ۲۸ ساله مأموریت داد، که نامه ایشان را برای مردم کوفه ببرد. نمی دانم از مکه تا کوفه چقدر راه است، ۱۰۰۰ کیلومتر، ۱۵۰۰ کیلومتر، ۲۰۰۰ کیلومتر. دقیق نمی دانم. آن وقتی که این جوان آمد، اوایل تابستان بود. چون محرم در کربلا اوایل ماه مهر ایرانی اتفاق افتاده بود. این جوان، تقریباً بعد از ماه اردیبهشت، یک بار آمده کوفه، و از کوفه برگشته مکه. چون حضرت شش ماه در مکه بودند. امام دوباره نامه نوشتند. این جوان، دوباره، با اسب، در جاده های خاکی بی علامت آن روزها، که پر از دزد، غارتگر و یاغی بوده، از مکه به سمت کوفه حرکت کرد. نزدیکی های کوفه، اوضاع را آشفته دید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره مؤمن می گوید «فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بُنُورَ اللَّهِ»، مؤمن به همه چیزی با کمک نور خدا نگاه می کند. وقتی از دور افرادی را در بیرون دروازه کوفه دید، با همان نگاهی که بنظر بنور الله بود، فهمید اوضاع دگرگون است. اولین کاری که کرد، نامه ابی عبدالله علیه السلام را ریزریز کرد و از بین برد. آرام آرام شد. آن لحظه رئیس نگهبان کوفه بیرون بود. دستورداد او را بگیرند. دیگر راه برگشتی هم نبود. او را گرفتند و پیش ابن زیاد، این گرگ خطرناک دندان تیز بی رحم، آوردند. دشمنان همیشه ظواهر کار را خیلی آرایش می دهند، مثل کاخ کرملین، کاخ سفید، کاخ جده، کاخ ریاض و کاخ ورسای، تا افراد با دیدن این کاخها، پردهها، فرشها، نوکرها، غلامان و مأموران، بترسند و مرعوب بشوند. جوان را دست بسته به کاخ دارالاماره آوردند. چهره های معروف کوفه و شجاعان نشستند. ابن زیاد هم با تکبر مخصوص به خودش، روی صندلی یا تخت نشسته بود. این جوان، یعنی قیس بن مسهر صیداوی، آرام وارد بارگاه شد. یک کسی به او گفت سلام کن. گفت به آدم سلام می کنید، من اینجا آدم نمی بینم. جا ندارد که سلام کنم. سلام نمی کنم. اصلاً نترسید. این روح، روح الهی است. فقط ۲۸ سال داشت. وقتی تربیت شده سایه تربیت امام هدایت باشد، دلی پیدا می کند که این دل، نمایش دل معلمش است. فرقی هم نمی کند چند ساله باشد. چرا سلام کنم؟ من به آدم



سلام می‌کنم. ابن زیاد گفت به من گزارش دادند حسین بن علی به بزرگان کوفه نامه نوشته. نامه را بده تا آزادت کنم. گفت من نامه را ریزریز و نابود کردم تا دست نجس تو، به نامه پاک آن انسان پاک نخورد. گفت می‌کشم. ۲۸ ساعت است. به خودت رحم کن. گفت من کاملاً به خودم رحم کردم. آن کلاسی که به من درس دادند، خوب درس دادند. گفت می‌دانی حسین بن علی به چه کسانی نامه نوشته؟ گفت کاملاً. گفت اسمشان را بگو آزادت می‌کنم. گفت آنجایی که من را تربیت می‌کردند، به من یاد دادند که اگر سرت را خواستند، نده، سرت را بده. الان سرم حاضر است، ولی سرم حاضر نیست. دشمن در مقابل یک مؤمن واقعی، دلیل است، بیچاره، مضطر، دست و پا بسته، بدبخت، ناتوان و حقیر است. گفت جوان، حیقم می‌آید تو را بکشم. یک منبر برو، از من و یزید تعریف کن، علی و حسین را تکذیب کن. گفت این کار را می‌کنم. بگو مردم در مسجد کوفه جمع شوند. مسجد کوفه را هم که دیدید. این مسجد قبل از حکومت امیرالمؤمنین ساخته شده بود، از همان موقع به همین بزرگی بود. گفت به مردم بگو جمع شوند. در دل خودش گفت خدایا، چه لطفی به من کردی! ما می‌خواستیم نامه را به پنج شش نفر بدهیم که بدانند امام به طرف کوفه حرکت کرده. حالا می‌آییم به کل مردم خبر می‌دهیم تا هر کسی احساس وظیفه کرد، به یاری امام برود. مسجد پر شد، بالای منبر رفت. گفت مردم خدا یزید، بنی‌امیه، معاویه، و استانداران، ابن زیاد پلید کثیف، را لعنت کند. مردم حضرت حسین علیه السلام به طرف کوفه حرکت کرده. الان هم که راه‌ها بسته است. هر کدام که می‌توانید، به یاریش بروید. او را از منبر پایین کشیدند و پیش ابن زیاد بردند. گفتند تو، یزید، معاویه و همه را لعنت کرد. از علی بن ابیطالب علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام تعریف کرد. به مردم هم گفت حسین علیه السلام به طرف کوفه حرکت کرده. گفت او را به بالای چهار طبقه دارالاماره ببرید. لب پشت بام سرش را جدا کنید و با لگد بدنش را پایین بیندازید. وقتی او را می‌بردند، یک جوان پیش خودش گفت قیس! «علو فی الحیاة»^۱ آن وقتی که زنده بودی، در عالی‌ترین مقام که دامن امامت بود زندگی کردی، «و

۱. قصیده ای از ابوالحسن الأنباری.

فی الممات» الان هم که می‌خواهند تو را بکشند، چهار طبقه مرگت از کل مردم بالاتر است. «لحق تلك احدی المعجزات»، به خدا قسم اینکه آدم در زمان زندگی در بالاترین مقام باشد، یعنی کنار امام باشد، و در مرگش هم از همه مردم چهار طبقه بالاتر قرار بگیرد، از معجزات است. قیس جزو افرادی بود که وقتی خبر شهادتش را، در راه کوفه، به ابی‌عبدالله علیه السلام دادند، امام زارزار گریه کرد. اینکه امام حسین علیه السلام برای کسی گریه کند یعنی چه؟ یعنی همه ملائکه گریه کردند. یعنی همه انبیاء گریه کردند. یعنی همه موجودات گریه کردند. چون حسین علیه السلام کتاب موجودات است. وقتی می‌گوییم «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَارِثِ نُوحِ نَبِیِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَارِثِ إِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَارِثِ مُوسَى كَلِیْمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَارِثِ عِیْسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَارِثِ مُحَمَّدٍ حَبِیْبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ یا وَارِثِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ»^۱ یعنی تو یک نفر، همه هستی. این جوان عجب درجه‌ای از ولایت الهیه داشته که ابی‌عبدالله علیه السلام برای شهادتش گریه کرده و این آیه را خواند «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ»^۲، یک عده‌ای از ما که به شرف شهادت نائل شدند «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ» ما ماندیم و در انتظار شهادت هستیم. این آیه را در حق قیس خواند.

«أَلَا إِنَّ أَوْلِیَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ»^۳ همه آن‌هایی که درس طلبگی خواندند، می‌دانند «لا» در این آیه شریفه، اسمش لای نفی جنس است. یعنی خدا می‌گوید در قلب اولیای من و عاشقان من هیچ ترسی وجود ندارد. این برای دنیای‌شان.

اشتیاق اولیاء الله به مرگ

یک پهلوان بسیار قوی در زمان ناصر قاجار زندگی می‌کرد. که بازوبند پهلوانی به او رسید و پهلوان پایتخت شد. ناصر قاجار گفت بدنش که خیلی قوی است. دلش را هم امتحان

۱. زیارت وارث.

۲. احزاب: ۲۳ «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً»

۳. یونس: ۶۲

کنیم، ببینیم دلش هم قوی است؟ در باغ کنار کاخ گلستان، یک شیری را در قفس، به زنجیر کشیده بودند. چون این شیر به حدی قوی بود که اگر زنجیر را باز می‌کردند، قفس را خرد می‌کرد. گفتند این پهلوان را در این باغ ببرید. یک لحظه شیربانان در قفس را باز کنند، تا شیر بیرون بپرد و ببینیم چقدر قلب این پهلوان مقاومت دارد. وقتی در قفس را باز کردند، شیر بیرون پرید. این پهلوان با دیدن شیر به یک درخت تکیه داد. شیر آمد پنجه زد و لپ راست پهلوان را کند. شیربان‌ها آمدند شیر را در قفس کردند. بعد دیدند همان وقتی که شیر داشت بیرون می‌پرید، پهلوان از ترسش مرده.

مرگ کلمه وحشتناکی است. همه می‌ترسند. خیلی دکترها به نزدیکان مریض می‌گویند به بیمار نگویید چه بیماری‌ای دارد، تا یک وقت زودتر نمیرد. اما مسئله مرگ، برای اولیاء خدا، مثل مسئله زندگی حل بود. «وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبَى طَالِبٍ آئِسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطَّغْلِ بِئَدَى أُمِّهِ»^۱ والله قسم جلاله است. والله قسم انس من به مرگ از انس بچه شیرخواره به سینه مادرش قویتر است. اول دروازه مکه، یک کسی به امام حسین علیه السلام گفت سفر بوی خون می‌دهد، نرو. امام خیلی آرام فرمود اشتیاق من به مرگ، از اشتیاق یعقوب به دیدن یوسف بیشتر است. یوسف، چهل سال از دید پدر عاشق غایب بود. این پدر چقدر شوق داشت بچه‌اش را ببیند! شوق من به ملاقات مرگ از شوق یعقوب بیشتر است. آنجا هم نمی‌ترسم. بعد هم عالم برزخ است. عالم برزخ که ملک اولیای خداست. بهشت در قیامت ملک اولیای خداست. دیگر ترسی وجود ندارد. این هفتاد و یک نفر این گونه بودند.

این زیاد یک خبرنگاری به نام حمید بن مسلم داشت. حمید بن مسلم کارش در کربلا یادداشت برداری بود. که جنگ چه زمانی شروع شد؟ چطوری شروع شد؟ چطوری حمله کردند؟ حداقل تعداد نفراتی که برای دشمن نوشته شده، عدد سی هزار است. شما همین الان که اینجا نشستید، سی هزار نفر را در ذهنتان بیاورید. چقدر جمعیت است؟ جمعیت یک شهر. این حداقل تعداد است. بعضی منابع نوشتند حداکثر، هفتاد هزار نفر در لشکر دشمن بودند. حالا ما سی هزار نفر را در نظر می‌گیریم. اصحاب امام ۷۱ نفر بودند. حمید

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.



بن مسلم به کوفه برگشت. همه می‌دانستند خبرنگار است. از او می‌پرسیدند چه خبر؟ جمله‌ای که این خبرنگار دشمن در پاسخ می‌گفت، خیلی عجیب است. گفت از طلوع آفتاب تا چهار بعد از ظهر، که ابی‌عبدالله علیه السلام کشته شد، این ۷۲ نفر، بر سر ما ۳۰ هزار نفر ریختند. این جمله به طور طبیعی اشتباه است. یعنی باید بگویند ۳۰ هزار نفر، بر سر ۷۲ نفر ریختند. اما خبرنگار دشمن راست گفت که ۷۲ نفر، بر سر ۳۰ هزار نفر ریختند. همچنین حمید بن مسلم گفت ای مردمی که از من می‌پرسید این ۷۲ نفر چگونه بودند، جواب من این است که اگر مرگ لقمه‌ای تلخ در گلو، نه در دهان، در گلوی شیر بود، -مرگ در نظر ظاهرینان خیلی تلخ است- از بچه نه ساله تا هفتاد سال به بالای این ۷۲ نفر، همه آمدند و برای گرفتن این لقمه، در دهان شیر، شیرجه می‌رفتند. این نترسیدن است.

از صفات اولیاءالله، نترسیدن از غیر خداست

خدا را باید فهمید که آدم نترسد. اگر آدم، خدا را نفهمد، از خودش، زن و بچه‌اش، رفیقش و همه چیز می‌ترسد. اما ولی‌الله که وصل به قدرت بی‌نهایت است از چه چیزی می‌ترسد؟ کسی که فقط یک قدرت می‌بیند درحالی‌که آن قدرت بی‌نهایت است، بقیه را در کنار این قدرت، پوچ و پوک می‌داند و از چیزی نمی‌ترسد. از مرگ هم نمی‌ترسد.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ‌تنگ
من ز او عمری ستانم جاودان او ز من دل‌قی ستانم رنگ‌رنگ

نمی‌دانم در حق این اولیای خدا چه چیزی برای شما بگویم.

یک نامه از طرف ابی‌عبدالله علیه السلام به بصره آمد. این نامه برای یک خانم بود. این خانم، بسیار شجاع و نترس، و از مخالفان سرسخت حکومت و بنی‌امیه بود. در آن نامه نوشته بود شیعیان را در خانه‌ات دعوت کن و به آن‌ها خبر بده که من از مکه به سمت کوفه حرکت کردم. آن وقت هنوز صحبت کربلا نبود. آن خانم هم همه را دعوت کرد، بدون هیچ ترسی جلسه گرفت و نامه را نشان داد. یک آقایی به نام هفهاف بصری که چند پسر داشت، نامه را که دید، آن را گرفت و روی چشمش گذاشت. به خانه آمد. بچه‌هایش را صدا کرد، گفت من همین امشب می‌خواهم به دنبال ابی‌عبدالله علیه السلام بروم. کدام‌تان می‌آیید.



یکی دو سه نفرشان گفتند ما می آییم. بقیه هم گفتند بابا، واقعاً جدی می گوئیم، کارهایمان را که کردیم، ما هم می آییم. به خود هفهاف هم گفتند دروازه‌ها و جاده‌ها کنترل است، نرو. گفت خدا که کنترل نیست. جاده و دروازه کنترل است. من می روم. حرکت کرد. سریع هم حرکت می کرد. می دانست ابی عبدالله علیه السلام از مکه دور شده. نزدیکی‌های کربلا پرسید کاروانی از اینجا رد نشده؟ گفتند آره. پرسید کجا رفت؟ گفتند آن طرف. به سمت کاروان رفت. پنج بعد از ظهر، که جنگ تمام شده بود، به کربلا رسید. ۷۲ نفر شهید شده بودند. هیچ کس نمانده بود. فکر که این لشگر سی هزار نفری، لشگر ابی عبدالله علیه السلام است. خبر نداشت اوضاع دگرگون شده. آمد جلو گفت مولای من کجاست؟ آن جلویی‌ها گفتند مولایت کیست؟ گفت حسین بن علی علیه السلام مولای من است. گودال را نشان دادند. گفتند آنجاست. همینکه گودال را به او نشان دادند، فهمید که تمام جریانات عوض شده. اگر بنده بودم، می گفتم ما که آمدیم ولی دیر رسیدیم، دیگر کاری نمی توانیم بکنیم. برگردیم بصره، پیش زن و بچه‌مان. ده متری گودال از اسب پیاده شد. حالا چرا پیاده شد؟ برای اینکه شنیده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر کسی یک قدم به طرف زیارت حسین من بردارد، ثواب هزار حج و عمره قبول شده به او می دهند. گفت اول به زیارت بروم. با یک دنیا ادب، کنار گودال آمد. دید بدنی نمانده. سر ندارد. لباس ندارد. جای سالمی ندارد. واقعاً اولیای خدا چطور هستند؟! «فَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَنْظُرُونَ نُورَ اللَّهِ»^۱ وارد گودال شد دو تا دستش را دو طرف بدن گذاشت، خم شد، بدن را بوسید. گفت حسین جان منتظر باش الآن من هم به شما می رسم. این‌ها زن نداشتند؟ بچه نداشتند؟ نوه نداشتند؟ خانه نداشتند؟ چه باید کرد که آدم در این روزگار، جدای از اهل بیت علیهم السلام زندگی نکند؟ این‌ها نمونه هستند. این‌ها بهترین درس هستند. بدن را بوسید. بلند شد و حمله کرد. سعی کرد حمله را کنار گودال قرار بدهد. وقتی با شمشیر و نیزه و تیر او را قطعه قطعه کردند، از روی اسب، بالای گودال افتاد. یک متری بدن ابی عبدالله افتاد. گفت حسین جان آدمم. و رفت.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اتَّفُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ نُورَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ».



از صفات اولیاء الله، محزون نشدن برای امور دنیایی است

دومین صفت، «وَلَا لَهُمْ يَحْزُنُونَ» اولیای من اندوهگین هم نمی‌شوند. وقتی یک مالی از دست‌شان می‌رود، می‌گویند ما که مالک واقعی نبودیم. ما وقتی از مادر متولد شدیم، لخت و عور بودیم. این چندرغازی که دستمان است را خدا به ما داده. حالا هم خدا گرفته، من چرا غصه بخورم؟ این مغازه را خدا داده بود، بیست سال دستم بود. حالا خواسته دیگر دستم نباشد، خب نباشد. نهایتاً مثل ابوذر می‌شوم و از گرسنگی و تشنگی می‌میرم. خب می‌میرم. وقتی خدا در قلب‌شان هست، اصلاً حس نمی‌کنند که چیزی را از دست دادند. تازه این‌ها امام نیستند. ببینید امام دیگر کیست!

از صفات اولیاء الله، ایمان به خدا و خودکنترلی در برابر گناه

سومین صفت، «الَّذِينَ ءَامَنُوا» اولیاء من به شدت وابسته به من هستند. ایمان یعنی وابستگی، یعنی گره داشتن به خدا، گرهی که هیچ کس نمی‌تواند آن را باز کند. چهارمین صفت، «وَكَانُوا يَتَّقُونَ» در ادبیات عرب به ما یاد دادند ترکیب فعل ماضی «كَانُوا» با فعل مضارع «يَتَّقُونَ» معنای ماضی استمراری می‌دهد. یعنی این‌ها از اول تا روز مرگشان، دامن خود را آلوده به گناهان، به نیت‌های باطل و به اندیشه‌های خلاف نکردند و خودشان را پاک نگه داشتند. این چهره‌های برجسته محصول امام هستند.

معرفت به ابی عبدالله علیه السلام

امشب تا حدی معنای شخصیت ابی عبدالله علیه السلام روشن شد. یک چنین وجودی در مقام امامت است. ما هم در مقام مأموم بودن هستیم، چه به مأموم بودن مان عمل کنیم، چه نکنیم. ما تا قیامت مأموم هستیم. یعنی در روز قیامت به ما نمی‌گویند، چون عمل نکردی و اقتدا نکردی، عیبی ندارد، تو را می‌بخشیم. نه، اینطور نیست. امام را قرار دادند برای اینکه بهش اقتدا بشود. اگر اقتدا کنم، هفهاف بصری می‌شوم. اما اگر اقتدا نکنم، می‌شوم همان سی هزار تایی که اقتدا نکردند. مسئله خیلی روشن است.

روضه حضرت رقیه علیها السلام

امشب و فردا صبح در تمام جلسات، از صد و پنجاه شصت سال پیش، -تا آنجایی که من اطلاع دارم- اهل منبر، مردم را به دختر سه ساله خرابه‌نشین توجه می‌دادند. یک جمله‌ای را روی منبرها می‌گویند، که با دست‌های کوچک خود، گره‌های بزرگ را باز می‌کند. آخه سه ساله مگر دستش چقدر است؟ دختر سه ساله ندارید؟ کسانی که دختر ندارند، امشب نمی‌دانند من چه می‌گویم. حتما باید دختر داشته باشید تا بفهمید اوضاع از چه قرار است. می‌گویند با این دست‌های کوچکش، گره‌های بزرگ را باز می‌کند. درست است؟ یقینا درست است. امام هشتم علیه السلام می‌گوید این‌ها در مدینه در کمال عزت زندگی می‌کردند. حالا این بچه می‌بیند این‌ها را در خرابه آوردند. شب‌ها که می‌خواهند بخوابند، باید روی خاک بخوابند. در عالم بچگی فکر می‌کند اگر پدرم بود، ما وضعمان اینطوری بود؟ نه.

اگر دست پدر بودی به دستم چرا اندر خرابه می‌نشستم

به بالینم طیبی یا حبیبی از این هردو یکی بودی چه بودی

آنقدر گریه کرد که تمام زنان خرابه و دخترها شروع کردند به گریه کردن. دل همه را می‌سوزاند. چه ناله‌هایی می‌زد! گاهی بلند می‌شد بین خانم‌ها و دخترها راه می‌رفت، می‌گفت بابام کجاست؟ می‌گفت هر کسی از بابام خبر دارد به من بگوید. می‌گفت یکی من را پیش بابا ببرد. آنقدر ناله و گریه زیاد شد که مجبور شدند سر ابی‌عبدالله علیه السلام را به خرابه بیاوردند. سر بریده را برداشت و در آغوش گرفت. عمه، بابای گم‌شده من پیدا شد. به سر بریده گفت بابا، سه تا سؤال می‌کنم، به من جواب بده. بابا، «من ذا الذی قطع وریدک»، بابا به من بگو گلویت را چه کسی بریده؟ بابا، مگه نمی‌دانستند تو دختر سه ساله داری؟ «من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی»، چه کسی من را یتیم کرد؟ «من ذا الذی خضبک بدمائک»، بابا، محاسنت را چه کسی غرق به خون کرد؟ بابا با من حرف بزن. بابا



جلسه چهارم

انسان راز خدا، بهترین الگوها

برای انسان

انسیا و ائمه علیهم السلام، خیرخواهترین افراد نسبت به انسان‌ها

در مدّت حرکت از مکه تا رسیدن به کربلا امام علیه السلام سخنانی‌های مختلفی داشتند. یکی از جملات نورانی حضرت در آن سخنانی‌ها، جمله‌ای بود که همه امت را تا روز قیامت مورد خطاب قرار داده. نه فقط خطاب به مردم زمان خودشان. نگاه انبیاء خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام، به کل جامعه انسانی بود. یقین بدانید کسی دلسوزتر و خیرخواه‌تر از آن‌ها، نسبت به انسان وجود ندارد. یزیدی‌ها هم بنا داشتند همان روز دوم سوم محرم، آتش جنگ را شعله‌ور کنند و به قول خودشان کار را سریع به اتمام برسانند. اما مانع جنگ خود ابی‌عبدالله علیه السلام بود. نه اینکه از مرگ بترسد. آن هم مرگی که در چهره شهادت نمایان شود. نه، از مرگ نمی‌ترسید. دلش می‌سوخت. برخوردها، پیغام‌ها و ملاقات‌های‌شان در این هشت روز، چه با خود عمر سعد، و چه با نماینده‌های او نشان می‌دهد، امام بسیار دغدغه داشتند که این مردم دوزخی نشوند. فرصت را نگه می‌داشتند بلکه بیدار بشوند، بینا بشوند و برگردند. البته در این فرصت هشت روز، از هر ده هزار نفر، یک نفر برگشت و توبه کرد. می‌ارزید که امام جنگ را هشت روز عقب بیندازد و جنگ را شروع نکند، برای اینکه سه نفر نجات پیدا کنند.

انسان، سریع‌ترین مخلوقات در حرکت به سوی مقامات الهی

یکی از این سه نفر، حرّ بن یزید ریاحی بود، که صبح عاشورا جزء اولیای خدا شد. بعضی تصمیمات، انسان را شگفت‌زده می‌کند. حرّی که طلوع آفتاب روز عاشورا، در طبقه هفتم

جهنم بود، در نیم ساعت، یک ربع، از طبقه هفتم جهنم به فردوس اعلیٰ پر کشید. سرعت حرکت هیچ عنصری به اندازه انسان نیست. سرعت نور سیصد هزار کیلومتر بر ثانیه است. نور با این سرعت، از خورشید تا زمین را در مدت هشت دقیقه و خرده‌ای طی می‌کند. اما انسان در یک چشم به هم زدن، خودش را از طبقه آخر جهنم به فردوس اعلیٰ می‌رساند. جبرئیل هم، چنین قدرتی ندارد. ملائکه دیگر هم، چنین قدرتی ندارند. این قدرت برای شما انسان‌هاست، اگر این قدرت را غنیمت بدانید، و برای این فرصت ارزش قائل باشید. دو نفر دیگر هم تقریباً کمتر از یک ساعت مانده به شهادت ابی‌عبدالله علیه السلام برگشتند. دو برادر از خوارج، که در جنگ نهروان، با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده و شمشیر به روی علی علیه السلام کشیده بودند. همچنین ده سال با امام حسن علیه السلام و ده سال هم با امام حسین علیه السلام در کمال مخالفت بودند. دو برادر به نام ابوالحتوف بن خزّان انصاری و سعد بن خزّان انصاری. انصاری بودن‌شان به مناسبت این است که اهل مدینه و از طایفه انصار بودند. این دو برادر، در ضمن یک حادثه کوتاه، که الان وقت بیانش نیست، برگشتند. یک ربع نکشید که این دو خوارج نهروانی شهید شدند، و به مقام ولایت‌اللهی رسیدند. هیچ تعجب نکنید از ارزش انسان، که امام زمان علیه السلام و ائمه قبل از ایشان، که کربلا که می‌آمدند، کنار قبر این‌ها «بِأَيِّ أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ»^۱ می‌گفتند. پدر و مادرم فدای‌تان شوند. این کیفیت رشد انسان و کیفیت حرکت انسان است.

کیفیت توجه و نگاه خداوند به انسان

حتیٰ نور هم نمی‌تواند اینگونه حرکت بکند. امکان ندارد. مقامی که برای انسان قرار داده شده، شگفت‌انگیز است. من در یک تفسیر قرن یازدهم، که ده جلد است، این روایت را دیدم. پروردگار فرموده «الْإِنْسَانُ سِرِّي وَأَنَا سِرُّهُ»^۲، در تمام این موجودات عالم انسان راز

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۰۱ (زیارتنامه شهدای کربلا).

۲. منهج النجاة فی ترجمة مفتاح الفلاح، ص ۹۱.



من است و من راز انسان هستم. این هم از روایاتی است که درکش یک مقدار مشکل است. ولی این ارزش انسان است. در یک روایت دیگر دارد، من خدا وقتی به یک نفر شما که نگاه می‌کنم و می‌خواهم کاری برایش انجام دهم، به گونه‌ای آن یک نفر را به نظر می‌آورم که گویی در کل عالم همین یک نفر را دارم. برخوردارم با تک‌تک شما به این کیفیت است. گویی یک انسان خلق کردم و همه نعمت‌های معنوی و مادی‌ام را برای آن یک نفر خرج می‌کنم. برای من مهم نیست که هفت میلیارد نفر هستید، من هر کدام‌تان را تک نگاه می‌کنم. انگار همین تو یکی هستی، دو تا نیستی. همه چیز را به پای تو خرج می‌کنم. تو در خواب هستی. تو در غفلت هستی. تو فراموش کردی. باید بلند شوی و به دنبال بیداران عالم بروی. تا آن‌ها تو را بیدار کنند. به تو یاد بدهند و بفهمانند.

زندگی ابی‌عبدالله علیه‌السلام، سرمشقِ زندگی تمام انسان‌ها

در سخنرانی‌هایی که ابی‌عبدالله علیه‌السلام از مکه تا کربلا داشتند. این جمله هست یعنی برای کل شما انسان‌ها، در همه زندگی من سرمشق وجود دارد. در ایمان، در نیت، در اندیشه، در عمل، در اخلاق، در رفتار و در کردار، من سرمشق هستم. اگر سعادت می‌خواهید، من را سرمشق زندگی‌تان قرار بدهید. اگر خیر دنیا و آخرت می‌خواهید، من را سرمشق قرار بدهید.

حلم و بردباری

یک خصلت حضرت، آرامش و بردباری کامل ایشان بود. و به لفظ عربی حلم ایشان بود. یعنی یک انسانی بود که در مقابل برخوردهای نامناسب، مطلقاً از کوره در نمی‌رفت، عصبانی نمی‌شد، و چهره خشم و غضب به خودش نمی‌گرفت. صبر می‌کرد تا طرف مقابل اگر حرفی، مطلبی و مسئله‌ای دارد، -گرچه خلاف واقع باشد- بگوید. گفتن طرف مقابل که تمام می‌شد، یا این اخلاق امام، یا حرف‌هایی که بعداً بیان می‌کردند، آن فرد را غرق در شکست می‌کرد. و بعد هم به حضرت اعلام می‌کرد، اشتباه کردم. نمی‌دانستم. عیبی ندارد، آدم نمی‌داند و اشتباه می‌کند. یا خودش می‌فهمد و دیگر نباید آن اشتباه را مرتکب بشود، یا یک معلمی مثل ابی‌عبدالله علیه‌السلام، به آدم می‌فهماند که اشتباه کردی.



در خیابان مدینه که مردم درحال رفت و آمد بودند، مردی دید، فردی با یک دنیا وقار، روی مرکب نشسته و عبور می‌کند. وقار، ادب، سنگینی، بزرگی از او می‌بارید. پرسید این کیست؟ گفت حسین بن علی علیه السلام است. جلو آمد و مرکب را نگه داشت. نگذاشت حضرت حرکت کند. متن روایت این است. هر چه ناسزا می‌توانست هم به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت هم به ابی‌عبدالله علیه السلام.

حالا شما، اگر در خیابان یکی به پدرت بد بگویند، پدرت هم خیلی آدم خوبی باشد، چه کار می‌کنی؟ آدم یک کاری می‌کند که بعدا هر جا رفت، بگوید، چنان دهنش را سرویس کردم، دو سه تا از دندان‌هایش را ریختم توی دهنش که کیف بکند. آن ناسزاها را به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت. امام گوش داد. چون دید آن فرد دلش می‌خواهد که ابی‌عبدالله علیه السلام گوش بدهد. بعد هم به خود ابی‌عبدالله علیه السلام ده جور ناسزا گفت. نه فحش. فحش کلمات زشت است. ناسزا یعنی حرف‌های نامناسب. پدرت آدم خوبی نبود. پدرت دین نداشت. پدرت مسلمان نبود. اینطور که به ما گفتند پدرت نماز نمی‌خواند. تو هم مثل پدرت هستی. تو هم آدم خوبی نیستی. تو هم دین نداری. بنده خدا دلش می‌خواست ابی‌عبدالله علیه السلام گوش بدهد. ابی‌عبدالله علیه السلام هم کاملا گوش داد. دیگر حرفی نداشت بزند. تمام شد.

نگاه‌ها با هم فرق می‌کند. ما یک نگاه داریم نگاه تحقیر. گاهی به طرف نگاه می‌کنیم یعنی هیچی حساب نمی‌کنیم. گاهی به همسرمان، به بچه‌مان، به شریک‌مان، به یک آدم غریبه‌ای که با ما درگیر شده، این نگاه را داریم. نگاه تحقیرآمیز حرام است. همین یک کلمه را بدانید که به عباد خدا نگاه تحقیرآمیز نکنید. یک نگاه هم، نگاه مسخره است. یعنی چشمم را یک شکلی درمی‌آورم که یعنی خیلی آدم بدبختی هستی. چیزی نیستی. یک نگاه هم، نگاه محبت است. آدم هیچی نمی‌گوید، ولی یک شکلی به طرف نگاه می‌کند که قند در دلش آب می‌شود. می‌گوید عجب نگاهی! انگار در وجود این، عشق موج می‌زند. این نگاه از نگاه‌های خیلی خوب است. و خدا همین نگاه را به شما دارد. اصلا نگاه خدا، نگاه مهر است، نگاه عشق است. یک نگاه هم، نگاه غضب است. یعنی طرف می‌فهمد که آدم خیلی از دستش رنجیده شده و از کوره در رفته.



امام از مجموع این نگاه‌ها، به این آدمی که کلی ناسزا به امیرالمؤمنین علیه السلام و به خودش گفت، به او نگاه محبت‌آمیز کرد. این‌ها درس است. اینکه می‌گوید من سرمشق هستم، یکی از این سرمشق‌ها همین است، که خیلی هم در زندگی ما کاربرد دارد. این را شما یقین بدانید، که مشت‌بلند کردن، دادکشیدن، عربده‌کشیدن، فریادزدن و تحقیر کردن، برای زن‌مان، بچه‌مان، رفیق‌مان، دامادمان، و مردم، جواب نمی‌دهد. آن‌ها هم مثل من آدم هستند. ناراحت و عصبانی می‌شوند، ده تا هم او بار من می‌کند. اگر بترسد که جلویم بار من کند، می‌رود پشت سرم می‌گوید. اگر هم یک خرده شجاع باشد، هر چی دلش می‌خواهد در موبایلش بار من می‌کند.

امام یک نگاه بامحبت به او کرد. این‌ها را باید یاد گرفت و به کار بست. چون به کار بستن اخلاق ابی‌عبدالله علیه السلام به نیروی ما اضافه می‌کند. گاهی یک جلسه مذهبی دهه عاشورا شلوغ است. حالا یکی می‌خواهد به زور داخل بیاید، ولی راه نیست. دو تا بزرگوار دم در خیابان هستند، آقا ببخشید، خانم ببخشید، محبت بفرمایید، فرش انداختیم، همینجا بنشینید. بلندگو داریم، تصویر داریم. جواب می‌دهد مگر خانه تو آدم؟ به تو چه؟ فضولی به تو نیامده. اصلا تو چه کسی هستی؟ غلط کردی جلوی من را گرفتی. امام اینجا به ما یاد می‌دهد، با محبت نگاهش کن، آرام باش.

امام یک نگاه بامحبت به او کرد و فرمود مسافر هستی؟ گفت بله. اهل کجا هستی؟ شام. فرهنگ بنی‌امیه اینقدر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام تبلیغ سوء کرد، که این بنده خدا باورش شده، بدترین آدم‌ها علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام هستند. ولی جاهل به مطلب است، عمدی ندارد. یک‌وقت خود معاویه با آدم درگیر می‌شود، او عالم است، او عذابش در قیامت صد برابر این مسافر است. یک‌وقت هم مغز آدم را شستشو دادند.

مسافر هستی؟ بله، اهل کجا هستی؟ شام. الان تو مهمان شهر ما هستی. اگر خانه نداری، خانه ما جا دارد، تا هر وقت می‌خواهی بیا بمان. اگر غذا نداری، سفره من پهن است، هر وقت می‌خواهی بیا، صبحانه، نهار و شام بخور. اگر لباس نداری، الان برویم برایت بخریم.

اگر پول نداری، جیبیت را پر کنم. «فَلَكُمْ فِي أَسْوَةٍ»^۱ گفت من فقط یک کار دارم. نه خانه می‌خواهم، نه غذا، نه لباس، نه پول. فقط یک خواسته دارم. فرمود بگو. گفت معلوم است که قدرت روحی تو خیلی بالاست و به پروردگار هم وابسته هستی. با این قدرت روحی و وابستگی‌ات، این خواسته من را برآورده کن. گفت چه کار کنم؟ گفت به زمین اشاره کن که دهان باز کند و من را فرو ببرد، تا من دیگر نباشم و چهره تو را نبینم. چون از خجالت دارم نابود می‌شوم.

تلافی کردن نیکی دیگران، به چند برابر

این که حضرت می‌گوید، برای کل مردم عالم تا قیامت سرمشق هستیم. یک مورد از سرمشق بودن، همین اخلاق ایشان است. اگر کسی برای امام یک کار خوبی انجام می‌داد، در تلافی کردن غوغا می‌کرد.

در گذشته، شهرها یک بازاری برای فروش کنیز و غلام داشتند. نه اینکه بدون دلیل انسان‌ها را بگیرند، آزادی آن‌ها را سلب کنند و بفروشند. نه. در جنگ‌ها که دشمن اسیر می‌شد. می‌گفتند شما جنگ را به ما تحمیل کردید، یا پول بدهید خودتان را آزاد کنید، یا مسلمان شوید. می‌گفتند نه پول می‌دهیم نه مسلمان می‌شویم. این‌ها را می‌آوردند یا در خانه‌های خودشان نگه می‌داشتند، یا می‌فروختند. بعضی‌هایشان هم مسلمان می‌شدند ولی می‌گفتند ما می‌خواهیم پیش شما بمانیم. اول بهار بود، در باغچه خانه ابی‌عبدالله علیه السلام در مدینه، ریحان زودتر از سبزی‌های دیگر بیرون آمده بود. امام علیه السلام کنار در اتاق رو به حیاط

۱. مکاتیب الائمه علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۴۳: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرُفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ: أَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمٍ أَوْ تَارِكًا لِعَهْدِ اللَّهِ، وَمُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَعَمِلَ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ... فَلَكُمْ فِي أَسْوَةٍ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَقْضُوا عَهْدَكُمْ وَمَوَاقِفَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتَكُمْ، فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي...».



نشسته بودند. کنیزی آمد و یک دسته ریحان چید و یک نخ دور آن بست. این دسته ریحان را آورد دم در اتاق به ابی عبدالله علیه السلام تعارف کرد. ریحان باغچه خود امام حسین علیه السلام را به ایشان تعارف کرد. حضرت فرمودند آزاد هستی، می خواهی شوهر کن، می خواهی برو شهر خودت، من خرجی رسیدن به شهرت را هم می دهم. بعد به حضرت گفتند مگر یک دسته ریحان چقدر می ارزید؟ چطور یک کنیزی را که پول حسابی دادی و خریدی، با یک دسته ریحان آزاد کردی؟ امام فرمود قرآن دستور داده **﴿وَإِذَا حُيِّبْتُمْ فَتَحِبُّوا بِأَحْسَنِ مَنِّهَا﴾**^۱، هر کسی در حق شما کار خوب کرد، شما در حق او کار خوب تر انجام دهید. مساوی هم تلافی نکنید، بلکه نسبت به کار خوب او شما بیشتر و بالاتر تلافی کنید.

بامحبت بودن

حدود چهار بعد از ظهر است. ۷۲ داغ دیده. در جنگ های صبح تا ظهر زخم خورده، وقتی نفس می کشد از بعضی قسمت های بدنش خون بیرون می زند. روی اسب نشسته و روبروی لشگر است. توانش دارد کم می شود. تشنه است. گرسنه است. دکترهای روانشناس می گویند آدم تشنه، در گرما، عصبانی بودنش قطعی است. به خانمش می گوید یک لیوان آب بیاور، اگر دیر بشود، عربده می کشد. داد می کشد. به پدر و مادر زنش بد می گوید. حداقل یک شبانه روز است که امام آب نخورده. گرما پنجاه درجه است. هفده بار از صبح عاشورا، تا آن ساعت، آمده بالای سر کشته هایی که تک تک کشته شدند. داغ ۷۲ نفر روی قلبش است. یک شجاعی به عمر سعد گفت بروم کارش را تمام کنم؟ گفت برو. امام دید دشمن خیز برداشت. آماده دفاع شد. دشمن با سرعت به سمت ابی عبدالله علیه السلام آمد. امام پیش دستی کرد، با شمشیر زد. یک پای دشمن، روی اسب، از آخر ران قطع شد. خون فواره زد و دشمن نتوانست سواری را ادامه بدهد و افتاد. خیلی درد دارد. یک پا، با استخوان و عصب و گوشت، جدا شده و خون می آید. تا افتاد روی زمین، ابی عبدالله علیه السلام



۱. سوره نساء، آیه ۸۶: **﴿وَإِذَا حُيِّبْتُمْ فَتَحِبُّوا بِأَحْسَنِ مَنِّهَا أَوْ رُدُّوْهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا﴾**

پیاده شد. آمد بالای سرش فرمود ببرمت در خیمه‌ها بگویم دوا بگذارند؟ بگویم پایت را ببندند؟ ببرمت؟ گفت حسین جان، نه. اقوام من در لشکر هستند. فقط برو جلو صدایشان بزن که بیایند من را ببرند. اگر ما بودیم، روی سینه‌اش می‌نشستیم، از خدا خواسته خنجر را می‌کشیدیم و او را تکه‌تکه می‌کردیم.

حلم، اخلاق، محبت، بردباری، صبر، استقامت، قرآن را به کار گرفتن، با دشمن مدارا کردن، با دوستان مروت داشتن، همه این‌ها سرمشق‌های ابی‌عبدالله علیه السلام به مردم عالم است. ما در چه دنیای ظالمی زندگی می‌کنیم! سخنرانی این دیوانه‌احمق در سازمان ملل را دیدید. چقدر در صحبت‌هایش دروغ، نفاق، یاوه‌گویی و تهمت موج می‌زد. دنیا دست این‌هاست. این اخلاق است آن هم در سازمان ملل؟! اما حالا اخلاق ابی‌عبدالله علیه السلام را ببینید.

آخرین شهید، علی‌اصغر علیه السلام بود. کس دیگری نمانده بود. امام علیه السلام روبروی لشکر دشمن آمد. گفت اگر ممکن است، صدای شیپورها و طبل‌ها را ببندازید. می‌خواهم دو کلمه حرف بزنم. آن‌ها هم صداها را قطع کردند تا صدا برسد. امام فرمود برای من کسی نمانده. آخرین سربازم همین شش‌ماهه بود که او را هم کشتید. آمدم به شما بگویم، تا خون گلوی من روی زمین نریخته توبه کنید. چون اگر این خون بریزد، آسمان و زمین را به هم می‌ریزد. توبه کنید. من از خون این ۷۱ نفر گذشت می‌کنم. از خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم. شما هم با توبه کردن نجات پیدا می‌کنید. اما این جنس خبیثِ دوپایِ احمقِ نفهمِ نادانِ خارج از نورِ الهی قبول نکرد. این مروّت، محبت، دل‌نرمی، دلسوزی و خیرخواهی ابی‌عبدالله علیه السلام است.

نباید غیر از ابی‌عبدالله علیه السلام را سرمشقِ زندگی قرار داد

بعضی از شما در دانشگاه درس می‌خوانید. در کتاب‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی، در کتاب‌های سیاسی، چهره‌هایی را به شما معرفی می‌کنند، برادرانم، خواهرانم، حسین علیه السلام را با کسی عوض نکنید. چون هیچ چیزی به دست نمی‌آورید. چون اگر با کسی عوض بکنید، چیزی ندارد که به شما بدهد. اینها اگر چیزی داشتند، الان دنیا را بهشت می‌کردند. اگر دانشمندان اروپا، آمریکا، آفریقا، اقیانوسیه و آسیا چیزی داشتند اگر این چند هزار



دانشگاه و چند میلیون استاد چیزی داشتند، دنیا را بهشت می‌کردند. ولی هر روز دنیا، جهنم‌تر می‌شود. هر روز دنیا پرفساده‌تر می‌شود. این برای شما یقین بشود که کسی، غیر از امام تعیین شده از جانب خدا، چیزی ندارد به شما بدهد. دستش خالی است.

من یک هفته پیش او کرا این بودم. با اسقف اعظم آن منطقه از روسیه یک ملاقات گذاشتند. معرفی کرده بودند که ایشان از ایران آمده و از معلّم‌های شیعه است، گفته بود با افتخار تشریف بیاورند. ده دقیقه وقت ملاقات دادند. به رئیس جمهورها و به پادشاهان هم ده دقیقه، یک ربع وقت می‌دهند. دیروز یا پریروز بعضی روزنامه‌ها، در چند بخش، ملاقات من را با او نوشته بودند. در سه ستون، چهار ستون، پنج ستون، حرف‌های من را نوشته بودند. من هنوز ندیدم. نمی‌دانم همه حرف‌ها را نوشتند یا نه. ملاقات دو ساعت طول کشید. یعنی متحیر نگاه‌های اسلام بود. مات‌زده بود که اسلام چیست! علی علیه السلام کیست! پیغمبر صلی الله علیه و آله کیست! حسین بن علی علیه السلام کیست! معلوم بود مات‌زده شده. چون جوابی نداشت که به من بدهد. در آن دو ساعت همش گفت مسلمان‌ها خوب هستند، ما با مسلمان‌ها برادر هستیم. اصلاً جواب علمی نمی‌داد. جواب بحثی نمی‌داد. اصلاً من گفتم شما نماینده مسیح هستید، یک بار شده، نصف خط به ترامپی که مسیحی است و مقلّد شماهاست بنویسید چرا میلیون میلیون نفر آدم را می‌کشی؟ جناب آقای که می‌گویید نماینده مسیح هستید، شده یک بار تلفن به دولت‌های اروپا بزنی که چرا اینقدر دروغ می‌گویید؟ چرا اینقدر پیمان‌شکن و استعمارگر هستید؟ چه کاره هستی در این لباس؟ باز می‌گفت مسلمان‌ها خیلی خوب هستند، خیلی فهمیده هستند، ما دوست داریم با مسلمان‌ها برادر باشیم، برابر باشیم.

نه فقط این اسقف، من با اسقف اعظم آرامنه جهان هم ملاقات داشتیم. من با یک کشیش بسیار مهم فرانسه هم، چهار ساعت ملاقات داشتم، که او شیعه شد. فیلمش را به ایران آوردم. در حال بلند شدن از روی کاناپه است به من می‌گوید من اسم خودم را محمّد گذاشتم و در حال بلند می‌شوم که شیعه شدم. و به شما قول می‌دهم هر کسی در کلیسا با من به عنوان کشیش مسیحی ارتباط داشته، بروم او را شیعه کنم. گفت چون شما همه چیز دارید و ما هیچ چیزی نداریم. من همه جای دنیا رفتم. همه بزرگان مذاهب، از

یهودی، زرتشتی، سنی، ارمنی، مسیحی، کاتولیک و پروتستان بگیر تا اساتید دانشگاه، همه را دیدم. به خدا قسم، هیچ کس، هیچ چیزی نداشته به من بدهد. ولی من همه چیز داشتم که به آن‌ها بدهم. یک تعدادی از آن‌ها شیعه شدند. دیدند خیلی این دین، پُر است. امامان این دین خیلی پُر هستند. خدای این دین، خدای واقعی است. قیامت این دین، قیامت واقعی است. اخلاق این دین، اخلاق واقعی است.

من با رئیس دانشگاه گریگوریان ایتالیا، در خود رم، ملاقات داشتم. پنجاه میلیون دانشجوی، در تمام دنیا، زیر نظر این دانشگاه است. خرج این دانشجویها را هم می‌دهند. یک ساعت و نیم ملاقات داشتم. شش زبان زنده دنیا را مثل زبان مادری حرف می‌زد، ولی هیچ چیزی نداشت به من بدهد. فیلمش در قم هست. من همه چیز بهش دادم. اولاً زنگ زد معاونش آمد. گفت نشان دانشگاه گریگوریان را بیاور و به سینه ایشان بزن. وقتی بیرون آمدم، آن نشان را برداشتم. نشان مسیحیت را می‌خواهم چه کار کنم؟! اگه چشم باز داشته باشیم می‌بینیم که روی پیشانی ما با خط سبز نوشته شده، غلام حسین. نوکر حسین. نشان دانشگاه گریگوریان برای ما ارزش ندارد. ولی آنقدر به او چیز دادم، که از طبقه چهارم - که می‌گفتند بی‌سابقه بود- با آسانسور دنبال من آمد تا دم خیابان و در ماشین را برای من باز کرد.

شما همه چیز دارید. دو خط شعر از حافظ بخوانم. چقدر زیبا گفته. شما جوان‌ها چند بیت شعر خوب حفظ هستید؟ من با این ستم چهار هزار بیت شعر پرمعنی حفظ هستم. شعرهای ناب علمی، ادبی و تربیتی. انگار حافظ، در قرن هفتم، شرح حال ما را با این دو بیت بیان کرده.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
همه چیز پیش ماست، ولی می‌گویند ببینیم فلان دانشمند آمریکایی و اروپایی راجع به ازدواج چه می‌گوید؟ راجع به خانواده چه می‌گوید؟ فروید راجع به روانشناسی چه می‌گوید؟ دورکیم راجع به اقتصاد چه می‌گوید؟ نیچه درباره فلسفه زندگی چه می‌گوید؟ هگل درباره حکومت سوسیالیستی چه می‌گوید؟

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد



خانم‌ها و دختران با عظمت، بزرگوار، با کرامت و باشخصیت، به خدا قسم پوشش، حجاب، چادر، برای حضرت مریم علیها السلام، حضرت خدیجه علیها السلام، حضرت زهراء علیها السلام، حضرت زینب علیها السلام و حضرت رباب علیها السلام است. این چادر را با لباس‌های زنان تل‌آویو و لندن و واشنگتن عوض نکنید. قرآن در سوره بقره می‌گوید این تعویض تعویض خوبی به بدی است. ما همه چیز داریم. از پیرمردهای همین جلسه امشب بپرسید، آن زمانی که صورت، مو، بدن و اندام زنان مان را نمی‌دیدند، سال تا سال می‌گذشت، خبر طلاق به گوش کسی نمی‌رسید. اما الان خبر طلاق بیش از خبر ازدواج است. چون می‌بینند، می‌خواهند، می‌بُرند و سراغ یکی دیگر می‌روند. این شده وضع ما.

روضه حضرت حر علیها السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ»، خلیل یعنی چی؟ یعنی رفیق جون جونی. ابراهیم علیها السلام رفیق جون جونی خدا بود. این رفاقت جون جونی را ابی‌عبدالله علیها السلام به ارث برده. شما بیایید با ابی‌عبدالله علیها السلام رفیق بشوید. شما هم در حد سعه وجودی خودتان رفیق جون جونی خدا می‌شوید. آن وقت در قیامت، وقتی حسین علیها السلام شما را می‌بیند که بوی اخلاق، ایمان و عملش را می‌دهید، شما را صدا می‌کند. وگرنه اگر بوی آن‌ها را ندهیم، ما را در صف دشمن می‌برند و می‌گویند جای اینجاست. تو اخلاق دشمنان ما را داشتی، برو آن سمت. به پسرش هجده ساله‌اش علی گفت بابا، دست من را بگیر، به طرف خیمه‌های ابی‌عبدالله علیها السلام برویم. پسر خیلی ناراحت شد. جوان بود. گفت خجالت نمی‌کشی؟ تو را پیش ابی‌عبدالله علیها السلام ببرم؟ هشت روز پیش، جلوی امام حسین علیها السلام را گرفتی، او را پیاده کردی و دست این سی هزار گرگ دادی. چرا به آنجا ببرمت؟ گفت می‌خواهم بروم عذرخواهی کنم. توبه کنم. گفت بابا، خجالت نمی‌کشی؟ اصلاً رویت می‌شود حسین علیها السلام را ببینی؟ قبولت می‌کند؟ گفت عزیز دلم، تو تجربه نداری. تو حسین علیها السلام را نمی‌شناسی. نمی‌دانی حسین علیها السلام کیست. بیا برویم.

دست بابا را گرفت. پیاده آمدند. راهی نبود. صد و پنجاه قدم. پارسال در روایت دیدم. از بیست سی قدمی، تا چشمش به ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ افتاد، با تمام جلو بدن، روی خاک افتاد. امام دوید. سرت را بالا بگیر اینجا جایی نیست که گردن کج کنی و سرت را پایین بیندازی. اینجا جای سربلندی است. اینجا جای سرشکستگی نیست. حالا حرف‌های عربی را نخوانم. سنگین است. همان ترجمه حرف‌های عربی را بخوانم. ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ را نگاه می‌کند و مثل سیل اشک می‌ریزد.

لطف الهی به من خار و زار	نیز امیدست دهد وصل یار
یک نظر آن دلبر مهوش کند	عاقبت کار مرا خوش کند
از می آن ساقی شیرین لبم	مست کند صبح نماید شیم
در گذر ای دوست گناه مرا	صبح کن این شام سیاه مرا
ای کرم‌ت از ازل اول عطا	زان کرم آمرز زمن هر خطا

حسین جان، اصلاً طاقت ایستادن ندارم، توان دیدن مظلومیت تو را ندارم، به من اجازه بده بروم و جانم را فدای تو کنم. فرمود حر، تو مهمان ما هستی. داخل خیمه شو. گفت حسین جان، مگر تو مهمان این مردم نیستی؟ حسین جان، من آخرین کسی بودم که آمدم، حالا می‌خواهم اولین کسی باشم که می‌روم. فرمود برو. وقتی از اسب روی زمین افتاد، باور نمی‌کرد که چنین حادثه‌ای پیش بیاید. داشت دست و پا می‌زد، یک‌وقت متوجه شد، یک نفر سرش را از روی خاک بلند کرد و روی دامن گذاشت. چشم خون‌آلودش را باز کرد، دید سرش روی دامن پسر فاطمه است. می‌فرماید «أَنْتَ الْخُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ خُرّاً»^۱ حسین جان، حدود ساعت نه و ده صبح آمدی سر حر را به دامن گرفتی. ولی چهار بعد از ظهر هیچ کس نبود سر خودت را به دامن بگیرد. آن کسی که آمد موهابیت را گرفت و سرت را بلند کرد، شمر بود. دو سه کلمه هم با شمر صحبت کرد.

ای شمر بپر از تن، سر من سیلی تو مزین بر دختر من

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۴: «فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ أَنْتَ الْخُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ خُرّاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».



جلسہ پنجم

معرفی مسیر غلط، بازگشت بہ

صراط مستقیم

اختیار و قدرت انسان در تبعیت از اهل بیت علیهم السلام

گوشه بسیار اندکی از شخصیت وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را شب‌های گذشته شنیدید. آیا ما توان و قدرت داریم، که برای حضرت یک مأموم قابل قبولی شویم؟ مأمومی که پروردگار مهربان عالم و اهل‌بیت علیهم السلام ما را امضا کنند. درهای نجات به روی ما باز شود، و همه درهای شَرِّ در دنیا و آخرت به روی ما بسته شود. پاسخ مثبت است. چرا که جریان امامت حضرت تا روز قیامت یک نور جاری است. اگر فردی، در هر روزگار و قرنی بخواهد به این جریان نوری وصل شود، می‌تواند. و اگر وصل نشود، در قیامت طبق آیات قرآن هیچ عذر و بهانه قابل قبولی در پیشگاه خداوند نخواهد داشت.

انتخاب هر راهی غیر صراط مستقیم موجب نابودی انسان

البته همه این حرف‌هایی که در جلسات گذشته شنیدید و امشب می‌شنوید، در صورتی تحقق پیدا می‌کند که انسان بخواهد. اگر انسان سعادت دنیا و آخرت را بخواهد، غیر از این راه، راهی وجود ندارد. یک جمله از سوره مبارکه مائده بخوانم **﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ﴾**^۱ این حرف خداوند است، سخن پروردگار عالم است. در دو آیه قبل از این آیه^۲، نه مسئله را خداوند مطرح کرده، که کمال این نه مسئله، با

۱. انعام: ۱۵۳: **﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾**

۲. انعام: ۱۵۱ و ۱۵۲: **﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَاقٍ مَحْنُ نَزْرُفِكُمْ وَإِيَاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ**

توضیح، روایت و عمل امام هدایت به ما می‌رسد. بعد، در این آیه می‌گوید این راه مستقیم من است. در همین راه بمانید. سالک این راه باشید. اگر غیر از این راه، راه دیگری را انتخاب کنید، آن راه، شما را متلاشی می‌کند. عقل، روان، اخلاق، روان، اهداف و عاقبتان را به هم می‌ریزد. اگر می‌خواهید سعادت دنیا و آخرت نصیب‌تان شود، مأموم امام هدایت شوید. زور و اجباری از طرف پروردگار در کار نیست.

در یک جای دیگر قرآن می‌گوید **﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾**^۱ این قرآن من، این حرف‌های من، این توضیحات پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بیدارکننده است. **﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾**^۲ برای کسی که بخواهد. اما گاهی کسی مریض است، یک طبیب متخصص درجه یک، برای علاج بیماری او یک نسخه کامل می‌دهد. ولی بیمار می‌گوید، نه از دکتر خوشم می‌آید، نه از نسخه‌اش. کسی هم نمی‌تواند او را مجبور کند که به نسخه عمل کن. باید آنقدر در بیماری دست و پا بزند تا بمیرد. اما مریضی که سلامتی را می‌خواهد، به نسخه عمل می‌کند. کاری هم ندارد که این شربت بی‌مزه است، این قرص تلخ است یا این کپسول ضعف می‌آورد. به نسخه عمل می‌کند.

امام حسین علیه السلام می‌گوید نماز. حالا بیدار شدن از خواب صبح، برایش تلخ است. اینکه بلند شود، برود شیر آب سرد را باز کند و وضو بگیرد، برایش چندان آسودنده است. نماز خواندن در تاریکی، با گرسنگی و تشنگی، برایش مشقت دارد. ولی کسی که دنبال سعادت است می‌داند، از دل این جاده می‌توان به سعادت دنیا و آخرت رسید. اما جاده‌های دیگر او را تکه‌تکه و از چهارچوب انسانیت خارج می‌کند.

→
**إِلَّا بِالْحَقِّ ذَالِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا
 الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَالِكُمْ
 وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾**

۱. ص: ۸۷

۲. تکویر: ۲۸.



فِسْق یعنی خروج از چهارچوب انسانیت

به نظرم، شاید اولین کتاب آسمانی که کلمه فِسْق را به کار گرفته قرآن مجید است. در تورات، انجیل و زبور نبوده. من بخش‌های مهم این سه کتاب - آن آیاتی که هنوز تحریف نشده و درست است - را خواندم. چیزی که معنای فِسْق بدهد را در این سه کتاب ندیدم. دو سال دهه اربعین، جایی منبر می‌رفتم، چهار دسته جمعیت می‌آمد. یهودی، مسیحی، سنی و شیعه. مجلس خیلی جالبی بود. برای خودم خیلی شادی آور و نشاط آور بود. هر روز هم صاحب مجلس، ناهار می‌داد. ناهار قیمتی‌ای هم می‌داد. به همه، به یهودی، مسیحی، سنی، شیعه. یکی دو روز بعد، زرتشتی‌ها هم می‌آمدند. یک بخش منبرم از انجیل بود، یک بخش از تورات، یک بخش از اوستای زرتشت، یک بخش هم از کتاب‌های اهل سنت. به این جمعیت هم می‌گفتم با آخوندهای تان که روبرو شدید بگویند یک معلم شیعه اینطور از انجیل، تورات، اوستا و از کتاب‌های معتبر اهل سنت گفت و ما را محکوم کرد. اگر جواب قانع‌کننده‌ای دارند که من باطل گفتم، آن جواب را برای من بیاورید. من اهل پذیرش هستم. من آدم خیلی نرمی هستم. از چند نفرشان پرسیدم به آخوندهای تان گفتید؟ گفتند بله. گفتم جواب؟ گفتند به ما گفتند پای منبر این آخوند شیعه نروید، گمراه می‌شوید.

کلمه فسق را من در آیات تورات و انجیل و زبور ندیدم. عرض کردم به احتمال قوی اولین کتابی که لغت فسق را آورده قرآن است. چرا؟ چون لغت فسق جزو کلمات محاوره‌ای عرب‌های قبل از نزول قرآن بوده. وقتی که خرماي نخل‌های مدینه، خیبر و مناطق دیگر عربستان، از غلاف و جلدش بیرون می‌آمد، می‌گفتند فسق انجام گرفت، یعنی غلاف کنار رفت، خرما خودش را نشان داد، حالا برویم بچینیم. فسق یعنی بیرون آمدن خرما از غلاف. پروردگار عالم، در قرآن، این لغت را در چه مواردی مصرف کرده؟ شما خودتان امشب چند صفحه از قرآن را مشاهده کنید، آخر بعضی از آیات می‌گوید «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» آن‌هایی که قطع رحم می‌کنند، بداخلاق هستند، تکبر دارند، از قوم و خویش، برادرزاده و خواهرزاده یک چیزی دیدند و باعث ناراحتی‌شان شده. در را می‌بندند. آن‌ها دیگر نیابند خانه ما، ما هم دیگر آنجا نمی‌رویم.



نقض پیمان، خانه‌ام را ۲۰۰ میلیون تومان فروختم، ۵۰ میلیون بیعانه گرفتم. با این ۵۰ میلیون بیعانه، معامله شرعا اتفاق افتاده و دو ماه دیگر که وقت محضر گذاشتم، باید بروم انتقال بدهم. قیمت خانه از ۲۰۰ میلیون تومان می‌شود ۳۰۰ میلیون تومان. به خریدار می‌گویم خانه را نمی‌دهم. خریدار هم زورش به من نمی‌رسد. به من می‌گوید امضا کردی، تعهد دادی، قولنامه نوشتی، بیعانه گرفتی. می‌گویم هر چه می‌خواهد باشد، نمی‌دهم. بعد می‌روم همین خانه را ۳۰۰ میلیون به یکی دیگر می‌فروشم. معامله دوم حرام است. چون ملک دیگری را فروخته. باید آن ۳۰۰ میلیون را به خریدار اول بدهد و ۱۵۰ میلیون را کم کند چون بدهکار است.

قرآن می‌گوید کسانی که قطع رحم و نقض عهد می‌کنند و یا بعضی از کارهای غیر اخلاقی دیگر، که در آیات قرآن آمده، را انجام می‌دهند، «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»، یعنی چی؟ یعنی از چهارچوب انسانیت درآمدند و به گروه «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» پیوستند. من خدا دیگر این‌ها را انسان نمی‌دانم، این‌ها حیوان هستند. این‌ها شتر، گاو، الاغ و قاطر هستند. انسان نیستند. کسی انسان است که متعهد است. مسئول است، مکلف است. دنبال خیر دنیا و آخرت خودش است.

اختیار در بهشت یا جهنم رفتن

اگر بخواهید، قرآن من و اهل بیت علیهم السلام، شما را به سعادت دنیا و آخرت می‌رسانند. اگر هم نخواهید، که هیچ. من مجبور تان نمی‌کنم که به بهشت بروید. خودتان مسیر جهنم را انتخاب کردید، اذیت تان نمی‌کنم، فشار هم نمی‌آورم، مهم نیست، به جهنم بروید. این خواستن خیلی مهم است. برای خیلی‌ها این خواستن نمی‌آید. یعنی خودشان باعث هستند که نیاید. می‌گوید از نماز، عبادت، خدمت به خلق، احترام به پدر و مادر، ارتباط با

۱. اعراف: ۱۷۹: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

اقوام خوشم نمی‌آید. دلم می‌خواهد آزاد باشم. تا هر کاری که می‌خواهم، انجام بدهم. پروردگار به این‌ها زور نمی‌گیرد که نه، نمی‌شود هر کاری دلت می‌خواهد انجام بدهی. باید بیایی به بهشت بروی. هیچ جای قرآن و روایات ندارد. جوان‌های عزیز، تنها حرفی که قرآن زده، این است ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱، من هم راه را نشان دادم، هم چاه را. شما بین این دو راه آزاد هستی. اگر می‌خواهی، این راه را انتخاب کن که تو را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند، اگر هم خوست نمی‌آید، آن راه را انتخاب کن. بعد خودش توضیح می‌دهد «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطُّغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا» اگر بیایی در راه من، متوسل به دستگیره‌ای شدی که این دستگیره پاره نمی‌شود. اما اگر بروی آن طرف، شیاطین همه کاره‌ات می‌شوند. ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطُّغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ التُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۲ تو را از من جدا می‌کنند و عقل، فکر، اندیشه، اخلاق، عمل، و زن و بچه‌داری تو را در تاریکی می‌برند، که هیچ چیزی را تشخیص ندهی و حیوان‌وار زندگی کنی، «أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

جهنم را منکرین و معاندین خدا به وجود آوردند

من فرصت ندارم همین امشب سی‌آیه برای شما بخوانم که پروردگار عالم می‌فرماید هر کسی به جهنم می‌رود، با فشار من نمی‌رود، با پای خودش می‌رود. یک جمله از دعای کمیل برای شما بگویم. این ائمه ما چه کار کردند! علم را تمام کردند. حق را تمام کردند. عقل را تمام کردند. نور را تمام کردند. امیرالمومنین می‌گوید «فَيَالَيْقِينَ» یقین دارم «اقطع» حتمی می‌دانم «لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْدِيبِ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ اخْتِلَادِ

۱. بقره: ۲۵۶: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطُّغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

۲. بقره: ۲۵۷: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطُّغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

مُعَانِدِيكَ^۱ ای پروردگار من، اگر در این کره زمین منکر پیدا نمی‌کردی، که بگویند من خدا را قبول ندارم دین را قبول ندارم، انبیا را قبول ندارم، ائمه را قبول ندارم، و اگر دشمنان نبودند یک وجب هم از این هفت طبقه جهنم وجود نداشت.

آخه دلیلت چیست که می‌گویی خدا را قبول نداری؟ آدم باید حرف مستدل بزند. دلیلت را به ما هم بگو، تا ما هم از دست خدا راحت بشویم. اینقدر زحمت نکشیم، و خدمت به خلق و عبادت حق نکنیم. دلیلت چیست که خدا را قبول نداری؟ دلیل این است که خدا جلوی شهوات آزاد را می‌گیرد، می‌گوید اینطوری نباش، هم خودت ضرر می‌کنی، هم مردم. من نمی‌خواهم مقید بشوم. به همین دلیل می‌گویم قبول ندارم.

اگر اینگونه مردم نبودند یک وجب هم از این هفت طبقه جهنم وجود نداشت. «لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا»، این هفت طبقه هم بهشت بود. مردم این هفت طبقه را از بهشت جدا کردند. وگرنه این هفت طبقه هم بهشت بود. اگر این دو طایفه نبودند، بهشتی که الان هشت طبقه است، پانزده طبقه می‌شد. ولی هفت طبقه‌اش تا را این جنس دوبا دزدید و به تنور آتش تبدیل کرد. عرق خوری، ورق‌بازی، ماهواره، بی‌حجابی، بدحجابی، رباخوری، دروغ، کلک، خیانت، ظلم، آدم‌کشی، غارت اموال، خوردن ارث خواهر و برادر، خوردن مال یتیم، همه این‌ها کلنگ‌هایی بوده که این هفت طبقه را از بهشت جدا کرد و به آتش تبدیل کرد.

شما که همه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول دارید. همه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول دارند. جرج جرداق مسیحی بیشتر از ما علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول داشت. کارلایل انگلیسی خیلی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را قبول داشت. من لندن منبر می‌رفتم، یک استاد دانشگاه، کتابی پانصد صفحه‌ای درباره امیرالمؤمنین نوشته بود. اولش هم نوشته بود، نه کاری به آیات قرآن مسلمان‌ها دارم، نه کاری به روایات مسلمان‌ها. من علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از نظر شخصیتی بررسی کردم. با بودن چنین انسانی، هر کسی که بعد از مرگ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به جای او نشست، ظالم‌ترین انسان تاریخ بوده. می‌گویند من



به قرآن و روایات کاری ندارم. علی علیه السلام را که همه قبول دارند. شما زورخانه هم که بروی صد دفعه اسم امیرالمؤمنین را می شنوی. یا کسی که ضرب می گیرد، یا کسی که گوزگه (میل زورخانه) می گیرد، یا کسی که تخته را وسط می گذارد، یا کسی که با سنگ ورزش می کند، یا کسی که پا می خواهد بزند، مرشد دائم غزلیات مربوط به شخصیت علی علیه السلام را می خواند. شراب خورها هم علی علیه السلام را قبول دارند. بدحجاب ها و بی حجاب ها هم علی علیه السلام قبول دارند. این یک حرف علی علیه السلام را هم قبول کنید، که اگر این دو طایفه نبودند، هفت طبقه جهنم هم، بهشت بود. و بهشت پانزده طبقه می شد.

خدا این کار را کرده؟ امیرالمؤمنین که می گوید خدا این کار را نکرده. خلق خدا این کار را کرده. مگر خدا آتش افروز است؟ جوان ها، با اینکه شما را نمی شناسم، ولی کمتر کسی، به اندازه من عاشق شماست. یک سخنرانی می آیم و می روم. الان هم آنقدر توان ندارم که بنشینم با تک تک شما صحبت کنم. ولی در فضای باطنم به شدت عاشق شما هستم و دوستتان دارم. غصه شما را می خورم. جوان ها، علی علیه السلام را که قبول دارید، این یک حرفش را هم قبول کنید که گفته، منکر و معاند خدا این هفت طبقه را از بهشت را جدا کرده و به تنور آتش تبدیلش کرده، خدا نکرده.

خداوند ارحم الراحمین است، ناامیدی ممنوع!

جوان ها، خدا خوشش می آید در قیامت کباب پزی باز کند؟ یعنی می آید این آفریده و مخلوق خودش را به سیخ می کشد و در این هفت طبقه روی آتش می گذارد و رها می کند؟ شما همین امشب مفاتیح را باز کنید، دعای جوشن کبیر را ببینید. دعای جوشن کبیر صد بند است، در هر بندی ده تا از صفات پروردگار بیان شده، که مجموعاً هزار صفت می شود. در این هزار صفت، اگر یک صفت پیدا کردیم که دلیل بر جهنم ساز بودن خدا باشد. تمام این صفت ها رحمت، کرم، بخشش، کرامت و بزرگواری است. در یک کشوری، یک شب سخنرانی داشتم. درباره زنان و دختران جوان خوش قیافه ای، که با لباس های بسیار پرجاذبه، بی حجاب یا بدحجاب، بیرون می روند. به آن ها گفتم خانم هایی



که این گونه هستید، فکر می کنید یا نمی کنید، که در این ده دوازده سالی که خوشگلی تان سر جایش بوده، این موهای پریشان زیبای بیرون ریخته، این آرایش، و این حجم بدن، چقدر جوان را به گناه کشانده؟ می توانید بشمارید که یک بدن شما در این چند سال، چند صد هزار جوان را به گناهان مختلف، با در نظر گرفتن قیافه شما، دچار کرده؟ همین را به تلویزیون هم می گویم، آیا می دانی بعضی از این هنرپیشه هایی که برای بازی می آورید، و جدیداً هم با زیباترین لباس ها و با موی بیرون ریخته هستند، در شبانه روز چند صد هزار نفر را به گناه می کشی. گفتم فردای قیامت، اگر قیامت راست باشد، روی منبر گفتم اگر راست باشد، شاید هم دروغ باشد. بعد گفتم چطوری من یقین کنم قیامت دروغ است؟ چون خبر قیامت را خدا در ۱۱۴ کتاب داده، ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام خبر قیامت را دادند. عقل خود آدم هم خبر قیامت را می دهد، که این همه جنایت بی جواب نخواهد ماند، و این همه زحمت پاکان عالم هم بی پاداش نخواهد ماند. عقل ما می گوید، نمی شود هیتلر هجده میلیون نفر را در جنگ دوم جهانی بکشد، بعد هم هیچ مجازاتی نبیند. عقل ما قبول نمی کند حجاج بن یوسف، استاندار بنی امیه، صد هزار نفر را به جرم محبت علی علیه السلام بکشد، آخرش هم هیچ مجازاتی نشود. عقل ما قبول نمی کند استالین در مدت حکومتش بر شوروی سابق، بیست میلیون نفر را به عنوان اینکه مخالفش هستند در زندان ها بکشد - این مطلب را بعد از مرگ استالین، رئیس دفترش در یک کتاب پانصد صفحه ای نوشته. این تعداد کشته مسئله ای جدا از کشته های جنگ دوم جهانی است که استالین هم یکی از رهبران آن بوده - و هیچ مجازاتی نشود. عقل ما باور نمی کند نوح در مدت ۹۵۰ سال، هر روز جاننش طبق قرآن به لب رسید برای اینکه گمراهان را هدایت بکند، بعد از ۹۵۰ سال مُرد، آخرش هم هیچ دیوانه بوده؟ بی عقل بوده که این همه کتک بخورد، زجر بکشد، جان به لبش برسد، آخرش هم هیچ؟ مگر می شود قیامت نباشد؟ اصلاً باور به این که قیامت نخواهد بود به فکر آدم نمی آید. ممکن نیست.

بعد گفتم خانم ها، فردای قیامت جواب خدا را چه می دهید؟ جواب خدا را چه می دهید که شما یک نفر، با این بدن، با این آرایش، با این لباس، با این موهای افشان، با این قیافه



زیبا، چقدر مرد و جوان را به گناه کشیدید؟ منبر تمام شد. پایین آمدم و به دیوار تکیه دادم و نشستم. مردانه خلوت شد. کسی آمد گفت یک خانمی با شما کار دارد. خلوت شده بود، در سالن، دو سه نفر بیشتر نبودند. خلوت کردن با زن نامحرم حرام است. حتی اگر آخوند باشد. اگر زنی می‌خواهد بیاید با آدم حرف بزند باید یکی دو سه نفر دیگر هم باشند. خدا می‌داند ما چه کاره هستیم. خدا می‌داند ما را چطوری خلق کرده. خدا می‌داند ما ضعیف هستیم. خدا می‌داند چشم ما یک دفعه که نگاه کند، می‌دزدد و این دزدی را حالا حالاها پس نمی‌دهد. گفتم بگویند تشریف بیاورند. چادری که سرش بود، خیلی قیمتی بود معلوم بود. از آن پارچه‌های گران قیمت بود. ولی انصافاً رو گرفته بود. نشست. بالای هفت دقیقه گریه می‌کرد، نمی‌توانست حرف بزند. من هم سرم پایین بود. آن دو سه نفر هم دیگر مات‌زده بودند. نشستند بودند و گریه این خانم را می‌شنیدند. من هم حرفی نمی‌زدم. گفتم اینقدر گریه کند تا آرام شود و خودش بتواند حرف بزند. هیچ پیشنهادی به او نکردم که گریه نکن، حرفت را بزن، چه می‌خواهی بگویی؟ بعد از مدتی، یک خرده آرام شد. ولی باز گریه می‌کرد. اما می‌توانست حرف بزند. گفت می‌دانم این مطلبی که امشب روی منبر گفتمی با تکیه بر قرآن و روایات بوده. قرآن در سوره نور می‌گوید ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاحَهُمْ﴾^۱ حبیب من به مردان مؤمن بگو چشم از خیره کردن به نامحرمان فرو بپوشند و خودشان را از تحریک شهوات جنسی حفظ کنند. چرا به خانم‌ها می‌گوید ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ أَرْوَاحَهُنَّ﴾^۲ به مردها و جوان‌های زیبا و خوشگل چشم ندوزید و تحریک شهوات جنسی را در خودتان حفظ کنید. شما شوهر

۱. نور: ۳۰: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاحَهُمْ ذَلِكَ آيَةٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

۲. نور: ۳۱: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ أَرْوَاحَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِجُمُوحِهِنَّ عَلَىٰ عُنُقِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ صَوَابِهِنَّ أَوْ صَوَابِ الْمَلَائِكَةِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

دارید، یا هنوز شوهر نکردید و دختر پدر و مادرتان هستید. شما را می‌دزدند، می‌برند و بی‌صورت می‌کنند. بعد هم جبران ندارد. چشم و شهوت دو قیچی جهنمی هستند که حسابی رابطه آدم را با خدا، دین، امام حسین علیه السلام و انبیاء می‌بُرد. خیلی‌ها را بریده. خبر ندارید؟ جامعه را که می‌بینید.

گفت با این مطلبی که شما گفتید امشب فهمیدم که ده سال، چه جنایتی به دین و به جوان‌ها و مردها کردم. چون من در خانواده‌ام حرف اول را در خوشگلی می‌زنم. زیبایی اندام من بیست است. وقتی هم آرایش می‌کردم و بیرون می‌رفتم جوان‌ها و مردها تا جایی که می‌توانستند با نگاهشان من را دنبال می‌کردند. حالا چه کار کنم؟ کی من را جهنم می‌برند؟ گفتم تو را جهنم نمی‌برند. گفت من را کجا می‌برند؟ گفتم پشیمان هستی از آن شکل‌هایی که بیرون می‌رفتی؟ گفت امشب دارم دق می‌کنم. گفتم با خدا نمی‌خواهد حرف بزنی. همین که پشیمان هستی و داری دق می‌کنی کل گناهان ده ساله گذشته‌ات بخشیده شد. برو راحت باش. گفت چطوری؟ گفتم من را می‌شناسی؟ گفت کاملاً می‌شناسم، گفتم به من اعتماد داری؟ گفت دارم. گفتم چرا می‌گویی چطوری؟ من دارم با آیات قرآن و روایات با تو حرف می‌زنم. امیرالمؤمنین می‌فرماید کسی که از گناه پشیمان بشود همان پشیمانی باعث آمرزش اوست. گفت کسانی را که به گناه کشیدم چه می‌شوند؟ گفتم آن‌ها را هم خداوند در قیامت خدا راضی می‌کند. نگران نباش. تو می‌دانی با چه کسی سروکار داری؟ با أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ، با أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، با غِيَاثُ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ، با حَبِيبُ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ، با إِلَهُ الْعَالَمِينَ، با غَايَةُ أَمَالِ الْعَارِفِينَ، با غَفَّارُ الذُّنُوبِ، با قَابِلُ التَّوْبِ. خانم، چقدر وقت داری، تا من بگویم خدای ما کیست و برخوردش با گنهکار چگونه است؟ چطور برایت بگویم؟ چطور بگویم که باور کنی.

مردی وارد مسجد شد و نزد پیغمبر آمد. یک‌مرتبه گفت یا رسول الله، من چنین گناهی مرتکب شدم. پیغمبر فرمود سریع بلند شو از مسجد برو بیرون که اگر قرار باشد بر تو آتش نازل شود، همه ما را هم می‌سوزاند. برو بیرون. نباید درجا می‌گفت که چنین گناهی کردم. باید می‌گفت یا رسول الله، من گناه کار هستم. چه کار کنم؟ آن وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گفت



چه کار کند. پیغمبر ﷺ فرمود برو بیرون. این مرد هم بلند شد، به بیرون مدینه، کنار کوه احد، رفت. گفت پیامبر رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ که من را بیرون کرد. وقتی او من را بیرون کرد، می‌خواهی پدر و مادر من را راه بدهد؟ زن و بچه‌ام من را راه بدهند؟ من الان هیچ پناهی غیر از تو ندارم، کجا بروم؟ به چه کسی بگویم؟ جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله، خدا سلام می‌رساند و می‌گوید این مردی را که بیرون کردی، تو خلق کردی؟ عرض کرد نه. روزی‌اش را تو می‌دهی؟ نه. پس تو که هیچ کاره هستی، چرا او را بیرون کردی؟ به دنبال او بروید و او را با احترام به مسجد بیاورید. از قول خدا به او بگو از تمام گناهانت، نه فقط همین یک گناه، گذشتم.

گفتم خانم خدا در سوره یوسف می‌گوید هر کسی نسبت به رحمت من نگران باشد، اخلاق کافران را دارد، ﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ آیه می‌گوید ای گناه‌کار، در هر رده‌ای که هستی، دلگرم به خدا باش. مگر خدا قدرت ندارد تو را ببخشد؟ اگر بگویی من را نمی‌بخشد یعنی قدرت ندارد. پس تو کافر به خدا شدی. گفت خیالم راحت شد. گفتم حالا که خیالت راحت شد. دیگر خودت را به نامحرم نشان نده. گفت نه من دیگر تا آخر عمرم، خودم را فقط نشان خدا می‌دهم. نشان غریبه نمی‌دهم. گفتم بلند شو برو. دیگه کاری نداری که نشستی.

روضه حضرت عبدالله بن حسن رضی الله عنه

ما می‌توانیم برای ابی‌عبدالله رضی الله عنه مأموم باشیم؟ کاملاً می‌توانیم مأموم باشیم. اگر مأموم نشویم چه می‌شود؟ آن وقت فاسق می‌شویم. اگر مأموم بشویم چه می‌شود؟ این هم در قرآن است. صریح قرآن است. در قیامت که می‌خواهند حسین رضی الله عنه را صدا بزنند ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۱، تنها صدایتان نمی‌کنم، می‌گویم شما با حسین رضی الله عنه بیایید. این متن قرآن است.

۱. یوسف: ۸۷: ﴿يَبْنِيْ اٰذْهَبُوْا فَمَحْسُوْا مِنْ يُّوسُفَ وَاٰخِيْهِوْا لَا تَاْتِيْسُوْا مِنْ رُّوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَاْتِيْسُ مِنْ رُّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُوْنَ﴾

۲. اسراء: ۷۱: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهٗ يَسْمِئْهِ فَاُوْتِكَ يَفْرَهٗ وَن كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلَمُوْنَ فِتْيَلًا﴾

این حسین است کز پی تعظیم او عرش قامت را دوتایی می‌کند
 این حسین است کز برایش جبرئیل وحی را نغمه‌سرایی می‌کند
 این حسین است کز غبار خاک او حور جنت توتیایی می‌کند
 این حسین است کانچه دارد از خدا در ره عشقش فدایی می‌کند
 کشتی ایمان ز طوفان ایمن است تا حسینش ناخدایی می‌کند

یک سالش بود، پدرش را با زهر کشتند. عمو هر روز می‌آمد خانه امام مجتبی علیه السلام، این بچه را در آغوش می‌گرفت. روی زانو می‌نشاند. او را نوازش می‌کرد. دلبستگی عجیبی به ابی‌عبدالله علیه السلام پیدا کرده بود. روز عاشورا، عمو حدود هفده مرتبه آمد به میدان و برگشت. عمو را میدید. اما مرتبه آخر دید عمو نیامده. از خیمه بیرون دوید. همه دیدید، فاصله خیمه‌ها تا حرم خیلی نزدیک است. از بالای بلندی دید عمو توی گودال افتاده. خیز برداشت پیش عمو برود. ابی‌عبدالله علیه السلام به خواهر اشاره کرد که نگذار بیاد. زینب کبری علیه السلام دوید، بچه هم دوید. سرعت بچه زیاد بود. عمه نتوانست جلوی او را بگیرد. ۲۳ مرتبه در قرآن مجید سفارش یتیم رو به مردم کرده. تا به بالای گودال رسید، ابی‌عبدالله علیه السلام آغوش باز کرد. در آغوش عمو خودش را انداخت. با همان زبان بچگی گفت عمو، بیا به خیمه برویم تا به عمه‌ها بگویم روی زخم‌هایت مرهم بگذارند. جلوی خون‌ریزی بدنت را بگیرند. گرم حرف‌زدن بود. ابهر بن کعب وارد قتلگاه شد. شمشیر بلند کرد که به ابی‌عبدالله علیه السلام بزند، بچه دستش را جلو آورد. می‌خواهی عموی من را بزنی؟ نمی‌گذارم. شمشیر را به سرعت پایین آورد، دست بچه قطع شد. در آغوش ابی‌عبدالله علیه السلام صدا می‌زد، مادر دستم را بریدند. بچه را به سینه چسبانند. حرمله گلوی (سینه) بچه را هدف قرار داد. ابی‌عبدالله دید حرمله می‌خواهد تیر بزند، صورتش رو برگرداند که کشته شدن عبدالله را نبیند.



جلسه ششم

معرفت خدا و علل فراموشی خداوند

مقدمه

زیارت وارث آینه‌ای است که تمام کمالات و ارزش‌های وجود مبارک ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را نشان می‌دهد. البته باید پرده از روی این آینه برداشت تا بتوان جمال عقلی، روحی، فکری، اخلاقی و عملی ابی‌عبدالله علیه السلام را دید. من، با لطف و کمک خدا، حدود هفت سال، فقط دو عبارت «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ»^۱ را توضیح دادم، که بیش از هفتاد جلسه شد. امیدوارم خداوند به من توفیق بدهد، تا در فرصتی مناسب، بقیه این زیارت را هم برای شما عاشقان و مؤمنان بگویم. به نظرم اگر توضیحات این زیارت به اتمام برسد، پنج جلد کتاب پانصد صفحه‌ای می‌شود.

در رابطه با عبارت «يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ» آیات قرآنی را، که درباره کمالات حضرت آدم بود، بررسی کردم، و آن کمالات را از وجود مبارک ابی‌عبدالله علیه السلام بیان نمودم، تا کیفیت ارث‌بری ایشان برای مردم روشن شود. همچنین در رابطه با عبارت «يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ» آیات و روایات مربوط به حضرت نوح علیه السلام را کاملاً بررسی کردم و کمالات این پیغمبر اولوالعزم را، از روح پاک ابی‌عبدالله علیه السلام توضیح دادم. حدود سه سال است که در جمله «يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ» معطل هستم و هنوز تمام نشده. تازه به سه آیه از انتهای سوره نحل رسیدم، که پروردگار عالم، در این آیات، به روشنی کمالات و نتیجه

۱. زیارت وارث.

کمالات حضرت ابراهیم علیه السلام را بیان کرده است. متن آن سه آیه را خواندم، اما هنوز توضیح کاملش تمام نشده. امشب هم نمی‌خواهم آن سه آیه را بخوانم.

باید شکر گزار نعمت‌های خداوند بود

امشب می‌خواهم یک مطلبی را از قرآن مجید بگویم. پروردگار عالم مردم تاریخ را به دو بخش تقسیم کرده. البته در این دو بخش عناوین مختلفی را می‌بینیم. این عناوین مربوط به ظرفیت‌ها، و مقدار ارزش‌ها و کمالات افراد است. ولی مجموعاً از زمان آدم تا الآن، جامعه انسانی دو بخش بوده. یک بخش آن بنده واقعی خدا بودند، که تعداد نفرات این بخش کم هستند. و این کم بودن را قرآن بیان می‌کند. مثل آیه **﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾**، این از آیات بسیار مهم قرآن است، که خداوند این مطلب را در زمان انبیاء بنی‌اسرائیل خطاب کرده، ولی بعداً در قرآن نقل کرده، که من به آل داود، یعنی سلیمان و فرزندان و نوه‌ها و نتیجه‌ها، خطاب کردم، شکرگزار مجموع این نعمت‌های مادی و معنوی که به شما عنایت کردم، باشید.

تمام نعمت‌ها از جانب خداوند است

نعمت، از جانب خدا است، کسی دیگر به ما نعمت نداده. ما در رحم مادر نه ماه نعمت‌خور بودیم. از نطفه‌مان تا وقتی جنین کامل شدیم. نطفه‌مان هم غذاخور بوده، یعنی در حد ظرفیت خودش می‌خورده، اگر نمی‌خورد، تبدیل به «عَلَقَةٌ» و «مُضْغَةٌ» نمی‌شد. تبدیل به اسکلت نمی‌شد. گوشت روی اسکلت روییده نمی‌شد. سر، دست، شکم، و امعاء و احشاء درست نمی‌شد. این‌ها از طریق خوردن به وجود آمده. چه کسی در این تاریکخانه به جنین روزی داده؟ قرآن مجید بیان می‌دارد که این تاریکخانه، پشت سه لایه تاریکی، **﴿فِي ظُلُمَاتٍ**

۱. سبأ: ۱۳ **﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِن مَّحَارِبٍ وَتَمَايِلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ أَسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾**

ثَلَاثٌ^۱ قرار دارد. قبل از اینکه دانشمندان اروپا به این سه لایه تاریکی پی ببرند، قرآن این مطلب را بیان کرده - وقتی ما پشت این سه لایه تاریکی بودیم، چه کسی به ما روزی می‌داده. پدر و مادرمان که به ما دسترسی نداشتند. معلوم نیست برای روزی دادن به ما، چند میلیارد چرخ در این عالم می‌گشته. مجموعه عظیمی از چرخه‌ها، که با یک نگاه کلی شامل برخواستن بخار آب از دریا، تشکیل ابر، بارش برف و باران، ایجاد رود و چشمه و قنات، کاشته شدن دانه‌های نباتی، رویش علف‌های بیابان، خوردن حیوانات حلال گوشت از این علف‌ها و ... می‌شود. بعد پدر ما به قصابی و بقالی برود. مواد غذایی بخرد و بیاورد. آتشی باشد که این‌ها را بپزد. دندانی باشد که غذای پخته‌شده را خرد کند. مری‌ای باشد که غذای جویده‌شده را پایین ببرد، تا معده آن را هضم کند. بعد نطفه‌ای در سلب پدر و رحم مادر درست شود. ما چند ساعت پیش پدرمان باشیم، بعد انتقال به رحم پیدا بکنیم. بعد رزق مربوط به ما، از طریق کانال وجود مادر، در جفت ما بریزد. بعد غذای مورد نیاز ما، به صورت اتوماتیک، از طریق لوله‌کشی بین جفت و ناف ما، به ما منتقل شود. غیر از خدا که کسی این کار را نکرده. اگر کسی غیر از خدا این کار را کرده، آدرس او را بدهید. چه کسی بوده؟ چه شعوری در تمام عالم هستی کار کرده، تا غذای لازم را تامین کند و مادر ما بخورد؟ چه شعوری در بدن مادر ما کار کرده که یک مقدار غذا را پس‌انداز کند؟ چه شعوری کار کرده که شیره آن غذا را در جفت بریزد؟ چه شعوری کار کرده که این جفت را به ناف و به بدن لوله‌کشی کند؟ چه شعوری اندازه غذایی را که به ما می‌رسد، مشخص کرده تا ما خفه نشویم؟ چه کسی بوده؟ اگر خدا نبوده، چه کسی بوده؟ اسم آن را بگویید. پیدا کردن خدا که کاری ندارد.

همه هستی در ید قدرت الهی

خیلی جالب است که قرآن مجید اصلاً بر وجود خدا دلیل نیاورده. درباره خدا دو هزار آیه در قرآن داریم. این آیات خدایان قلبی و ساختگی را دفع کرده. خدایانی که یا به صورت

۱. زمر: ۶ ﴿خَلَقَ كُرْمِينَ نَفْسٍ وَاحِدَةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لِكُرْمِينَ الْأَنْعَامَ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُ كُفًى بَطُونٍ أَنَّهُمْ كُرْمٌ خَلَقَ مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي طُأْمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَاتِي نَضْرُفُونَ﴾

بت یا طاغوت زنده هستند. گفته معبود حق خالق عالم است. بقیه معبودها باطل هستند. اما در قرآن یک دلیل بر وجود خدا پیدا نمی‌شود. به قول ابی‌عبدالله علیه السلام، مگر خدا یک موجود گم شده است که دلیلی بیاید و خدا را به ما نشان دهد. ابی‌عبدالله علیه السلام در دعای عرفه، به خداوند عرض می‌کند «عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ»^۱ کور شود آن چشمی که تو را نمی‌بیند. تو که همه جا پیدا هستی.

دو سه بیت شعر از دو عالم ویژه برجسته بخوانم. یکی از این عالمان، فیلسوف بزرگ و حکیم حاج ملاهادی سبزواری است که در قرن سیزدهم می‌زیسته. و دیگری هم استاد خودم، مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای بود. هیچ جا از ایشان با عنوان آیت الله نام برده نشده، اما واقعاً آیتی بودند. واقعاً آیت‌الله بودند. حاج ملاهادی می‌گوید

یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن آینه خانه جهان، او به همه روبروست
می‌گوید تمام هستی یک آینه است. چشم باز کن تا ببینی. وقتی چشم‌هایت را بستی، فقط تاریکی می‌بینی. چشم دلت را که ببندی، خدا، نبوت، معاد، انسانیت و ارزش‌ها را نمی‌بینی. ده دقیقه چشمت را باز کن، بین در این عالم چه خبرهای عظیمی وجود دارد!
این بیت توضیح یک آیه قرآن است «فَأَيُّكُمْ تَوَلَّىٰ وَجْهَ اللَّهِ»^۲ به هر طرفی روی کنید به سمت خدا روی کرده‌اید.

بس که هست از همه سو و همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راه‌رویی برگردد
امیرالمؤمنین علیه السلام این معنا را در دعای کمیل به یک سبک دیگر می‌گوید «لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»^۳ اصلاً از حوزه تو نمی‌شود فرار کرد. هر جا بروم به طرف تو است. اگر برگردم، باز هم به طرف تو است، «فَأَيُّكُمْ تَوَلَّىٰ وَجْهَ اللَّهِ»^۴. واقعا همین است.

۱. دعای عرفه.

۲. بقره: ۱۱۵ «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّكُمْ تَوَلَّىٰ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

۳. دعای کمیل.

۴. توبه: ۱۱۵.



شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

یعنی مردم یادشان رفته، فراموشت کردند. اما تا یک دردی به سراغشان می‌آید، یاد تو می‌افتد و خدا خدا می‌گوید. بیست سال است حرف تو را نزده. تا می‌خواهند برآمدگی روی پای بچه‌اش را عمل کنند، اینطرف و آنطرف می‌دود، می‌گوید ای خدا، ای خدا، نذر می‌کنم، بچه‌ام را به من برگردان. بچه‌ام را خوب کن. خدا در وجود همه است. خودش می‌گوید ﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾، من پیش شما هستم، نمی‌بینید؟ چطور نمی‌بینید؟ اگر من خدا که کره زمین را خلق کردم، یک اشاره کنم، کل پنج قاره یک تکان نه ریشتری به خودشان بدهند، یکی از شما باقی نمی‌ماند. در این پیشامدها چه کار می‌خواهید بکنید؟ با چه ابزاری می‌خواهید جلوی خطر را بگیرید؟

توجه و تنبه به قدرت و رحمت الهی

مگر آب، کشاورزی را آباد نمی‌کند؟ زراعت را آباد نمی‌کند؟ باغ را به وجود نمی‌آورد؟ قنات‌ها و چاه‌ها را پر نمی‌کند؟ چشمه‌ها را راه نمی‌اندازد؟ تشنگی را برطرف نمی‌کند؟ به پختن غذاهای ما کمک نمی‌کند؟ مگر آب به صورت باران، هوا را طراوت نمی‌بخشد؟ آب همه این کارها را انجام می‌دهد. ولی همین آب پرمفعت، در سواحل اندونزی، تبدیل به سونامی شد، و تمام هتل‌های سی چهل طبقه را با خودش به وسط دریا برد. اشاره چه کسی این کار را کرد؟ مگر همین یک ماه پیش، سونامی به سواحل آمریکا حمله نکرد؟! مگر برقی دو میلیون را نابود نکرد؟! مگر این رئیس جمهور دیوانه نگفت کاری نمی‌توانیم بکنیم؟! کاری نمی‌توانند بکنند. بُرده و نابود کرده. تا بخواهند به شکل اول برگردانند، یک سونامی دیگر می‌فرستد. مگر سه چهار تا استان ژاپن را زیر آب نبرد؟! مگر کشتی‌ها را غرق نکرد؟! مگر تمام ماشین‌ها و ساختمان‌ها را نبرد؟! مگر به برق هسته‌ای‌شان لطمه



نزد؟! این آب همان آبی است که می‌خوریم و می‌گوییم چه لذتی داشت. این آب همان آبی است که اگر یک شب در خانه مان نباشد، غذا نداریم، نمی‌توانیم طهارت کنیم، کهنه بچه‌مان را هم نمی‌توانیم بشوریم. این همان آب است. چرا اینطوری می‌شود؟ کسی پشت این پرده دارد کار می‌کند؟ اگر کسی پشت این پرده کار نمی‌کند، باید در طی میلیاردها سال، همه چیز، بر اساس علم، یکنواخت باشد. چون اگر کسی نباشد، یکنواختی قطعی است. اما حتما کسی هست، که این یکنواختی‌ها را به هم می‌زند. معلوم می‌شود که عالم صاحب دارد.

ما از رحم مادر درآمدیم، نه می‌توانستند قاشق در دهان ما بگذارند. نه می‌توانستند گوشت کوبیده و آش‌رشته به ما بدهند. اگر یک مرتبه از غذای خودشان به ما می‌دادند، تا حالا زنده نبودیم و می‌مردیم. اما پروردگار، بدن مادر را به گونه‌ای قرار داد که بعد از زایمان، سینه‌اش به کارخانه شیرسازی تبدیل می‌شود و شیر می‌سازد. اگر یک بچه باشد، اندازه سیر شدن یک بچه شیر درست می‌کند. اگر دو قلو باشند، به اندازه سیر شدن دو بچه شیر می‌سازد. اگر سه قلو باشند، به اندازه هر سه بچه شیر می‌سازد. همه این‌ها به این خاطر است که بچه دندان ندارد، گلویش خیلی ریز است، اعصاب و زبانش بسیار ضعیف است، پس غذایش باید یک ماده روان نرم باشد که همه ویتامین‌های موجود در گوشت و صیفی‌جات و سبزیجات را شامل می‌شود. شیرسازی بدن مادران‌مان را فعلا نمی‌دانم، اما شیرسازی بدن حیوانات را که قرآن صریحا بیان کرده می‌دانم. امروزه گاو، هم به بچه‌های خودش شیر می‌دهد، هم به کل مملکت. گوسفند، بز، شتر، الاغ، گاو میش و دیگر حیوانات هم همینطور. اگر عالم خدا ندارد پس این شیرسازی را چه کسی انجام می‌دهد؟ قرآن می‌گوید: ﴿مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَدَهْرٍ﴾^۱ سرگین داخل معده حیوانات، که زردرنگ است بوی بسیار بدی دارد، را با خون غلیظ، که قرمز پررنگ است، قاطی می‌کنم و از این ترکیب «لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» شیر سپید خوش‌گوار قابل خوردن تولید می‌کنم. الان

۱. نحل: ۶۶ ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِيُدْرِكُوا فِي بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَدَهْرٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾



در تمام دنیا مراکزی هست که گوسفند و گاو را می‌کشند، و تمام سرگین‌ها و خون‌های‌شان را بیرون می‌ریزند. اگر می‌توانند همه را جمع کنند و شیر درست کنند. اگر می‌توانستند، تا حالا درست کرده‌بودند و ادعای خدایی هم می‌کردند.

ادیسون خیلی آدم کندذهنی بود. خیلی کندذهن بود. یک مرتبه برق قطار را داده بودند دستش که نظام بدهد، ولی کار را اشتباه انجام داد. وقتی حرکت قطار آهسته شد، لوکوموتیوران زیر بغل ادیسون را گرفت و از پنجره قطار به بیرون پرتش کرد. گفت احمق برو گمشو. ولی ادیسون ناامید نشد. آنقدر خواند، تجربه کرد، آزمایش کرد و فکرش را به کار انداخت، تا صد اختراع به نامش ثبت شد. یک کسی برایش نوشت، با این علم و دانشی که داری، با این صد اختراعی که به نامت است، خدا را قبول داری؟ واقعاً عالم خدا دارد؟ ادیسون نامه را خواند، خندید و جواب نوشت، یک مرتبه که در کارگاهم مشغول کار بودم، شست دستم به چرخی که در دستگاهم درحال چرخش بود گیر کرد و ناخنم را کند. بدحال شدم. روی انگشتم دوا گذاشتند و آن را پانسمان کردند. به مدت دو ماه مدام پانسمان را عوض می‌کردند. بعد از دو ماه گفتند دیگر نیازی به پانسمان نیست. وقتی پانسمان را باز کردند دیدم یک ناخن نو درآمده، درست مثل ناخن زمان تولدم. درست مثل ناخن قبلی که کنده شده بود. با خودم حساب کردم اگر کل کارخانه‌های شرق و غرب عالم را به هم ببندیم تا یک ناخن درست کنیم که به بدن وصل شود و از بدن انرژی بگیرد و رشد کند، نخواهیم توانست. صد درصد برایم روشن است که عالم کارگردان دارد. اگر نداشت این ناخن من چطوری دوباره درآمد؟

خدا قابل دیدن است. با چشم جان می‌توان خداوند و آثارش را در همه جا دید.

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

نیست یک مرغ دلی کش نفکندی به قفس

تیر بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست

چشم ما دیده خفاش بود ورنه تو را

پرتو حسن به دیوار و دری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست وگر نه اسرار
برش از عالم معنا خبری نیست که نیست

گناه باعث فراموشی خداوند سبحان

چرا خدا از یادمان رفته؟ بر چه اساس می‌گوییم که ما خدا را از یادمان برده‌ایم؟ جوابش آسان است. مال مردم خوری‌ها، عرق خوری‌ها، بی‌حجابی‌ها، روابط نامشروع، دوستی‌های پسران با دختران، ربا، ظلم، بداخلاقی‌ها، همه علامت این است که خدا از یادمان رفته. ما اگر وجود مقدس او یادمان باشد، در حدّ خودمان مثل ابی‌عبدالله علیه السلام زندگی می‌کنیم. ما به شدت دچار غفلت هستیم. خیلی هم بیماری خطرناکی است. این که آدم اصل را یادش برود و مشغول امور فرعی باطل‌شدنی بشود. باید به همه کسانی که برای بهره‌مندی‌های مادی می‌دوند گفت، بیچاره‌ها، توانگری نه به مال است، نه به زن، نه به بچه، نه به ساختمان، نه به ویلا، نه به ماشین‌گران‌قیمت، نه به صندلی‌مجلس، نه به صندلی‌وزارت. چون همه این‌ها تا لب گور است. اجازه نمی‌دهند هیچ کدام این‌ها را با خود ببریم. اگر ببریم هم به درد نمی‌خورد. حتی اگر زن و بچه‌مان را ببریم محضر و از آن‌ها امضا بگیریم که وقتی مُردیم، یک قالیچه یک زرع و نیمی را کف قبر ما پهن کنید، باز هم به درد ما نمی‌خورد چون تبدیل به خاک می‌شود. یا مثلاً بگوییم که برق از بهشت زهرا بگیرید و به قبر ما بکشید تا قبر ما همیشه روشن باشد. اگر وصیت هم کنیم، گوش نمی‌دهند، عمل نمی‌کنند. هیچ کدام از اینهایی که مردم برایش گریبان پاره می‌کنند، و برای به دست آوردنش می‌دوند، قابل انتقال به آنجا نیست.

زین‌العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه می‌گوید «أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُزَيَانًا»^۱ گریه‌ام در این سحر ماه رمضان این است که در قیامت باید لخت مادرزاد وارد محشر بشوم. مشغولیت‌های اضافی، ما را از اصل‌کاری دور کرده. غافل‌مان کرده.

۱. دعای ابوحمزه ثمالی.

شکر نعمت یعنی عبادت حق و خدمت به خلق

به آیه برگردیم. ای آل داود! نعمت‌های من را شکر کنید. شکر من چیست؟ آیا این که دو دست چلوکباب حسابی بخوری، دو تا نوشابه هم رویش بریزی، بعد هم آرام بیایی روی تخت دراز بکشی و بگویی الهی شکر، شکر خدا به حساب می‌آید؟ اصلاً ما یک همچنین شکری در اسلام نداریم. ای آل داود، اگر می‌خواهید شکر نعمت‌های من را به جا آورید، به حرف‌هایم گوش دهید، عمل کنید. شکر، عمل است. نماز، شکر است. وقت نیست که دانه دانه بشمارم. کلی بگوییم عبادت حق، نصف شکر است. نصف دیگر شکر هم خدمت به خلق است. پس عبادت حق و خدمت به خلق، تمام شکر است. خدا به بنده‌هایش نظر دارد، برای زحمات دیگران را فراموش نکنید

امام صادق علیه السلام از مکه برمی‌گشت. خیلی هوا گرم بود. روی مرکب بود. نزدیکی‌های دروازه مدینه، امام علیه السلام کسی را دید که افتاده بود و داشت جان می‌کند. اگر امام می‌خواست پیاده شود و بالای سر آن شخص برود، طول می‌کشید و آن شخص می‌مرد. برای همین به یک کسی که پیاده بود فرمود آب داری؟ گفت بله یابن رسول الله. فرمود سریع برو بریز در دهانش تا از تشنگی نمرده. گفت آقا من این را می‌شناسم، مسیحی است. فرمود برو در دهانش آب بریز. به دینش چه کار داری؟ حیات یک جاندار در خطر است. برو به او آب بده. در خدمت به خلق کاری به دینش نداشته باش. یعنی چه که چون ارمنی است ولش کن، چون یهودی است رهایش کن، چون زرتشتی است رهایش کن. به گرفتار رسیدگی کن.

همین پارسال در یک شهری منبر می‌رفتم. شهر معروفی است. نمی‌خواهم اسم ببرم. هفت هشت سال است من آنجا منبر می‌روم. یکی از تجار بازار آن شهر که هر شب پای منبر می‌آمد، گفت آقا، یک همکار دارم که یهودی است. خیلی هم در دینش سفت است. دیروز به من گفت، این آقایی که در این شهر منبر می‌رود را در تلویزیون دیدمش. دوستش دارم. می‌توانم او را ببینم؟ گفتم به او سلام برسان و از قول من دعوتش کن و فردا شب او را پای منبر بیاور. او را آورد. خیلی به او محبت کردم. روی منبر هم گاهی

نگاهش می‌کردم، دیدم موقع روضه، او هم گریه می‌کرد. حالا چه کار داری که دنبالش را بگیری؟ این گریه و این آمدن بالاخره بیدارش می‌کند. تو خدمت بکن کاری به دینش نداشته باش. حالا بعضی‌ها می‌گن نه، او را به مسجد نیاور. نجس است. حرام است. کجا نجس است؟! کجا حرام است؟! پیغمبر صلی الله علیه و آله با تمام ادیان، در مسجد ملاقات داشتند. امام صادق علیه السلام با بی‌دین‌ها در مسجدالحرام ملاقات داشتند. این خدمت است. محبت به مردم، و پدر و مادر خدمت است. محبت به همسایه خدمت است.

روزی یکی از شاگردان خوب ابوسعید ابوالخیر، پای درس ایشان در نیشابور آمد. درس که تمام شد گفت استاد، فلانی را می‌شناسی؟ گفت آره. گفت بدجوری غیبت تو را می‌کرد. گفت عجب! حالا چرا آمدی به من گفتمی؟ خب دلش تنگ شده بود از این که غیبت من را بکند لذت می‌برد. بگذار یکی هم در کنار غیبت از من خوش باشد. حالا تو غیبت را شنیدی؟ گفت من شنیدم. دست کرد در جیبش، یک پول خوبی به شاگرد داد و گفت برو از بیرون مدرسه، یک کادوی خیلی خوب قیمتی بخر و بیاور. رفت و یک کادوی زیبایی آورد. گفت این کادو را ببر در خانه کسی که غیبت من را می‌کرد. بگو بالاخره زحمت کشیدی، پشت سر من حرف زدی. خود زبان به کار انداختن زحمت دارد. حیف است که من مزد تو را ندهم و فراموشت کنم. این کادوی ناقابل راه، به خاطر اینکه زحمت غیبت من را کشیدی، از من قبول کن. او هم کادو را قبول کرد و پیش ابوسعید آمد. گفت دو مرتبه بر سر من بزن. گفت من اجازه ندارم بر سرت بزنم. گفت حداقل دو سه فحش بده، دلم خنک بشود. گفت من اجازه فحش دادن ندارم. ما دو نفر برادر هستیم. حالا عشقت کشید از ما غیبت بکنی، خب کردی. تمام شد ما هم نمی‌خواهیم که در قیامت تو گیر ما باشی. ما از تو راضی هستیم.

خدمت یک حالت گسترده شدید دارد. عبادت حق و خدمت به خلق، شکر است. درست؟ من رسیدم به آن نقطه‌ای که می‌خواستم برسم. امام، مثل حضرت سیدالشهداء علیه السلام، اعظم نعمت خدا به ماست. درست است؟ اگر بخواهیم شکر این نعمت را به جا آوریم، باید چه کار کنیم، تا فردای قیامت، پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، صدیقه کبری علیها السلام، امام



مجتبی علیه السلام، جلویمان را نگیرند و نگویند تو نسبت به حسین ما ناشکر بودی؟ آدرس جهنم هم که نامعلوم نیست، آنجاست، برو. چه کار کنیم این بلا سر ما نیاید؟ باید نعمت وجود ابی عبدالله علیه السلام را شکر کنیم. شکرش به چیست؟ خود ابی عبدالله علیه السلام ما را راهنمایی کرده و فرموده در همه زندگی‌تان، و در حدّ خودتان به من اقتدا کنید. امام حسین علیه السلام نگفته در حدّ من عبادت حق، و خدمت به خلق داشته باشید. نه. قرآن مجید هم می‌گوید ﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا﴾^۱، در حدّ خودتان. خیلی عاقلانه است که ما، به وجود مقدس ابی عبدالله علیه السلام که جامع تمام کمالات انبیاست، اقتدا کنیم. این بهترین شکر، در برابر بهترین نعمت الهی است.

این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست	این کافر بد کیش مسلمان شدنی نیست
جز با قدم خضر حقیقت که دلیل است	این وادی پر سهم به پایان شدنی نیست
جز با نفس پیر طریقت که خلیل است	این آتش نمرود گلستان شدنی نیست
ایمن مشو از خاتم جم کرد در انگشت	اهریمن جادو که سلیمان شدنی نیست

روضه حضرت قاسم علیه السلام

فلسفه‌اش را نمی‌دانم که چرا در جنگ‌های تن به تن آن هفده هجده نفری که مانده بودند، هر کدام به ابی عبدالله علیه السلام گفتن برویم، بی‌درنگ اجازه رفتن داد. ولی وقتی قاسم آمد گفت عمو جان، من هم بروم؟ فرمود نه عزیز دلم. سیزده سالش بود، خواست بیافتد روی پای عمو، ولی ابی عبدالله علیه السلام نگذاشت. دست عمو رو بوسید، عمو او را در آغوش گرفت. هفت هشت کتاب تاریخی رو که دیدم، آنقدر این دو نفر گریه کردند که بی‌حال روی زمین افتادند. دید نمی‌تواند عمو را راضی کند. به خیمه پیش مادرش برگشت. گفت

۱. بقره: ۲۸۵: ﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِإِطَاقَةِ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا إِنَّكَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾.

مادر، هرچه به عمو التماس می‌کنم، اجازه نمی‌دهد که به میدان بروم. فرمود عزیز دلم صبر کن. یک بقچه آورد. باز کرد. یک پارچه بسته‌ای را به قاسم داد. گفت این را به عمو بده. زود اجازه می‌دهد که به میدان بروی. وقتی که ابی‌عبدالله علیه السلام پارچه را باز کرد، یک نامه در پارچه بود. چشم به ابی‌عبدالله علیه السلام به خط امام مجتبی علیه السلام افتاد. زارزار گریه کرد. حسین من، اگر در عاشورا قاسم من از تو اجازه رفتن به میدان خواست، سریع به عزیز من اجازه بده. از چشم عمو دور شد. عمو روی خاک نشسته، زانو بغل گرفته، زارزار گریه می‌کند. مگه یک بچه سیزده ساله چقدر طاقت جنگیدن دارد؟ قاسم نفر دوم بود که با سنگ به او حمله کردند. آنقدر آن سنگ‌های خارا را به بدن و سرش زدند، که روی اسب بی‌طاقت شد. قاتل اومد با شمشیر او را زد. روی زمین افتاد. عمو را صدا زد. برادران و خواهران، خیلی مصیبت سختی بود. وقتی ابی‌عبدالله رسید، دید عمر ازدی روی سینه قاسم نشسته. چنگ به موهای قاسم زده، می‌خواهد سرش رو از بدن جدا کند. امام حمله کرد، عمر ازدی زخم خورد. لشگر برای آزاد کردنش حمله کردند. گرد و غبار بلند شد. امام مشغول جنگ بود. دید صدای قاسم می‌آید که عمو، تمام بدنم زیر سم اسب پایمال شد. دست از جنگ کشید. وقتی رسید، دید قاسم، پاشنه پا روی زمین می‌کشد. صدا زد عزیز دلم چقدر سخته ببینم که داری جان می‌دهی. دیگه نمی‌توانم کمکت کنم. روی دامن عمو جان داد. پسر امام مجتبی علیه السلام، عموی تو، وقت جان دادنت سرت را به دامن گرفت. ولی دو ساعت بعد کسی نبود سر عمو رو به دامن بگیرد. تنها کسی که سر عمویت را از روی خاک بلند کرد، شمر بود.



جلسه، مقدم

پیروی از حق با عقل و عمرت

مردم دنیا دو گروه هستند: پیروان حق، پیروان باطل

جلسه قبل کلام به اینجا رسید که از زمان آدم تا الآن و از الآن تا طلوع صبح قیامت، طبق آیات قرآن کریم دو گروه بیشتر در این دنیا نبودند و نیستند و نخواهند بود. گروهی که پیرو حق هستند، به معنای گسترده کلمه، و گروهی که مرید باطل هستند، باز هم به معنای گسترده کلمه. سومی وجود ندارد. البته قرآن مجید گروه پیرو حق را به دو دسته اصحاب یمین و سابقون تقسیم می‌کند. سابقون کسانی هستند که خداوند متعال اعلام کرده اینان در همه شئون وجودشان برای شما سرمشق هستند. از لحاظ علم، عقل، اخلاق، روش، منش، عبادت، و خدمت در بالاترین درجه هستند. اصحاب یمین مأمومین و اقتداکنندگان به سابقون هستند. در اهل باطل هم شدت و ضعف وجود دارد. گروهی در اوج گرایش به باطل هستند و محور. گروهی هم تابع اهل باطل و اقتداکننده به آنها هستند.

استفاده از عقل سبب پیروی از حق

علت پدید آمدن گروه پیرو حق، این است که فهمیدند حجت خدا بر آنها تمام است. یافتند که توحید، نبوت، وحی، و دین، با قوی‌ترین دلایل و براهین همراه است و قابل رد نیست. این گروه خیلی خوب از عقل‌شان استفاده کردند. وقتی که حق را مطالعه کردند، دیدند عقل، حق و شئون حق را رد نمی‌کند. سازمان خلقت عقل اینگونه است که وقتی حق را می‌شناسد، می‌بیند جایی برای رد کردن حق وجود ندارد. حق یک امر نوری، ثابت،

مفید، اثرگذار، رشددهنده، و تربیت کننده است. در مقابل می بینند که باطل، اسید است، سمّ است، قاتل، کُشنده و قطعه قطعه کننده شخصیت انسان است. طبق آیات قرآن، پیروان حق، با این عقل، درک، فهم، و روشن بینی، با توجه به دلائلی که همراه حق است، حق را رها نمی کنند. و با توجه به پوچی، پوکی، و خطرناک بودن باطل، به آن روی نمی آورند، و به قول قدیمی ها خودشان را جلوی پای باطل قربانی نمی کنند. اگر بنا باشد کاری بکنند، آن را در کنار حق انجام می دهند. چون هر حرکتی کنار حق، ماندگار است، شکوفا می شود و برکات ایجاد می کند. این یقینی است. علاوه بر این، تجربه تاریخی هم مؤیدش است.

پیامبر صلی الله علیه و آله علم مطلق است

رسول خدا صلی الله علیه و آله، در گستره وجود خودش علم مطلق بوده، و در آینده نگری هم نظیر نداشته. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، یک روایت پنج صفحه ای از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده. خیلی علاقه دارم کل این روایت را، در فرصت مناسبی، روی منبر بگویم. این تفسیر در قرن سوم هجری نوشته شده. الان ۱۴۳۹ هجری است. پیغمبر صلی الله علیه و آله در این روایت، تمام جریانات و اتفاقات صد سال قبل تا الان را بیان کرده. یک عالم درس خوانده وقتی این روایت را می خواند، بهت زده می شود. که ۱۴۰۰ سال قبل، آن هم در شهر مکه - که یک مکتب خانه معمولی نداشت و بنا بر فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، یک نفر هم در آن شهر بلد نبود خط بنویسد و بخواند، یک شهر بی سواد محض. شهر غارت، شهر زنا، شهر دزدی، شهر ربا، شهر قتل و جنایت. شهری که رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال از ایام بعثتش را آنجا بود ولی یک صدم مردم آن شهر هم حضرت را قبول نکردند و قرآنش را نپذیرفتند. مردم مدینه یک مقدار راحت تر قبول کردند. - پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام به دیوار کعبه تکیه دهد و در دو ساعت سخنرانی، تمام جریانات یک قرن اخیر تا الان را خبر بدهد. حتی از نحوه لباس پوشیدن زنان و مردان، حتی از سلمانی موی مردان و زنان خبر بدهد. و حتی یک مورد هم اشتباه نشده باشد، و تمام موارد مطرح شده در روایت، اتفاق افتاده باشد.



این چه علمی است که هر آنچه را از گذشته عالم خبر داده با قوی‌ترین و جدیدترین کاوش‌های باستان‌شناسان مطابقت دارد؟ با اینکه خودش به آن مناطق نرفته و آن مناطق را ندیده، و با اینکه باستان‌شناس و اهل کاوش هم نبوده، ولی خبرهایی که از اقوام و تمدن‌های گذشته داده، با یافته‌های فعلی باستان‌شناسان درباره تمدن‌های ازبین‌رفته چهار، پنج، و ده هزار سال قبل مساوی است. این چه علمی است که بیاید در علم طب حرف بزند و زیباترین مسائل طبی، بهداشتی، درمانی و پیشگیری را بیان کند؟ بیاید در مسئله محیط زیست، عالی‌ترین مطالب را بیان کرده و بگوید، از رحمت خدا دور باد کسی که هوای مردم را آلوده کند. آن هم در زمانی که ماشین‌های دودزا و آگروزهای عجیب و غریب هواپیما نبود؟ این چه علمی است که وقتی در مسائل اجتماعی و روانکاوی وارد می‌شود، دیگر جامعه‌شناس‌تر و روانشناس‌تر از او در عالم پیدا نمی‌شود؟

پیامبر ﷺ با چنین علمی، در یک روایتی فرموده که تمام جریانات حیات انسان، بر دو امر متضاد، گره خورده است. حق و باطل، نور و ظلمت. دنیایی و آخرتی، و نهایتاً خدا و شیطان.

جامعه بشری یا مشتری حق است، که عاقل است و حق را دریافت کرده، فهمیده حق، نور است. فهمیده حق، یک حقیقت ثابت است، مثل دودو تا چهار تا می‌ماند. کسانی که می‌گویند دین قدیمی شده، بگویند کجای دین قدیمی شده. یک جایش را بگویند.

راه رسیدن به جامعه صد درصد اسلامی

حالا سراغ قرآن برویم. آیه نود سوره نحل به مردم می‌گوید سه چیز را انتخاب کنید و سه چیز را حذف بکنید. یک جامعه صد درصد سالم، پاک، و انسانی، با انتخاب این سه چیز و حذف آن سه چیز به وجود می‌آید. من آیه را می‌خوانم، ولی به توضیحش کار ندارم. اگر بخواهیم وارد توضیح آیه بشویم، باید تا ماه رمضان، هر شب بیاییم اینجا و دور هم جمع شویم. آیه یک خط است. از یک خط هم اضافه‌تر ندارد.

عدالت

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾^۱ خدا همه شما را به میانه‌روی و انصاف در تمام امور زندگی تان امر می‌کند. در همه شئون زندگی، نه اهل افراط باشید و نه تفریط.

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید

عدالت همه جانبه. اگر جامعه، این عدالت را انتخاب کند، جامعه، جامعه بهشتی می‌شود. دیگر فقیر و غنی، ظالم و مظلوم، قلدر و زیردست، و متهور و ترسو معنی ندارد. اگر عدالت در همه شئون برقرار بشود، یعنی هم دولت و هم ملت، افراط و تفریط را کنار بگذارند، دیگر خبر از جامعه‌ای نیست که در آن یک نفر خانه‌اش چهل میلیارد، ماشینش دو میلیارد، عروسی دختر یا پسرش سه میلیارد باشد، درحالی که چندین هزار، دختر و پسر جوان، چون جهیزیه، کار، درآمد، خانه و مرکب ندارند، نمی‌توانند ازدواج کنند.

عدالت در همه جهات، حتی در هزینه کردن بیت‌المال، که اسمش اقتصاد در ثروت است. اقتصاد یعنی میانه‌روی، یعنی زندگی کردن به گونه‌ای که، به قول امیرالمؤمنین علیه السلام سطحی به وجود بیاید که کسی نگوید گرسنه‌ام است یک لقمه به من بدهید. دختری نباشد که چون جهیزیه ندارد از سن ازدواجش گذشته باشد. اگر مردم دهان‌شان را باز کنند و دردشان را بگویند، خدا هیچ ثروتمندی را در قیامت آزاد نخواهد گذاشت. خیلی‌ها باید راحت به جهنم بروند.

وصیت‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را در نهج‌البلاغه ببینید. پول وصیت نکرده. تمام وصیت معنوی است. ولی به پولدار وصیت کرده. یک ربع به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بیست و یکم مانده بود. به حضرت مجتبی علیه السلام گفت بابا از کل ۶۳ سال عمر من، فقط ۶۰ دینار برای من مانده که آن را هم می‌خواستم یک چیزی بخرم که عمرم کفاف نداد. بعد از من، این ۶۰ دینار را در هر کاری که صلاح می‌دانی، هزینه کن. یک ربع مانده به شهادتش

۱. نحل: ۹۰ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾



به حضرت مجتبی‌علیه السلام و امام حسین علیه السلام، در فرازی از وصیتش می‌گوید فرزندانم تا زنده هستید یک یتیم هم دهان باز نکند و بگوید گرسنه هستم، و گرنه قیامت گیر هستید. این یک امر انتخابی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» عدالت در خوردن، عدالت در خواب، عدالت در هزینه‌کردن، عدالت اجتماعی، عدالت خانوادگی. هنوز هم در ایران مردانی پیدا می‌شوند که در وصیت‌نامه‌شان می‌نویسد فقط به پسرها ارث بدهید، دخترها را شوهر دادم، دیگر به من ربطی ندارند. ضد قرآن عمل می‌کنند. «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۱ خدا در قرآن می‌گوید دختر ارث می‌برد، هنوز در گوشه و کنار ایران می‌گویند دختر نباید ارث برد. این افراد ظالم هستند، عادل نیستند. اگر آدم عادل باشد که به همه جای قرآن عمل می‌کند.

احسان به دیگران

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» ای بندگانه در همه امور نیکوکار باشید. یک بدکاری هم نداشته باشید. احسان به پدر و مادر، «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، احسان به مردم، احسان به در راه مانده، احسان به مستحق، احسان به تهیدست، احسان به ندار. همه شما باید دست‌تان به احسان باز باشد. اگر همه مملکت، احسان‌کننده شوند، کسی در این مملکت، گرسنه سر روی متکا نخواهد گذاشت.

شخصیتی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه در حال سخنرانی است، یکی از خوارج وسط سخنرانی بلند شد و گفت یا علی، مرگ بر تو، چقدر زیبا حرف می‌زنی! اطرافیان خواستند واکنشی نشان دهند. امام فرمود مگر با شما بود؟ شما چه کار دارید؟، اجازه بدهید بنشینند و به سخنرانی گوش دهد. شاید حرف‌های من بیدارش کند. چرا می‌خواهید بزینید؟

۱. نساء: ۱۱ «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا يُورِثُهُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَلَا تَنْزُونَ أَيْهَرُ وَأَقْرَبُ لَكُمْ تَفَعَّلُوا مِنْ اللَّهِ إِنْ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا».



زدن ظلم است. حالا گفت یا علی، مرگ بر تو، مگر مرگ به سراغ من آمد؟! من که دارم سخنرانی‌ام را ادامه می‌دهم. عدالت در برخورد. البته عمل امیرالمؤمنین علیه السلام محبت در برخورد بوده، که بالاتر از عدالت است.

علی علیه السلام فوق عدالت بود. وقتی جنگ تمام شد، فرمود همه پول‌هایی که غنیمت گرفته شده را بیاورید. هر چه درهم و دینار بود، آوردند و مقابل امام قرار دادند. فرمود هر کسی در جنگ بوده بیاید تا سهم غنیمتش را بدهم. به اولی یک مشت داد، رفت یک گوشه نشست به شمردن. به دومی هم یک مشت داد. به سومی هم یک مشت داد. هر کدام آمدند و سهم خود را گرفتند. از اولی پرسیدند چقدر سهم گرفتی؟ گفت ششصد درهم، یعنی شست دینار. دومی گفت من هم بشمارم. او هم شمرد دید ششصد درهم گرفته. سومی هم ششصد درهم. چهارمی هم ششصد درهم. و همینطور تا آخرین نفر ششصد درهم. یک مقدار پول در خاک‌ها مانده بود، آن‌ها را هم جمع کرد، تمیز کرد و شمرد، ششصد درهم بود. گفت این هم سهم من. نگفت من چون امیر شما هستم، باید شش میلیون به من برسد. اسمش را جدیداً گذاشتند حقوق‌های نجومی، یعنی پول‌هایی که شماره‌اش از ستاره‌ها هم بیشتر است. تا گفت این هم سهم من، یک کسی گفت وای وای. امام صدایش زد، فرمود چرا آه کشیدی؟ گفت علی جان، زمانی که می‌خواستم برای جنگ بیایم، رفتم با برادرم خداحافظی کنم یا او را بیاورم. دیدم سخت مریض است. گفتم داداش خداحافظ. گفت کجا می‌روی؟ گفتم می‌روم تا کنار امیرالمؤمنین علیه السلام بچنگم. آهی کشید و گفت ای کاش من هم سالم بودم و می‌آمدم کنار علی علیه السلام، که حق است، می‌چنگیدم. امام فرمود برادرت نیت داشته با ما باشد و بچنگد، پس او هم سهم دارد. این ششصد درهم من را بردار و به برادرت بده. فوق عدالت کار می‌کرد. بر اساس محبت و عاطفه کار می‌کرد، در علی عشق کار می‌کرد.

کمبودهای اطرافیان را بر طرف کنید

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» هر ثروتمندی تمام کمبودهای قوم و خویش‌هایش را برطرف کند. پسرهای قوم و خویش‌هایش خانه ندارند، توانایی هم دارد،



یکی یک خانه صد متری به نامشان کند. خرج عروسی‌شان را بدهد، خرج عروسی دختران‌شان را بدهد. ایتاء ذی القربی این سه مسئله را انتخاب کنید.

یک داستان از آن آدم خوب‌ها بگویم. نمی‌توانم بگویم الان از این آدم‌ها نیست، اما از هزاران تن یکی تن صوفی‌اند مابقی در سایه او می‌زیند

یعنی از هر یک میلیون جمعیت ایران، دو نفر که اینطور باشند پیدا نمی‌شود. یقیناً. من پنجاه سال است با جامعه سروکار دارم. در شرق و غرب و شمال و جنوب این مملکت، حتی دهات‌ها و بخش‌ها، منبر رفتم. هنوز هم می‌روم. چون می‌ترسم خداوند در قیامت بگوید یک ذره علم و یک زبان روان بهت دادم، چرا در این ده نرفتی؟ چرا در این بخش نرفتی؟ مگر تو کسی بودی؟ می‌شناسم جامعه را که می‌گویم از هر ده میلیون دو تا از این آدم‌ها هم پیدا نمی‌شود. نمی‌دانم در جلسه قدیمی تهرانی هست یا نه. یک بازاری در تهران داریم، که یک سرش به میدان مولوی وصل است، سر دیگرش به بازار عباس‌آباد. در آن بخش بازار که نزدیک میدانی مولوی است، یک مغازه عطاری بود. مشتری‌های خیلی خوبی داشت. جالب این بود که مشتری‌هایش، اهل نسیه نبودند. همه نقد می‌خریدند. جالب‌تر این بود برای فروش اجناس مغازه، اگر قیمت خرید جنس یک تومان بود، یک تومان و یک قران می‌فروخت. اگر سه تومان بود، سه تومان و یک قران می‌فروخت. هشت صبح مغازه را باز می‌کرد. به شاگردش می‌گفت خرج امروز خانه‌ام و خرج امروز مغازه، که هزینه ناهار من و تو است، کلاً چهار تک تومان است. امروز پول‌های را که از مشتری می‌گیریم، ساعت به ساعت بشمار. وقتی سود فروش به چهار تومان رسید، از آن به بعد، تمام جنس‌ها را به قیمت خرید به مردم بده، تا در قیامت پیش پیغمبر ﷺ شرمنده نباشم. تا پیغمبر ﷺ نگوید چرا به بعضی از امت من، که نمی‌توانستند سود خرید جنس را بدهند، جنس ندادی؟ چه حساب‌هایی می‌کردند! شاگرد هم مثل خودش بود. مثلاً ساعت یازده می‌گفت اوستا چهار تومان تأمین شد. می‌گفت باشد. تا اذان ظهر جنس را بدون سود بفروش. بعد می‌رویم دوتایی نماز جماعت می‌خوانیم و برمی‌گردیم نهار می‌خوریم. آن وقت‌ها بازار تا ساعت شش باز بود. ساعت شش هم مردم می‌بستند به

مسجدهای بازار می‌رفتند. صف‌های نماز جماعت شلوغ بود، جا پیدا نمی‌شد. الآن الحمد لله نماز دارد خدا حافظی می‌کند و می‌رود.

یک روز، ساعت هشت صبح، مشتری‌ش از ورامین آمد گفت آقا یک تعدادی جنس می‌خواهم، تا من بروم بازار و برگردم، آماده کن، تا ببرم دم مولوی، بار ماشین‌های ورامین بکنم و بروم. گفت چه می‌خواهی؟ گفت قند، چایی، شکر، نخود، لوبیا، برنج و کبریت می‌خواهم. گفت کل این جنس‌هایی که می‌خواهی را دارم، جلوی چشم است، نمی‌فروشم. - شبیه این ماجرا صدها بار اتفاق افتاده، من یکی از آن‌ها را برای شما می‌گویم - گفت من که با تو نسبیه کاری ندارم، تا حالا هم پولت را نخوردم، همه را نقد خریدم. چرا نمی‌فروشی؟ گفت نمی‌فروشم. گفت چرا؟ گفت بیا داخل مغازه، دو دقیقه کنار من بنشین. مغازه روبرویی نه، بالایی نه، بالاتری، مغازه سومی را بدون اینکه بفهمد نگاه کن. گفت دارم نگاه می‌کنم. گفت می‌بینی قیافه‌اش غصه‌دار است و شاد نیست. گفت آره. گفت صبح آدم مغازه را باز کنم، همینطور که کلید رو داخل قفل می‌کردم، به اینطرف و آنطرف را هم نگاهی می‌انداختم. او را دیدم که غصه‌دار است. کلید را درآوردم و پیش او رفتم. سلام کردم، بغلش کردم، بوسیدمش. گفتم چرا امروز قیافه‌ات ناراحت است؟ گفت حدود پنج هزار تومان جنس خریدم. امروز تا ساعت یازده باید پول مردمی که از آن‌ها جنس خریدم بدهم. دو هزار تومان از این پنج هزار تومان آماده شده. من دارم سخته می‌کنم که حق مردم را چه کار کنم. نمی‌خواهم به آن‌ها بگویم فردا یا پس فردا بدهی‌ام را می‌دهم. من قول دادم امروز حق مردم را بدهم. گفت دارد سخته می‌کند. من به تو جنس نمی‌فروشم. برو از او بخر. مشتری‌های دیگر را هم می‌فرستم از او بخرند، که پنج تومانش تا ظهر تأمین بشود، بدهی مردم را بدهد و از غصه بیرون بیاد. من که بدهی ندارم، بنشینم غصه بخورم.

دستِ باز داشته باشید. «إِنِّي أَنَا ذِي الْقُرْبَى»، به قوم و خویش‌های‌تان رسیدگی کنید. دکتر می‌خواهند، دوا می‌خواهند، عمل دارند، بیمارستان دارند، یک تخته فرش برای جهیزیه مانده، یک یخچال مانده، یک گاز مانده. من دیگر نمی‌خواهم سفارش امام صادق ﷺ را



به شما بکنم. می‌ترسم قبول نکنید. اگر قوم و خویش، و حتی رفیقت، ماشین لازم دارد، ولی نمی‌تواند بخرد، برایش ماشین بخر. اگر لازم است کارگر برود کارهای خانه‌اش را انجام دهد. پولش را تو بده.

دوری از فحشاء، منکر و بغی

سه مسئله را هم حذف کنید. «وَيُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»، از تمام گناهان زشت آشکار و پنهان، و تجاوز به حقوق مردم بپرهیزید. اگر آن سه مسئله را انتخاب کنید و این سه مسئله را حذف کنید، تبدیل به جامعه الهی، جامعه حق، و جامعه اسلامی می‌شوید.

قرآن برای تمام زمان‌ها تا قیامت

برادران عزیز من و خواهرانم، شما بگویید این سه مسئله‌ای که قرآن می‌گوید امر خداست انتخاب کن، و آن سه مسئله‌ای که می‌گوید حذف کن، کجایش قدیمی است؟ ای کسانی که می‌گویید دین قدیمی شده، اگر بخواهیم این آیه را جدید بکنیم باید «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» را تبدیل به «ان الله يامر بالظلم» کنیم. چون دو چیز در عالم است یا حق است یا باطل است. اگر عدل قدیمی شده، چه چیزی باید به جایش بگذاریم؟ ظلم؟ اگر احسان قدیمی شده، چه چیزی باید به جایش بگذاریم؟ بخل؟ اگر رسیدگی به قوم و خویش قدیمی شده، چاقو برداریم، در شکم قوم و خویش‌های مان فرو کنیم؟ بعد بگوییم این الآن دین جدید است؟

از اول تا آخر قرآن، از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» تا «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ»^۱ حاضر هستیم وقت برای شما بگذارم، تا ثابت کنم کل شش هزار و دویست و چند آیه، مانند دو دو تا چهار تا است. اگر دویست سال پیش، دو ضرب در دو می‌شد، جوابی غیر از چهار داشت؟ دو هزار سال پیش چطور؟ یک میلیون سال پیش چطور؟ صد میلیون سال پیش چطور؟

۱. ناس: ۶

همیشه جواب دو دو تا، چهار می شده. الان می توانیم بگوییم، دو دو تا چهار تا، دیگر خیلی قدیمی شده؟ پس چه بگوییم؟ بگوییم دو دو تا، یازده می شود؟! این جدید است؟! چرا غیر عاقلانه قضاوت می شود؟ چرا؟ قرآن می گوید «و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». اگر این قدیمی شده، جدیدش چیه؟ جدیدش اینه که باید هر روز صبح بروم خانه شان، به کله هر کدام شش مشت بزنیم تا خون از دماغ شان بیاید؟ قانون جدید درست بکنیم؟ مال مردم را نخورید لا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَاطِلًا^۱ اگر این قدیمی شده، چه کار کنیم؟ مال مردم را به باطل بخوریم؟ بدزدیم؟ کم فروشی کنیم؟ غصب کنیم؟ رشوه بگیریم؟ اختلاس کنیم؟ جدیدش چیست؟ خداوند می گوید کسانی که عقل را به کار می گیرند، دین را می پذیرند و به آن عمل می کنند، اهل حق و حقیقت هستند. بی گذار به آب نزنید. نگویند دین قدیمی شده. نگویند قرآن قدیمی شده و به درد امروز نمی خورد. نگویند امروز، روز فضاپیماهاست. فضاپیما چه کار به قرآن دارد؟ چه کار به عمل خوب و بد دارد؟ چه کار به درستی و نادرستی دارد؟ الان که سفینه به کره ماه می رود، یعنی قرآن قدیمی شده؟ قرآن مجید که در سوره الرحمن از آینده خودش خبر داده ﴿بِأَمْعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾^۲ جن و انس، اگر می توانید به تمام کرات سفر بکنید. «لا تَنْفُذُونَ» نمی توانید سفر بکنید «إِلَّا بِسُلْطَانٍ» مگر وسیله سفر به کرات عالم بالا را بسازید. الان که سفینه بالا رفت، ما باید قرآن را کنار بگذاریم؟ عاقلانه باید حرف زد. عاقلانه باید فکر کرد. امام صادق علیه السلام می فرماید «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ»^۳، عاقل دیندار است.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

در کربلا هم دو گروه روبروی هم بودند، گروه باطل، گروه حق. گروه باطل، مال مردم خوردن را حلال می دانستند. چون بعد از ظهر عاشورا ریختند در خیمه ها، حتی گلیم های

۱. بقره: ۱۸۸؛ نساء: ۲۹.

۲. الرحمن: ۳۳.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۱ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ».



کهنه را هم غارت کردند. گروه باطل، به کشتن پیرمرد هشتاد ساله تا بچه شش ماهه مجوز می دادند. سوزاندن دل ها را جایز می دانستند، با تازیانه به یتیم زدن را جایز می دانستند. بجای اینکه به بچه شش ماهه یک نعلبکی آب بدهند، با تیر سه شعبه می زدند. اما گروه مقابل، چه بگویم؟ از ابی عبدالله علیه السلام چی بگویم؟ از قمر بنی هاشم علیه السلام چه بگویم؟ از علی اکبر علیه السلام، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر چه بگویم؟ برادران و خواهران، چیزی که مهم است، این است که فکر کنم من جزو آن گروه هستم یا این گروه. اخلاق و عمل مان، به ما نشان می دهد. اگر جزو آن گروه هستیم، امام صادق علیه السلام می گوید تا مرگت نرسیده، برگرد. چون این طرف قبولت می کنند. مگر حر را قبول نکردند؟ برگرد. شما همه بچه شش ماهه داشتید. کسانی هم که ازدواج نکردند، بچه شش ماهه دیدند. می شود به بچه شش ماهه با لیوان آب داد؟ نه. چون دو تا لبش لیوان را نمی گیرد. می شود با استکان آب داد؟ نه. مادرهای ما برای آب دادن به بچه شش ماهه چه کار می کردند؟ یک خرده آب گوشه نعلبکی می ریختند، یک پنبه تمیز روی آب می گذاشتند، و به لب بچه می کشیدند. بی مروت ها مگه حسین علیه السلام از شما چقدر آب می خواست؟

کوفیان این قصد جنگیدن نداشت	این گلوی تشنه ببریدن نداشت
لاله چینان دست تان بریده باد	غنچه پژمرده ام چیدن نداشت
این که با من سوی میدان آمده	نیتی جز آب نوشیدن نداشت
با سه شعبه غرق خونش کرده اید	این که حتی تاب بوسیدن نداشت
گریه ام دیدید و خندیدید وای	کشتن شش ماهه خندیدن نداشت
دست من بستید و دست افشان شدید	صید کوچک پای کوبیدن نداشت
از چه دادیدش نشان یکدگر	شیرخوار غرق خون دیدن نداشت

کنار هر شهیدی یک مطلبی گفته، ولی مطلبی که کنار این بچه شش ماهه گفته، برای هیچ کدام از آن ۷۱ نفر نگفته بود. سبط بن جوزی، از علمای سنی، می گوید گلوی بچه شش ماهه را در نظر بگیرید، ببینید با تیر سه شعبه روی بدن می ماند یا نه؟ وقتی حمله تیر را زد، ابی عبدالله علیه السلام دید سر بچه، میان بیابان دارد بال بال می زند. روی به جانب

پروردگار کرد، خدایا همه وجودم آتش گرفت. خدایا هر زنی می‌خواهد بچه‌اش را از شیر بگیرد ده‌ها بهانه برای بچه می‌آورد. ده روز طول می‌کشد تا بچه را از شیر بگیرد. ولی بچه من را تیر سه شعبه در یک چشم به هم زدن از شیر مادر گرفت.

جلسہ ہشتم

اسلام دینِ ابدی

بهترین برنامه برای بشر توسط خالق

اسلام‌شناس‌تر از وجود مقدس پروردگار نداریم، چرا که همه اسلام را در سه بخش اعتقادات درست، عملی صالح، و اخلاقی حسنه نظام‌داده‌است. انسان‌شناس‌تر از او هم نداریم، چون آفریننده انسان است، و دینش صددرصد مطابق با بافت خلقت انسان است. اگر این‌گونه نبود، در دینش نقص و عیب وجود داشت. به خاطر آگاهی همه جانبه‌اش به اسلام و انسان، دینش کامل، جامع، بی‌عیب، و بی‌نقص است. خداوند برای انسان، از زمانی که نطفه‌اش در سلب پدر می‌خواهد ایجاد شود، تا لحظه مرگش، قانون و دستورالعمل داده، و واقعیات و حقایق را ارائه کرده.

اسلام، تنها دین کامل و ابدی نزد خدا

خداوند در قرآن می‌فرماید ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ دین نزد خداوند فقط اسلام است. وقتی صحبت از دین انبیا می‌شود، همه را مسلمان معرفی می‌کند. چون بیشتر یک دین ندارد، لذا در آیات قرآن، کلمه دین را مفرد می‌بینید. خداوند هیچ‌جا در قرآن، ادیان به کار نبرده. از زمان خلقت آدم، دینش اسلام بوده. ولی این اسلام در زمانی که یک مرد و زن بیشتر نبودند، قوانین، و حلال و حرامش، به اندازه یک مرد و زن بود. بیشتر که نیاز

۱. آل عمران: ۱۹ ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾



نداشتند. این دو نفر، باید یک عبادت انجام می دادند و یک خدمت به یکدیگر. قانون این عبادت را به آن‌ها ارائه کرد. جامعه‌ای که وجود نداشت تا قوانین خدمت به یکدیگر را برای آن‌ها بیان کند. ولی وقتی که این زن و شوهر نسل پیدا کردند و هر دو هم مردند، برای نسل‌های بعد پیغمبر فرستاد. یعنی کسی که از همه عاقل‌تر، عالم‌تر، عادل‌تر، مهربان‌تر، و معرفتش به هستی و انسان کامل‌تر بود را به عنوان نماینده خودش، برای معلّمی انسان، مبعوث به رسالت کرد. از آنجا که به مرور زمان جمعیت بیشتر می‌شد، و تضادهای بیشتری به وجود آمد، قوانین هم با گذشت زمان گسترده‌تر می‌شد. این گسترده شدن قوانین ادامه پیدا کرد تا اینکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، دو ماه مانده به رحلت‌شان، امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کردند، تا مردم، بعد از رحلت ایشان، سرگردان، حیران و متحیر نشوند که دین را از چه کسی بگیرند. بعد از معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام، آیه نازل شد «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**»^۱ اینطور نیست که، فقط ما بگوییم این آیه درباره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. نه شما فرصت دارید، نه من، وگرنه فردا شب اسم پانصد کتاب سنی‌ها را، چه تاریخی، چه روایت، چه تفسیری، می‌آوردم، و هفت هشت ده کتاب هم از خودمان اسم می‌بردم، که تمام این‌ها این آیه را نازل شده در روز غدیر می‌دانند. «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**» شما دیگر نیاز به قانون جدید ندارید. چون خداوند بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، یک قانون‌گذار قرار داد، که همه وجودش با پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی است، جز در مقام نبوت. پس دین‌تان کامل، و نعمت هم بر شما تمام است.

رسول خدا در آخرین سفرشان به مکه، در منا یک سخنرانی دارند. در آن سال حدوداً ده هزار مسلمان در حج شرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در یک بخش این سخنرانی فرمودند، خدایا، فقط

۱. ما تانده: ۳ «**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَخُلُقُ الْحَيْزِ بِرِوَمَا أَهْلٌ لِقَبْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمُرْتَدِيَّةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ تَمَّتْ لَكُمُ الْبِرَّةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْزَنُوا لَهُمْ وَاعْتَمِدُوا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِسْمِ اللَّهِ غَوْرًا فَحَيْرٌ»**



تو را بر خودم شاهد و گواه می‌گیرم که هر چیزی این مردم را به نجات می‌رساند، و هر چیزی آن‌ها را دچار خسارت، زیان، بدبختی و شقاوت می‌کند، به آن‌ها گفتم. بعد از ۲۳ سال، دیگر حرفی ندارم به این مردم بگویم. هر چیزی که این مردم نیاز داشتند به عنوان دین برای‌شان گفتم. این دین هم دینی ابدی است. چون قرآنش ابدی است.

برای اینکه شما جوان‌ها بدانید قرآن ابدی است و عمرش تمام نمی‌شود، باید بدانید که از زمان نزول قرآن، زیاد دشمن داشتیم. یکی یهود بود، البته نه همه یهودی‌ها، ولی قرآن می‌گوید، سردمداران یهود دشمن خونی اسلام بودند. سردمداران مسیحی دشمن خونی اسلام بودند. مکتب‌های مختلفی که بعدها ایجاد شد، همه دشمن صددرصد اسلام هستند. الان نزدیک ۲۵۰ مکتب در دنیا است. مثل کمونیسم، امپریالیسم و ... از این ایسم‌ها خیلی فراوان است. پروردگار عالم، ۱۵۰۰ سال پیش، در قرآن، با مهربانی، به کسانی که در وحی بودن قرآن شک دارند و قبول ندارند قرآن کتاب الهی باشد، سه مطلب گفته.

تحدی با منکرین وحی

در یک جای قرآن می‌گوید قبول ندارید قرآن وحی است؟ پس چیست؟ آن‌ها می‌گویند دست‌پخت انسان است. پیغمبر ﷺ قصه‌های گذشتگان را گوش داده، به عربی درآورده و اسمش را وحی آسمانی گذاشته. اولاً پیغمبر اکرم ﷺ تا روز بعثت سواد نداشت. خدا از ایشان در قرآن تعبیر به امی کرده ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ﴾^۱ من یک کسی که اصلاً سواد نوشتن و خواندن نداشت را به رسالت انتخاب کردم و قرآن را به او نازل کردم. شما تهمت می‌زنید که پیامبر ﷺ این‌ها را در زمان نزول قرآن می‌نوشته. شما که می‌دانید این سواد ندارد، چرا دروغ می‌گویید. این قرآن وحی است. شما می‌گویید وحی نیست و دست‌پخت بشر است. من که با شما جنگ ندارم، منطق من، منطق دلیل است. شما که می‌گویید این قرآن وحی نیست، ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ

۱. جمعه: ۲ ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفَىٰ ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

مِثْلِهِ^۱ یعنی ای مشرکان مکه، ای مشرکان قرن بعد، و در زمان ما، ای صهیونیسم بین‌الملل، ای کلیسای بین‌الملل، ای کنیسیای بین‌الملل، ای قوی‌ترین دانشگاه‌های جهان، یک سوره به اندازه سوره توحید قرآن من بسازید. مگر نمی‌گویید دست‌پخت بشر است. شما هم بشر هستید. بشر که از انجام دادن کاری مثل کار بشر عاجز نیست. یک مهندسی می‌آید می‌گوید من یک ساختمان سی طبقه می‌سازم. یکی دیگر می‌گوید من پنجاه طبقه می‌سازم. یکی دیگر می‌گوید من صد طبقه می‌سازم. یک پزشک می‌گوید من در پهلوی یک سوراخ کوچک ایجاد می‌کنم، دستگاهی را که اختراع کردم داخل کلیه می‌فرستم، سنگ کلیه را پودر می‌کنم و بیرون می‌آورم. یکی دیگر می‌گوید من پهلوی را سوراخ هم نمی‌کنم، با اشعه‌ای که به سمت کلیه می‌فرستم، سنگ کلیه را پودر می‌کنم. بشر از آوردن کاری مثل کار بشر عاجز نیست. شما می‌گویید قرآن وحی نیست، دست‌ساز بشر است. یک سوره مثل سوره‌های قرآن بیاورید. ۱۵۰۰ سال است که مجموعه دستگاه‌های تبلیغاتی دشمن نتوانسته حتی یک سوره به اندازه سوره توحید بیاورده. اگر می‌توانست می‌آورد و مانند چماق بر سر ما می‌زد. حالا اگر بشر بگوید مصالح قرآن را به من بده، من می‌سازم. مصالح قرآن که دیگر آسمانی نیست، مصالح قرآن نه برای عرش است، نه برای ملکوت، نه برای لاهوت، و نه برای جبروت. مصالح قرآن ۲۸ حرف است. این مصالح هم که دست همه هست. با هر چه کامپیوتر و ابزار الکتریکی دارید، این حروف را با هم قاطی کنید. نمی‌توانید یک سوره مثل قرآن بسازید. بعد یک مقدار موجش را بالا می‌برد. می‌گوید **﴿فَأْتُوا بَعْشَرَ سُورَةٍ﴾**^۲ ده تا سوره بسازید، بعد موجش را بالاتر می‌برد، می‌گوید **﴿فَلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ﴾**^۳ اگر کل انسان‌های عالم، از زمان آدم تا قیامت، و هر چه جن، با آن قدرت زیادش، آفریدم، جمع بشوند «علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن» که مانند این قرآن را بیاورند، «لا یأتون بمثلِهِ» نمی‌توانند «و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» گرچه کل جن و انس پشتیبان یکدیگر بشوند.

۱. بقره: ۲۳ **﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ لَمِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾**.

۲. هود: ۱۳ **﴿أَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْهُ فَلَئِنَّا لَنَجْعَلَنَّهُ سُورَةً مِّمَّنْ لَمِثْلِهِ مُقْتَرِبَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾**.

۳. اسراء: ۸۸ **﴿فَلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾**.



معجزه بودن قرآن

اگر نشود مثل یک چیزی را آورد، آن چیز معجزه است. جادو هم نیست، چون بالاتر از جادو را می‌شود آورد. جادوگران زمان فرعون قوی‌ترین جادوگران تاریخ بودند. قبل و بعد از آن‌ها جادوگری به قدرت آن‌ها نبوده و نیامده. اما همین جادوگران در مقابل عصای موسی علیه السلام شکست خوردند. عصای موسی علیه السلام یک چوب معمولی بود، تراشیده شده هم نبود. موسی در شهر مدین گوسفندهای شعیب علیه السلام را، که هنوز پدرزنش نشده بود، به صحرا می‌برد. نیاز به عصا داشت تا با آن گوسفندها را براند و برگ درختان را بریزد. از بدنه خشک یک درخت، شاخه‌ای کنده بود. یک شاخه به اندازه‌ای که وقتی می‌ایستد نوک چوب به زمین برسد. این چوب را صاف هم نکرده بود.

در مقابل جادوگران دستگاه فرعون که قرار گرفت، گفتند موسی، تو اول شروع می‌کنی یا ما؟ خدا به موسی علیه السلام فرمود بگذار آن‌ها کارشان را شروع کنند. گفت شما شروع کنید، که قرآن مجید می‌گوید اینقدر ابزار طنابی و غیرطنابی ﴿جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ﴾^۱ به اندازه یک تپه، ابزار جادو و سحر سرهم کردند و بعد چشم‌بندی کردند. قرآن می‌گوید چشم‌بندی کردند. مردم تا این تپه را دیدند به نظرشان آمد همه در حرکت هستند. فرعونیان هم کف زدند. گفتند این گلیم‌پوش شکست خورد. وقتی جادوهای فرعونیان شروع به حرکت کرد، خدا به موسی علیه السلام فرمود ﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ﴾^۲ چوب را به زمین بیانداز. قرآن است، تاریخ که نیست. یک وقت شک نکنید. چوب را که انداخت ﴿فَأَلْقَاهَا فِذَاهِي حَيْثُ نَسَى﴾^۳ تبدیل به اژدها شد. یک لبش را زیر این ابزار گذاشت، یک لبش را هم بالای ابزار گذاشت. کل ابزار را با یک نفس بلعید. هیچی روی زمین نماند به موسی گفتند اژدها را بگیر. موسی علیه السلام

۱. طه: ۶۶ ﴿قَالَ بَلْ أَلْقَاهَا فِذَاهِي حَيْثُ نَسَى﴾

۲. طه: ۶۹ ﴿وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَبْتُمْ وَلَا تَصْغُرُوا لَهُمْ وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾

۳. طه: ۲۰.

رفت دستش را روی اژدها گذاشت. تا دست موسی علیه السلام به پوست اژدها خورد، اژدها تبدیل به همان چوب یک متر و سی چهل سانتی شد. نه چاق شده بود، نه شکم داشت. جادوگرها فهمیدند این کار جادو نیست. چون اگر جادو بود مثل کار خودشان بود. قرآن می گوید تمام جادوگرها به سجده افتادند و در سجده ناله می زدند **﴿أَمَّا رَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى﴾**، ما از بت پرستی، فرعون پرستی، کفر و شرک بیزار هستیم و به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. پروردگار می گوید فرعون دستور داد همه شان را گرفتند. به آن ها گفت **﴿فَلَا قُطْعَنَ أَيِّدِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتِكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ﴾**^۲ همه شما را به دار می کشم، دست راستتان را قطع می کنم و دست چپ را می گذارم، پای چپتان را قطع می کنم و پای راست را می گذارم. تمام جادوگران گفتند **﴿فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾**^۳ هر داوری که در حق ما می خواهی بکنی، بکن. ما با این عصا بیدار شدیم. ما مؤمن شدیم. ما دست بر نمی داریم. همه شان را به دار کشید. پروردگار می گوید وقتی این جادوگران وارد عالم بعد شدند، بدون معطلی وارد بهشت برزخی شدند.

اسلام، تنها دین کامل و ابدی نزد خدا

قرآن جادو نیست، اگر جادو بود می شد نمونه اش را ساخت. قرآن ساخته بشر نیست، اگر بود می شد نمونه اش را ساخت. پس قرآن معجزه است، وحی است، کلام الله است. حالا که کلام الله است، بدانید بیان دین پروردگار است. چون خود قرآن کهنه نمی شود، دین هم کهنه نمی شود. چون قرآن از بین نمی رود، دین هم از بین نمی رود. نمی شود هیچ ایرادی به قوانین الهی در قرآن گرفت، و با این هویت قرآن، ما مسئول هستیم به کتاب

۱. طه: ۷۰ **﴿فَأُلْفِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى﴾**

۲. طه: ۷۱ **﴿قَالَ آمَنَّا لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمُ إِنَّهُ لَكَبِيرُكَ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قُطْعَنَ أَيِّدِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَتِكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَتَعَاَمَنَ آيُنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْهَى﴾**

۳. طه: ۷۲ **﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنا قَاضٍ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِمَّا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾**



خدا به عنوان دین خدا، و به توضیحاتی که پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام در کنار آیات دادند، که همان تفسیر دین الهی است، عمل کنیم. این حرف خداست ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱ هیچ مکتبی را قبول ندارم. تمام مکتبها شما را گمراه می‌کند، از بین می‌برد و شخصیت‌تان را خورد می‌کند. نزد من فقط دین اسلام قابل قبول است. اسلام را اول به یک زن و شوهر ارائه کردم، و زمان پیغمبر ﷺ هم کاملش کردم. اصلاً جای ایراد گرفتن بر دین خدا به خصوص در بخش قرآنش وجود ندارد.

اسلام، تنها دین مقبول نزد خدا

آیه دوم یک مقدار سنگین است، عیبی ندارد، بالاخره دهه عاشورا است، سنگین‌تر از بلاها و مصائبی که بر ابی‌عبدالله ﷺ واقع شد، که نیست. این آیه سنگین روحی است. ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۲ هر کسی دنبال دینی، غیر از دین من برود، بعد بیاید آن دین را به من ارائه کند و بگوید من به این دین عمل کردم، «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»، تا ابد از او قبول نمی‌کنم. و در آخرت وقتی وارد می‌شود خاسر است. خسران یعنی چه؟ یعنی همه سرمایه‌های وجودی را به باد دادن. خسران یعنی تباہ کردن همه سرمایه‌های وجودی.

یک جمله دیگر هم اضافه کنم. از زمان شیخ مفید، که نزدیک عصر غیبت صغری زندگی می‌کرده، تا امشب، که تعداد علما، فقها، حکما و عاقلان شیعه بسیار هستند. کتابی به نام «اعیان الشیعة» هست که چهره‌های برجسته علمی شیعه را معرفی می‌کند. این کتاب در جیل عامل نوشته شده و عربی است. تا الآن شصت جلد پانصد صفحه‌ای، یعنی سی هزار صفحه، از این کتاب چاپ شده. آیا تمام علمایی که نام‌شان در این کتاب آمده، اشتباه کردند دنبال این دین آمدند؟ آن وقت من جوان درست می‌گویم که این دین به درد

۱. آل عمران: ۱۹ ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

۲. آل عمران: ۸۵



نمی‌خورد و قدیمی است؟ این حرف، حرف نادرستی است که من یک نفر درست می‌گویم و همه آن علما غلط می‌گویند. آن‌ها که علما و حکمای الهی شیعه هستند. شما بیایید تالیفات شیعه را ببینید. تالیفات یکی دو نفرشان را بگویم.

یکی از این علما، علامه حلّی است. که در سیزده سالگی مجتهد جامع الشرائط شد. -معادل مدرک دکترای امروزه- چون به سن تکلیف نرسیده بود، نمی‌شد از ایشان تقلید کرد. یک مقدار بازتر بگویم، در سیزده سالگی مثل آیت‌الله‌العظمی بروجردی شده بود. مثل آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی، امام و سایر مراجع بزرگ شیعه شده بود. این یک نفر، که حدود ۸۲ سال عمر کرد، در قرن هفتم، در شهر حلّه عراق، با امکانات محدود آن زمان، به تنهایی ۵۲۳ جلد کتاب علمی برای معرفی اسلام نوشته است.

علامه حلّی یک پسر، معروف به فخرالمحققین، داشت. این پسر مثل پدرش باسواد بود. در بیست و دو سه سالگی بود که فخر محققین شیعه در آن زمان شد، تمام نمازهایش را به پدرش اقتدا می‌کرد. پدرش از شدت گرمای حلّه، یک هفته به بیلاق رفت. بعد از یک هفته که برگشت همه مردم حلّه می‌آمدند نماز را اقتدا می‌کردند، ولی پسرش فخرالمحققین دیگر به مسجد نمی‌آمد، نه ظهر، نه شب. علامه حلّی یک روز صدایش زد گفت پسر، تو خودت مجتهد هستی، عالم هستی، من هم دعوتت نمی‌کنم بیا پشت سر من نماز بخوان. فقط می‌خواهم علّتش را بدانم چرا یک هفته است نیامدی؟ گفت تو را دیگر عادل نمی‌دانم. گفت چرا بابا؟ گفت به خاطر این عمر و قلم و علمی که خدا به تو داده، تو باید تا شب مرگت به اسلام خدمت کنی. آدمی که یک هفته عمرش را برود در بیلاق خوش بگذراند، عادل نیست، نمی‌شود پشت سرش نماز خواند. بلند شد از روی طاقچه یک کتاب به نام تبصره آورد. -مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج سید احمد خوانساری بر این کتاب، که در جیب هم جا می‌گیرد، پنج هزار صفحه، شرح علمی نوشته- گفت پسر، عمرم را تلف نکردم. در آن یک هفته کتاب که نداشتم، کل فقه شیعه را، از حفظ، در این کتاب نوشتم. گفت پسر امشب برای نماز بیا.



چند نمونه از اینکه اسلام، کهنه نمی شود

این افراد اشتباه کردند مسلمان شدند؟ این‌ها با این علم و عقل نگفتند دین کهنه شده، باید به سراغ یک دین نو برویم. دین که کهنه نمی‌شود. اگر قرآن کهنه شود، دین هم کهنه می‌شود. قرآن که همه آیاتش نو است. من به تناسب درس‌هایی که تا دانشگاه خواندید، چند تا آیه بگوییم.

حرکت کردن زمین

شما می‌دانید که در زمان ساسانیان، یکی از بالاترین دانشگاه‌های این منطقه عالم، از هند و یونان و عربستان و مصر، دانشگاه جندی شاپور اهواز بوده. در این دانشگاه، درباره عوالم بالا، هیئت بطلمیوس درس می‌دادند. یعنی استادها به دانشجویها یاد می‌دادند که زمین مرکز عالم است. زمین ساکن است و خورشید دور زمین می‌چرخد. این عقیده تا روزگار گالیله پابرجا بود. گالیله دوربین نجومی اختراع کرد و با آن ستارگان را دید. دید همه حرکت وضعی و انتقالی دارند. از آنجا که زمین هم یکی از ستارگان است، گالیله گفت زمین حرکت می‌کند و مرکز نیست. کلیسا، یعنی آخوندهای مسیحی، کشیش‌ها، پاپ، دستور دادند گالیله را گرفتند، زندان انداختند، محکوم به اعدام شد. چون گفته زمین حرکت می‌کند. یک دوستی داشت که با پاپ رفیق جون جونی بود. آن قدر رفت و آمد و واسطه شد، تا گالیله را آزاد کردند. وقتی از زندان داشت بیرون می‌آمد، با پا به زمین زد و زیر لب گفت تو می‌گردی. من آنجا به زور تازیانه و سیلی و کتک گفتم زمین ساکن است. ولی تو حرکت داری.

این آیه قرآن دو کلمه است ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِهَاتًا﴾^۱ آیا من خدا زمین را «کِفات» قرار ندادم؟ فقط سوال کرده. جواب نمی‌دهد. حالا شما بروید کتاب المنجد، العین، صحاح اللغة، منتهی‌العرب، قاموس اللغة، مقایس اللغة را نگاه کنید. این کتاب‌ها از مهمترین کتب لغت عرب هستند. «کِفات» اسم پرنده‌ای است که قدرت پرواز شدیدی دارد و به اندازه وزن

۱. مرسلات: ۲۵.

خودش می‌تواند بار بلند بکند و در فضا بپرد. خدا می‌گوید من زمین را پرندۀ باربر قرار ندادم؟ در فضا دائم در حال پریدن است. کوه‌ها، دریاها، انسان‌ها، جنگل‌ها، و حیوانات را بار کرده، با خودش بلند کرده، و چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است هم دور خودش، و هم سالی یک بار دور خورشید می‌چرخد. این قرآن چطوری کهنه می‌شود؟

زوج بودن تمام مخلوقات

قرآن مجیدی می‌گوید «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»^۱ موجود تک در این عالم وجود ندارد، کل موجودات یا نر هستند و ماده، یا مثبت هستند و منفی، یا جاذبه هستند و دافعه. اصلاً موجود تک وجود ندارد. این قرآن چطوری کهنه می‌شود؟

حرکت مخلوقات جهان در مداری بیضی شکل

قرآن مجید در سوره یس می‌گوید هر چه در این عالم تکوین می‌بینید «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۲، همه، شناگر در دریای فضا هستند. «فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» نشان می‌دهد مدار حرکت، دایره کامل نیست، یک کمی بیضی شکل است. این قرآن چطوری کهنه بشود؟

خلقت انسان از علق

پروردگار در قرآن نزدیک نود مرتبه راجع به خلقت چشم، نزدیک شصت مرتبه راجع به خلقت گوش گفته. راجع به نطفه خالی گفته «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»^۳، «عَلَقٍ» یک کرم زالوشکل است که در نطفه مرد است. من انسان‌ها را از این کرم زالوشکل، که یک سر گرد و یک دم کشیده‌ای دارد خلق کردم. برای دیدن یکی از این‌ها، باید بیابیم پشت میکروسکوپ این «عَلَقٍ» را پنج هزار برابر کنیم، تا به صورت یک کرم ریز دیده شود. در

۱. ذاریات: ۴۹ «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

۲. انبیاء: ۳۳؛ یس: ۴۰.

۳. علق: ۲.



نطفه هر مردی ۲۴ میلیارد از این کرم‌های ریز وجود دارد. یکی از این کرم‌ها، در رحم مادر، بچه می‌شود. اگر دو عدد از این کرم‌ها بتوانند با هم در زهدان بروند، بچه دوقلو می‌شود. اگر سه عدد بروند، سه‌قلو می‌شود. ۱۵۰۰ سال پیش در میان عرب‌های مکه، چه کسی مسئله «عَلَقِي» کرم دم‌داری که سر مدور دارد، را می‌فهمید؟ این قرآن کهنه می‌شود؟

ارتباط با دین اسلام عامل حیات

شما فقط سوره حدید را بخوانید. نه، سوره حشر را بخوانید. نه، سوره انسان را بخوانید. کهنگی چطور در قرآن راه دارد؟ اسلام دین زنده، تکامل‌دهنده، کامل، و رشد است. پس چرا می‌آیند می‌گویند این دین به درد همان ۱۵۰۰ سال پیش می‌خورد؟ چون دین را نفهمیدند. چون هیچ چیزی از اسلام نمی‌دانند. شما برو بفهم، دیگر نمی‌گویی قدیمی است. دیگر نمی‌گویی کهنه شده. مگر خدا کهنه می‌شود؟! اگر خدا کهنه شود، کلامش هم کهنه می‌شود. پس نبوت هم کهنه نمی‌شود. پس حسین علیه السلام هم کهنه نمی‌شود. پس امام جعفر صادق علیه السلام هم کهنه نمی‌شود. پس حجاب قرآن، حرام‌ها، واجبات، و اخلاقیات قرآن هم کهنه نمی‌شود. دین همیشه زنده است. قرآن می‌گوید اگر کسی با این دین در ارتباط نباشد، میّت است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۱ شما منهای قرآن و پیغمبر من میّت هستید. در قیامت، میّت به چه درد می‌خورد؟ اگر خداوند میّت را به بهشت ببرد، فایده‌ای ندارد. چون نعمت‌های بهشتی را که نمی‌بیند، صداهای زیبای بهشت را که نمی‌شنود. میّت دهان ندارد تا میوه بخورد، دست ندارد تا میوه بردارد. میّت حیات ندارد که با حورالعین ازدواج بکند یا همسر بهشتی بگیرد. وقتی که میّت از هیچ نعمت بهشتی نمی‌تواند استفاده کند، خدا می‌گوید میّت‌ها را در جهنم بریزد. بی‌دینی این است. بی‌دینی یعنی مرده و میّت بودن. میّت هم به درد بهشت نمی‌خورد. ما باید زنده باشیم که بتوانیم از نعمت‌های بهشت استفاده کنیم.



۱. انفال: ۲۴ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ التَّرَافُوتِ وَأَنَّهُ إِلَهُ الْغُفَّارِ﴾

دین نگذارد که خیانت کنی ترک درستی و امانت کنی
صدق و سعادت ثمر دین بود هر که خوش اخلاق خوش آئین بود

اهمیت رعایت حق پدر و مادر

نمی‌دانید دین چقدر زیبا آدم را کنترل می‌کند. من برای دلخوشی شما پدر و مادرها می‌گویم. اگر جوان‌هایتان هم اینجا هستند بشنوند. اگر نیستند، در خانه برای‌شان بگویید. وقتی این آیه نازل شد ﴿الَّذِينَ يَتِيمَةَ آوَى﴾ ای پیغمبر من، تو را یتیم یافتیم، زیر پر تربیت خودم گرفتیم. چون هنوز پیغمبر علیه السلام به دنیا نیامده بود، که پدرش، عبدالله، در بیست و سه چهار سالگی فوت کرد. یعنی مادر پیغمبر علیه السلام، آمنه بنت وهب، ایشان را حامله بود که شوهرش فوت کرد. و همچنین پیغمبر علیه السلام سه چهار ساله که بود، مادرش هم فوت کرد، و دامن مادر را هم ندید. دین چه کار کرده! پدر و مادرها شما دل‌تان به دین خوش باشد. به بچه‌های‌تان هم بگویید. حبیبم، من تو را زیر پر تربیت خودم گرفتیم، چون می‌خواستیم به تو مقام نبوت، معلمی و هدایت مردم را بدهیم. اگر پدر و مادرت را زنده می‌گذاشتیم، بار نبوت و بار رعایت حق پدر و مادر کم‌تر می‌شکست. گفتیم آن دو را ببرم تا یک مقدار سبک‌بال باشی. این حق پدر و مادر است. این دین کهنه شده؟

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد خبرش باز نیامد

اگر بی‌خبر نبودند که یاره نمی‌گفتند. صحبت از کهنگی اسلام نمی‌زدند.

روضة حضرت علی اکبر علیه السلام

جوان دارید یا نه؟ حتما می‌دانید، وقتی جوان، باادب، باسواد و بااخلاق است، چه موقعیتی در خانواده دارد. این را بدانید از زمان آدم تا قیامت، در غیر انبیا و ائمه علیهم السلام، جوانی هم‌وزن



علی اکبر علیه السلام نداریم. این حرفم دلیل دارم. الان نمی‌رسم دلیلش را بگویم. آن وقت پدر، چنین جوانی را داشته باشد، برای ولی ببیند جای درستی به بدن بچه‌اش نمانده. چند تا از این ایرانی‌های باحال و پرگریه، من را کنار ضریح ابی‌عبدالله علیه السلام دیدند. به من گفتند یک روضه علی اکبر علیه السلام بخوان. گفتم نمی‌خوانم. مگر بخیل هستی؟ نه. برای روضه خواندن، کجا از حرم ابی‌عبدالله علیه السلام بهتر. گفتم می‌خوانم، کامل هم می‌خوانم. ولی یک شرط دارد. بابا را از حرم بیرون ببرید. من نمی‌توانم جلوی بابا، روضه عزیزش را بخوانم.

ای نگارین آهوی مشکین من	با تو روشن چشم عالم بین من
ای به طرف دیده خالی جای تو	خیز تا بینم قد و بالای تو
خیز تا بیرون از این صحرا رویم	نک به سوی خیمه لیلا رویم
این بیابان جای خواب ناز نیست	ایمن از صیاد تیرانداز نیست
بیش از این بابا دلم را خون مکن	زاده لیلا مرا مجنون مکن

چون علی وسط میدان افتاده بود، می‌خواست بدنش را بردارد و به خیمه برود. دید هر جای بدن را بلند کند، جای دیگر بدن جدا می‌شود. صدا زد

جوانان بنی‌هاشم بیایید علی را بر در خیمه رسانیم

حدود ده پانزده متر به خیمه، خانم‌ها که دیدند، رفتند به مادرش لیلا گفتند به استقبال بچه‌ات برو. ابی‌عبدالله علیه السلام دارد جوانت را می‌آورد.

از مجموع حرف‌هایی که کنار بدن زده، یک حرفش را بگویم. علی جان دیگه بعد تو با هیچ کس حرف نمی‌زنم. اگه بنا باشد با کسی حرف بزنم، شروع حرفم علی علی گفتن است. پسرم.



جلسہ نم

عصمت و مراتب آن

مقام عصمت، اختیار گناه کردن را سلب نمی‌کند

یقیناً وجود مبارک قمر بنی‌هاشم علیه السلام یک چهره ناشناخته‌ای در میان امت اسلام است، و حتی شیعه هم از شخصیت الهی و ملکوتی ایشان ناآگاه می‌باشد. ما دلیلی در قرآن و روایات بر انحصار عصمت در یک تعداد معینی نداریم. بعضی‌ها در ذهن‌شان است که فقط چهارده نفر دارای مقام عصمت هستند. عصمت یکی از عالی‌ترین مقامات انسان است. انسانی که در عالم ماده زندگی می‌کند و در حوزه قوی‌ترین جاذبه‌های جسمی است. ولی آن انسانی که عصمت دارد، نه اینکه نتواند گناه کند، بلکه اختیاراً گناه نمی‌کند. اینگونه نیست که مقام عصمت، اجباراً معصوم را از افتادن در خطا و گناه حفظ می‌کند. خداوند اختیار گناه کردن را از معصوم قطع نکرده، ولی معصوم نه گناه فکری دارد، نه گناه نیتی، نه گناه اخلاقی، و نه گناه عملی.

مقام عصمت منحصر در تعداد افراد خاصی نیست

انبیا دارای مقام عصمت هستند

اما دارندگان مقام عصمت چهارده نفر نیستند. چون این انحصار دلیل ندارد. یعنی خداوند در هیچ جایی نفرموده که دارندگان این مقام، چهارده نفر هستند. بعضی‌ها که یک مقدار بهتر فکر می‌کنند و بیشتر با وحی آشنا هستند، می‌گویند ۱۲۴ هزار پیغمبر، دارای مقام عصمت هستند. راست می‌گویند، دلیل‌شان هم آیات قرآن است. مانند یکی از آیات اوائل سوره یوسف است.



انبیا با انسان‌های دیگر در بشر بودن یکسانند

دقیقا سن آن زمان حضرت یوسف علیه السلام را نمی‌دانم، اما یقین بدانید که از مرحله بلوغ جسمی گذشته بود. به تعبیر امروز یک جوان پانزده سال به بالا، کپسول شهوت جنسی است. این را که نمی‌شود منکر شد. بشریت انبیاء با بشریت ما فرقی نداشته. آن‌ها هم می‌خوردند، می‌خوابیدند، ازدواج می‌کردند، کار می‌کردند، زحمت می‌کشیدند. **﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾**^۱ نه «انسان مثلکم» پیغمبر در انسان بودنش اصلا نمونه ندارد، هم وزن هم ندارد. معجزه قرآن این است که همه چیز را دقیق و به جا حرف می‌زند. **﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾** نه «انسان مثلکم» یعنی اسکلت، سر و گردن، موی سر، چشم، گوش، پا و دست، خوردن، راه رفتن، ازدواج، و بچه‌دار شدن من مثل شماست. فرقی نمی‌کند. چون بدن از عنصر همین جهان مادی بوده.

هر آنچه خدا آفریده زیبا است

یوسف علیه السلام، این جوان پانزده شانزده ساله بسیار بسیار وابسته به یک بدن سالم و اندام درست و قیافه بی‌نظیر، سمبل زیبایی در انسان است. این سنبل زیبایی، زن نیست، مرد است. ما علتش را نمی‌دانیم. معمولا ملت می‌گویند زیبایی جهت داده شده به طرف زن است. زیبایی معمولی به هر دو طرف جهت داده شده هم به زنان، هم به مردان. البته ما هستیم که می‌گوییم خوشگل است، بدگل است. پروردگار هیچ کس را با معیارهای ما نمی‌سجد. خدا مخلوق خودش را که نگاه می‌کند می‌گوید **﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾**^۲، هیچ چیز را نازیبا خلق نکردم. معلوم می‌شود ما در ارزیابی اشتباه‌کار هستیم. این دختر خیلی زیباست. این دختر خیلی بی‌ریخت است. این نژاد زرد است. این چشم‌هایش کوچک است. این نژاد سیاه است. خدا این حرف‌ها را نمی‌زند. خدا می‌گوید من خودم جمیل

۱. کهف: ۱۱۰؛ فصلت: ۶

۲. سجده: ۷ **﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ﴾**



هستم، مصنوع و مخلوقم هم جمیل است. تو می‌گویی سیاه است. تو می‌گویی بی‌ریخت است. من نمی‌گویم.

ابلهی دید اشری به چرا گفت نقشت همه کز است، چرا؟

این چه شکمی است؟! این چه زانویی است؟! این چه پای پت و پهنی است؟! چه گردن درازی است؟! چقدر بی‌ریخت هستی!

گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می‌کنی هشدار

نقاش من که خودش جمیل است، هر نقشی را هم بر صفحه خلقت زده، جمیل است. چون از وجود زیبا جز زیبا صادر نمی‌شود.

در کژی‌ام مکن به نقش نگاه تو ز من راه راست رفتن خواه

تو روی من بار بگذار. هر حیوانی را برای اینکه بار رویش بگذارند، اول می‌ایستاند، بعد رویش بار می‌گذارند. چون اگر بخواهند حیوان را خوابانند و بعد رویش بار بگذارند، نمی‌تواند بلند شود. ولی شتر را می‌خوابانند و بعد رویش بار می‌گذارند. سنگین‌ترین بار را هم روی شتر می‌گذارند.

وقتی روی من بار گذاشتی، اول مرز کاشان مرا رها کن، خودت هم بیا بالای بار بخواب. چون من می‌دانم این بار را می‌خواهی به کرمان ببری. از کویر لوت راه را درست می‌روم. تو هم چه خواب باشی، چه نباشی، من بار را به کرمان می‌رسانم. اشتباه هم نمی‌کنم. چون می‌دانم هفت هشت ده روز را باید در کویر لوت بگذرانیم، و در کویر لوت آب پیدا نمی‌شود. پس در کاشان آب هفت هشت ده روز را می‌خورم، و در مسیر رفتن، به اندازه مصرفم، از منبعی که خدا در درونم قرار داده مصرف می‌کنم.

علاوه بر همه این‌ها، شما از کسی که دقیق‌ترین جرثقیل را در دنیا می‌سازد، بپرس دقیق‌ترین جرثقیل جهان ساخت تو است؟ می‌گوید نه، دقیق‌ترین جرثقیل در جهان شتر است. چون شکل پا، مقدار شکم، و مقدار گردنش، آن قدر دقیق است که سنگین‌ترین بار را با یک حرکت بلند می‌کند. دقیق‌ترین سازمان و ساختمان جرثقیلی دنیا در شتر است.

تو چرا من را با دیده عیب‌بین نگاه می‌کنی؟ چرا؟ نقاش من عیب دارد؟ خود من عیب دارم، آدم نفهم؟ اصلاً در این عالم موجود نازیبا وجود دارد؟ ندارد. حالا این نقاش ازل و ابد، زیبایی را در یوسف، کامل کرده. اما باز هم شما برادران و خواهران کنار زیبایی یوسف خودتان را حبس نکنید.

حُسن یوسف را به عالم کس ندید حُسن آن دارد که یوسف آفرید
اینجا خودت را معطل نکن. یوسف هم بعد از اینکه چهل پنجاه سال گذشت، پیر شد و قیافه‌اش ورشکسته شد. بیشتر پیر شد و زیبایی‌اش به کل پرید. بعد آن قیافه را بردند در خاک قبر گذاشتند. اینجا معطل نشو، کنار هیچ چیز معطل نشو، کنار پول معطل نشو. چون «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، کنار قدرت معطل نشو. این قدر، منم نگو، دروغ است. «أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، کنار عقلت هم معطل نشو. بگو من می‌فهمم ولی آن کسی که همه چیز را می‌فهمد، اسم واقعیش الله است.

انبیا دارای مقام عصمت هستند

در هر صورت، قلم زیباسازی در یوسف کامل شده، و نقش را به بهترین شکل کشیده. زن جوان بیست و هفت هشت ساله مصری که خودش هم از زیبایی بهره داشته، عاشق این جوان می‌شود. جوانی که به عنوان غلام توسط شوهر همان زن خریداری شده. عاشق این جوان شد. این صریح قرآن است. این زن شوهردار، یوسف را دعوت به زنا می‌کند. چون نه می‌توانست با یوسف ازدواج دائم بکند، نه ازدواج موقت. چون شوهر داشت.

اگر چنین خانم زیبای جوانی، در کاخی که همه درها را بسته و قفل کرده، با من روبرو می‌شد، و پول هم نمی‌خواست، فقط کامجویی می‌خواست، فکر می‌کنید من متدین مسلمان چه اندازه دوام می‌آوردم؟ هفت دقیقه خوب است؟ من خودم را می‌گویم، شما را که نمی‌شناسم. مقاومت من به هفت دقیقه نمی‌کشید. یوسف، هفت سال، در زیباترین سالن، با زیباترین در و پنجره و پرده و فرش، با لباس‌های زیبای این زن، با عشوه‌گری‌ها با طنزهای این زن، درگیر بود. ولی پروردگار می‌گوید در این هفت سال، در جواب این



زن، در خلوت کاخ، فقط گفت ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾^۱، آن کسی که من را خلق کرده، راضی به این کار نیست. قبول نمی‌کنم. این عصمت است. لذا در آخر آیه‌ای که درگیری زلیخا را با یوسف توضیح می‌دهد می‌گوید ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲، نگفت «مخلصین» یعنی این بچه تا ۲۱ سالگی دارای مقام عصمت بود، بعدش در زندان به مقام پیغمبری انتخاب شده، که قدرت عصمت قوی‌تر است.

پس انبیاء هم معصوم بودند. یعنی ۱۲ نفر به علاوه ۱۲۴ هزار نفر معصوم بودند. خیلی‌ها همینجا ماندند. می‌گویند معصومین عالم ائمه علیهم‌السلام و انبیا هستند. اما قرآن می‌گوید اینطور نیست.

حضرت مریم علیها السلام دارای مقام عصمت است

یک خانم جوان، چهره‌دار و شوهر نکرده را معرفی می‌کند، آن هم در منطقه یهودی نشین اورشلیم که فساد از زمین تا آسمان بود، فساد اقتصادی، جنسی و اخلاقی یهود. این دختر در این محیط به دنیا آمده، او دارای مقام عصمت است، ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۳ تو در بین زنان جهان زمانت، دارای مقام عصمت و پاکی هستی.

حضرت فاطمه علیها السلام دارای مقام عصمت است

پس انحصار به ۱۲۴ هزار ۱۲ نفر ندارد. می‌آئیم این طرف‌تر صدیقه کبری علیها السلام ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۴، «تطهیراً» از نظر ادبیات عرب مفعول

۱. یوسف: ۲۳ ﴿وَرَأَوْتَهُ أَلْفَى هُوَ فِي بَيْتِنَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَلَّقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾

۲. یوسف: ۲۴ ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ يَهُودِيَّتُهُمْ بِهَا وَالْأَنْرَاءُ أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهَا السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾

۳. آل عمران: ۴۲.

۴. احزاب: ۳۳ ﴿وَقَدْ فِي بُرُوكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

مطلق است. یعنی این اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که یکی از آن‌ها فاطمه علیها السلام بوده در اوج عصمت بودند.

حضرت زینب علیها السلام دارای مقام عصمت است

یک خرده جلوتر بیاییم. یکی از کسانی که دارای مقام عصمت قطعی می‌باشد، وجود مبارک زینب کبری علیها السلام است. من برای همه این‌ها دلیل دارم. وقت نیست دلایلش را بگویم. یکی از ۱۱۴ کتابی که نوشتم، کتاب اهل بیت علیهم السلام است. در این کتاب نهمصد صفحه‌ای، ثابت کردم که عصمت، مقام انحصاری نیست. زینب کبری علیها السلام دارای مقام عصمت است. یک جمله در حق زینب کبری علیها السلام بگویم. باورتان می‌شود؟ شیعه هستید، حتما باورتان می‌شود. خانم‌ها را که می‌شناسیم، مادران، خواهران، زنان، خاله‌ها، عمه‌ها و... را دیدید. می‌دانیم که بیشتر زن‌ها در برخورد با یک حادثه تلخ مالی، جسمی یا قوم و خویشی، خودشان را می‌بازند، و طول می‌کشد تا دوباره سر حال اولیه بیایند.

شما دورنمایی از عصر عاشورا را در ذهن‌تان بیاورید. الان که نمی‌توانیم عصر عاشورا را ببینیم. جلوی چشم یک خانم، ۷۲ نفر را سر بریدند و قطعه‌قطعه کردند، سه شبانه روز است که آب ننوشیده. بعد از شهادت ابی‌عبدالله علیه السلام، جلوی چشمش سر برادرش را به نیزه زدند، بعد هم به خیمه‌ها حمله کردند، تمام اموال داخل خیمه‌ها را غارت کردند و هر چه خیمه بوده آتش زدند. در شب یازدهم، یک تشک کهنه ندارند تا رویش بخوابند، همه خاک. این زن باید به شدت از کوره در رفته باشد و حداقل به خدا بگوید این چه بود که برای ما رقم زدی؟ امام زمان علیه السلام می‌گوید «قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ»^۱ عمه جان، در عصر عاشورا، همه فرشتگان عالم از دینداری، اخلاق و استقامت تو در مقابل این حادثه، غرق در شگفتی شده بودند. ملائکه هم نمی‌توانستند تو را باور کنند.

۱. زیارت ناحیه مقدسه.



حضرت علی اکبر علیه السلام دارای مقام عصمت است

یک خرده دیگر جلو بیاییم. به نوبت دارم می‌گوییم. حداکثر سن علی اکبر علیه السلام را ۲۵ سال، و حداقل سنش را ۱۸ سال نوشتند. ولی باید ۲۵ سال درست باشد، چون ائمه علیهم السلام ما در زیارت علی اکبر علیه السلام، هم به خودش سلام می‌دهند، هم به اهل بیتش. معلوم می‌شود هم همسر بسیار با عظمتی داشته و هم بچه داشته. یک جمله از امام صادق علیه السلام به شما می‌گوییم، این‌ها را از کسی نشنیدم، همه را خودم در کتاب‌ها با جان‌کندن پیدا کردم. حداقل پنجاه سال است من کتاب جلویم باز است و قطع نشده. یعنی سفر هم که می‌روم در ماشین کتاب می‌خوانم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید از زمانی که علی اکبر علیه السلام از لیلا به دنیا آمد تا روز عاشورا «لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ»^۱، به اندازه یک پلک‌زدن هم از خداوند جدا زندگی نکرد. مگر مقام عصمت غیر از این است؟ امام صادق علیه السلام روضه علی اکبر علیه السلام را خودش می‌خواند. به روضه‌خوان و به شاعر نمی‌سپرد. در دهه عاشورا که مردم به خانه امام صادق علیه السلام می‌آمدند، هر روز که می‌خواست روضه علی اکبر علیه السلام را بخواند، به علی اکبر علیه السلام اینطور می‌گفت. «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي»^۲ پدرم امام باقر علیه السلام و مادرم امّ فروه فدایت بشوند. این برای ما قابل درک نیست «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي»، این را تمام روایات مان دارند. پدر و مادرم فدایت بشوند.

حضرت عباس علیه السلام دارای مقام عصمت است

بیاییم جلوتر یکی دیگر از کسانی که دارای مقام عصمت است، وجود مبارک قمر بنی‌هاشم علیه السلام است، ایشان چند سال زحمت کشید تا به مقام عصمت رسید؟ در این دنیا مگر چند سالش بود که شهید شد؟ ۳۳ سالش بود. بر اساس قوانین شرع تا ۱۵ سالگی که مکلف نبود. دوران تکلیف قمر بنی‌هاشم علیه السلام هجده سال بوده. برای اینکه پی به شخصیت ایشان ببریم، خوب

۱. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۵۰.

۲. زیارت‌نامه حضرت علی اکبر علیه السلام.

گوش بدهید. چون مسئله، خیلی ظریف و لطیف است. این مسئله کاملا برای ما اثبات شده است. هر قدر هم بخواهید آدرس کتاب به شما می‌دهم. خیلی کتاب‌های قرن سوم تا الآن را دارم.

اول یک آیه قرآن برای تان بخوانم. خداوند یک دشمن خطرناکی راه با کل کارمندان دولتش، و با ملتش، نابود کرد. از بس که بد بودند. در قرآن می‌گوید «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»^۱، نه آسمان برای شان گریه کرد، نه زمین. یعنی هیچ، پوچ، انگار نه انگار زیر این آسمان یا روی این زمین، مثلا یک میلیون آدم نابود شدند. «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ» ما نمی‌فهمیم، ولی خدا می‌گوید آسمان و زمین گریه دارند، اما برای نابودی این‌ها گریه نکردند. بعضی می‌گویند اینجا اهل در تقدیر است، یعنی اهل آسمان‌ها و زمین گریه نکردند. از کجا فهمیدید که اهل در تقدیر است؟ چرا به آیه اضافه می‌کنید؟ صریح قرآن است. آسمان‌ها و زمین برای آن‌ها گریه نکردند.

اما درباره شخصیت ابی‌عبدالله علیه السلام خیلی روایت داریم. امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام می‌گفت، پدرم فدایت، که تمام وحشی‌های بیابان‌ها برایت گریه می‌کنند. تمام انبیاء برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه کردند. مدرک داریم. زین‌العابدین علیه السلام در شام روی منبر که ایستاد، گفت، کسی را کشتید که آسمان‌ها، زمین، فرشتگان، جن، کارگردانان بهشت، کارگردانان جهنم، ماهیان دریا، پرندگان هوا، تمام موجودات عالم، برایش گریه کردند. این متن روایات است ابی‌عبدالله علیه السلام یعنی گسترده‌تر از همه موجودات. بعد از ظهر روز تاسوعا، یعنی دو سه ساعت به غروب مانده بود. ابی‌عبدالله علیه السلام خسته شده بود، بیرون خیمه نشست، سرش را روی زانویش گذاشت، خوابش برد. از خیمه‌گاه تا میدان جنگ صد و هفت هشت قدم فاصله بود. صدا می‌آمد. خیمه‌گاه و میدان جنگ در محوطه همین حرم فعلی بود. یعنی صحن ابی‌عبدالله علیه السلام میدان جنگ بود. همه در محدوده صحن کشته شدند. خیمه‌گاه هم روبرویش بود. اگر یک مداح و روضه‌خوانی گفت کاروان امام حسین علیه السلام از بالای بلندی دیدند در میدان چه می‌گذرد، قبول بکنید.

۱. دخان: ۲۹ «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كُنَّا مُنظِرِينَ»



ابی‌عبدالله علیه السلام سرش روی زانویش است، خوابیده. زینب کبری علیها السلام شنید منادی عمر سعد می‌گوید، همین الان پیاده، سواره، نیزه‌دار و شمشیردار، همه، همین الان حمله کنید مردها را که کم هستند بکشید، خیمه‌ها را آتش بزنید، زن‌ها را اسیر کنید، و به کوفه برگردیم. امام خواب است. زینب کبری علیها السلام وقتی این صدا را شنید. به آرامی بالای سر ابی‌عبدالله علیه السلام آمد. آرام گفت یا اباعبدالله. امام سرش را بلند کرد، قبل از اینکه زینب کبری علیها السلام صحبت کند، گفت خواهر، بیدارم کردی. دو خواب متفاوت دیدم. اول، دیدم که تمام درهای ملکوت باز است. پدرم، مادرم، برادرم و تمام انبیاء در ملکوت، یک جا صف کشیدند، دست‌شان را به طرف من دراز کردند، و به تعبیر من دارند می‌گویند حسین جان، دل‌مان برایت تنگ است. بیا. آن‌ها کسی که حسینی باشد را صدای می‌زنند. معلوم است، آدمی که پاک، کم‌گناه، عبادت‌دار، کمک‌کننده به خلق، و حافظ مال مردم باشد، از ملکوت او را دعوت می‌کنند. در خواب دوم دیدم تک و تنها در یک بیابان هستم. هیچ کس نبود. در تنهایی این بیابان، یک سگ قوی‌هیکل، که دو دندان جلویش، یک مقدار بیرون زده بود، به من حمله کرد. تا به من حمله کرد، تو صدایم کردی. خواهرم، با دعوت پدر و مادرم، امشب آخرین شب عمر من است. من می‌روم. و خواهرم، با توجه به خواب دوم، کسی که فردا من را می‌کشد، شمر است. یعنی هر کسی اخلاق شمیری دارد، همان سگ‌ها در خواب ابی‌عبدالله علیه السلام است. مواظب باشم این طرف خط باشم، تا ملکوت من را دعوت کند. آن طرف نباشم که حسین‌کش بشوم و اگر حسین را پیدا نکردم، هدفش را بکشم.

توجه ابی‌عبدالله علیه السلام به حجاب

یکی از اهداف ابی‌عبدالله علیه السلام حجاب بود. عصر عاشورا که می‌خواست برود، به خواهرش گفت من دارم می‌روم. تمام گلوبندها، گردنبندها، انگشترها و گوشواره‌ها را از دخترها و زن‌ها بگیر، و همه را در یک بقچه بریز. من که شهید شدم، و این‌ها حمله کردند، شما فرار کنید تا قد و بالای‌تان را نبینند. این بقچه را جلوی‌شان بینداز. این‌ها اهل دلار هستند. تا جمع بشوند این‌ها را جمع‌کنند، شما به پشت تپه فرار کنید، تا باد چادرتان را

کنار نزنند و دشمن شما را نبینند. ملکوتیان اینگونه هستند، غیرت ناموسی دارند، غیرت زینبی دارند، غیرت سکینه‌ای دارند، غیرت رقیه‌ای دارند. ملکوتیان به سوی انبیاء و اولیاء پرواز می‌کنند. اما آنطرفی‌ها یک شکل دیگری هستند.

توجه ابی عبدالله علیه السلام به نماز

خواهرجان، چرا من را بیدار کردی؟ گفت برادر، دستور حمله دادند. الان لشکر حرکت می‌کند. ذهن تان را به متوجه این مطلب کنید که تمام انبیاء برای حسین علیه السلام گریه کردند. ملائکه، جن، ماهیان دریا، مرغان هوا، تمام درختان برایش گریه کردند. ائمه قبل و بعد از او برایش گریه کردند. خدا اولین کسی است که برای حسین علیه السلام روضه خواند، و به جبرئیل یاد داد. گفته برو برای آدم بخوان، گریه کند، توبه‌اش را قبول کنم. هر کسی برای حسین من گریه کند، توبه‌اش را قبول می‌کنم. حسین علیه السلام این است.

گفت خواهر، برادرم را صدا کن. زینب کبری علیه السلام نزدیک خیمه قمرینی‌هاشم علیه السلام رفت. گفت عزیزبرادر، ابی عبدالله علیه السلام شما را می‌خواهد. می‌خواهم ذره‌ای از مقام قمرینی‌هاشم علیه السلام را ببینید. برای بیان همه مقام ایشان، من نه زبانش را دارم، نه عقلش را. وقتی قمرینی‌هاشم علیه السلام روبروی ابی عبدالله علیه السلام آمد، حسین علیه السلام سرش را بلند کرد، به عباس علیه السلام گفت فدایت بشوم، برو پیش لشکر «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْعُدُوَّةِ»^۱ به آن‌ها التماس نکنی. پیشنهاد بده. بگو این جنگ را به فردا بیندازید. بعد فرمود عباس جان، اگر پیشنهاد را قبول کردند و حمله نکردند، یک شب هم، یک شب است. گفت پسر امیرالمؤمنین علیه السلام، عباسم، من می‌خواهم امشب بیدار بمانم. «لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ»، می‌خواهم یک بخش از شب را نماز بخوانم. حسین جان، تو که ۵۷ سال خودت نماز بودی. چقدر حرص به نماز داشتی، که می‌خواهی برای نماز، یک شب بیشتر زنده بمانی! اینقدر نماز مهم است. «و نَدْعُوهُ وَ

۱. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۰ «فَجَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ الْقَوْمُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى الْعُدُوَّةِ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ الدُّعَاءَ وَ الْإِسْتِغْفَارَ.»



نَسْتَغْفِرُهُ» بخشی از شب را هم می‌خواهم دست‌گدایی به طرف خدا دراز کنم و از خدا طلب مغفرت کنم. یک بخش از شب را هم می‌خواهم قرآن بخوانم، «فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ» خدا می‌داند من عاشق خواندن قرآن هستم. این یک گوشه‌ای از شخصیت ابوالفضل العباس علیه السلام بود.

بعد از شهادت قمر بنی‌هاشم علیه السلام را بشنوید. امام بالای سر علی اکبر علیه السلام که آمد گفت «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا»^۱ بعد از تو دیگر این دنیا را نمی‌خواهم. نمی‌خواهم زنده بمانم. عظمت مصیبت را اینطور نشان داد. بالای سر اصحاب که می‌آمد می‌گفت «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۲ بالای سر بعضی‌ها گفت «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۳ علی اصغر علیه السلام که شهید شد گفت خدایا دیدی که با کوچک و بزرگ من چه کار کردند. قاسم که شهید شد، گفت عمو، جان‌دادنت برای من خیلی سخت بود. کنار هر شهیدی به تناسب شهید یک چیزی گفت. اما وقتی کنار بدن قمر بنی‌هاشم علیه السلام آمد، این‌ها کنایه است، برای بدن نیست، یک معنی بالاتری دارد. صدا زد عباس، «الآن انكسر ظهري و قلت حياتي»^۴ این‌ها گوشه‌ای از شخصیت قمر بنی‌هاشم علیه السلام است.

روضه حضرت عباس علیه السلام

چنان ساقی نمود از بادیه مستش	داد از فرط مستی هر دو دستش
در آن مستی که حالی این چنین داشت	زبان حال با معشوق این داشت
الهی عاشقم عاشق‌ترم کن	سرم را غرق خون چون پیکرم کن
اگر دستم زدستم رفت غم نیست	سرم را می‌دهم کز دست کم نیست

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴.

۲. بقره: ۱۵۶ «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

۳. احزاب: ۲۳ «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا».

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

بزن تیری به چشم نازنینم که غیر از دوست چیزی را نبینم
ابی عبدالله علیه السلام وقتی دارد می آید کنار بدنش، لشگر دیدن پیاده شد از اسب. دست‌های
بریده رو برداشت و می‌بوسید.

پنج امامی که تو را دیده‌اند دست غلم‌گیر تو بوسیده‌اند
تا به دنیا آمد، قابله او را شست و لباس تنش کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در اتاق دیگر بود،
فرمود بچه را بیاورید. در را باز گذاشتند، ام البنین در بستر است. دقت می‌کند که ببیند
امیرالمؤمنین علیه السلام با بچه‌اش چه کار می‌کند. مادری که تازه بچه زاییده، درد دارد، ناراحت
است. دید امیرالمؤمنین علیه السلام آروم آروم آستین‌های بچه را بالا زد. بازوهای بچه را می‌بوسید
و زارزار گریه می‌کرد. علی جان، دست بچه‌ام عیبی دارد؟ نه فاطمه. دست بچه عیبی
ندارد. ۳۳ سال دیگر، در سرزمینی به نام کربلا، این بچه می‌رود که برای بچه‌های
زهران علیهم السلام آب بیاورد، ولی دو دستش را از بدن جدا می‌کنند.
ابی عبدالله علیه السلام پیاده کنار بدن آمد.

از من دو دست بر کمر و از تو بر زمین دست دگر کجاست که خاکی به سر کنم

جلسه دهم

معرفت به ابی عبداللہ علیہ السلام به وسیله

شناخت ابراہیم علیہ السلام

راه شناخت ابی عبدالله علیه السلام

وجود مبارک ابی عبدالله الحسین علیه السلام را می‌توان با آیات قرآن، روایات، و زیارت‌نامه‌هایی که ائمه علیهم السلام برای آن حضرت، نظام دادند، بشناسیم، البته در حد خودمان، نه در حد شخصیت با عظمت ایشان. چرا که بعضی از حکمای الهی از حضرت تعبیر به عظیم العظماء کردند. یعنی هر چه انسان عظیم و فرشته عظیم در این عالم است، ابی عبدالله علیه السلام عظیم‌تر از آن‌هاست. نه ظرفیت عقلی ما، نه ظرفیت قلبی ما، نه ظرفیت روحی ما، به ما اجازه نمی‌دهد امام را کامل و جامع بشناسیم. چاره‌ای از شناختن نیست. باید در حد خودمان بشناسیم.

این که در زیارت وارث می‌خوانیم «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ»، ما باید به قرآن مراجعه کنیم و ببینیم نگاه خدا درباره ابراهیم علیه السلام چیست؟ در یک جلسه که همه آیات مربوط به ابراهیم علیه السلام را نمی‌شود خواند. دو سه آیه از پایان سوره مبارکه نحل برای شما انتخاب کردم. نحل یعنی زنبور عسل. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ»^۲ مؤمن واقعی مثل زنبور عسل است. شیرین‌ترین ارزش‌ها را برای همه تولید می‌کند. اسلحه‌اش را هم برای دشمن واقعی آماده نگه می‌دارد.

۱. زیارت وارث.

۲. بحار الانوار، ج ۶۱ ص ۲۳۸ «إِنَّ مَثَلَ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ شَاوَرْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ جَالَسْتَهُ نَفَعَكَ وَكُلُّ شَأْنِهِ مَنَافِعٌ وَكَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلُّ شَأْنِهَا مَنَافِعٌ.»



با دشمن جاهل، باید با محبت حرف زد

چون همه دشمنان دشمن واقعی نیستند، خیلی از دشمنان، دشمنان جاهل هستند. باید با محبت، عاطفه و اخلاق، با آنها حرف زد. قبول هم می‌کنند. چون قرآن مجید می‌گوید بعد از اینکه با این‌ها حرف زدید رابطه‌شان با شما مانند یک دوست بسیار صمیمی می‌شود **﴿كَانَ وَلِيًّا حَمِيمًا﴾** ولی آدم باید هنر حرف زدن داشته باشد، و این هنر را روی موج عاطفه و محبت قرار بدهد. تلخ حرف زدن با این نوع دشمنان غلط است. عباراتی مانند بدذات هستی، ناپاک هستی، عوضی هستی، و آشغال هستی، را قرآن اصلاً نمی‌پسندد. روایات هم نمی‌پسندند. دشمن جاهل همیشه وجود دارد، یا در خانواده، یا در قوم و خویش، یا در مردم. البته ما هم نباید کوتاه بیاییم. ما خیلی کوتاه آمدیم و کم دنبال علم رفتیم. لذا وقتی با یک دشمن برخورد می‌کنیم، با زرنگی محکوم‌مان می‌کند و نمی‌توانیم جوابش را بدهیم. باید در این مساجد و حسینیه‌ها کلاس‌هایی برای ما تشکیل بدهند و نوع گفتگوی با دشمن جاهل و هنر حرف زدن را به ما یاد بدهند. این یک درد ۱۵۰۰ ساله است، که خیلی از شیعه‌ها هم گرفتارش هستند، و چون هنرش را ندارند. نمی‌توانند خود را از این گرفتاری رها کنند و زود از کوره در می‌روند و تلخ می‌شوند، که اصلاً مورد پسند قرآن نیست.

گفتگوی خواجه نصیرالدین طوسی با یک دشمن جاهل

یک نمونه از گفتگوهای صحیح با دشمن جاهل را برای تان بگویم. این گفتگو، گفتگوی خواجه نصیرالدین طوسی با یک مرد غیرشیعه است. خواجه نصیرالدین طوسی شخصیت خیلی فوق‌العاده‌ای است. استادالبشر لقبی است که تمام بزرگان بعد از خواجه به او دادند. و از قرن هفتم تا الآن هیچ دانشمندی را در جهان شایسته این لقب ندیدند. این لقب را یک بار برای او برداشتند و به او هم ختم شد. از این لقب معلوم می‌شود که این آدم از نظر

۱. فصلت: ۳۴. **﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾**



عقل، علم، و منطق در چه رده‌ای بوده است. شاید فکر کنید این آدم در اصفهان، تبریز، بغداد یا دیگر مراکز مهم پرجمعیت، نشو و نما کرده. نه، ایشان متولد طوس است. همان جایی که فردوسی دفن است. طوس هنوز هم یک بخش است. زمانی که ایشان به دنیا آمد، بیشتر از چهل پنجاه خانوار در طوس نبودند. شاید گمان کنید این شخصیت فوق‌العاده در محیط آرامی رشد کرده که این چنین دانشمندی شده. ولی اینطور نیست. این دانشمند بزرگوار در بحبوحه ناامنی‌های عظیم ایران می‌زیسته. در آن زمان ایران در معرض سه فتوا از طرف چنگیز بود. اول اینکه، همه جانداران را بکشید. دوم، آبادی‌ها را خراب کنید. سوم، تمام اجناس و امتعه را آتش بزنید. این‌ها سه فتوای چنگیز درباره ایران بود. البته مقصّر هم دولت ایران بود. چنگیز یقیناً اهل جهنّم است، چون قاتل بی‌رحمی بوده و ملت ایران را بی‌گناه کشت، کتابخانه‌های‌شان را آتش زد، و خانه‌های‌شان را خراب کرد. مردم می‌رفتند در کوره‌های قنات‌ها پنهان می‌شدند، که دست مأمورین چنگیز به آن‌ها نرسد. در زمان حمله چنگیز فقط یک میلیون کتاب علمی خطی، در نیشابور خاکستر شد. هنوز نیشابور بعد از چنگیز قد علم نکرده. اگر الان به نیشابور بروید، کتابخانه‌ای پیدا نمی‌کنید که بیست هزار تا کتاب داشته باشد. چنگیز مُرد. پسرش هلاکوخان جانشین او شد، که کمتر از پدرش نکشت، به خصوص در عراق. یعنی فتوای او هم مثل پدرش این بود که زنده‌ها را چه آدم و چه حیوان بکشید.

خواجه نصیرالدین طوسی در چنین کشوری می‌زیسته. کشوری بسیار ناامن، کشوری که مردمش فراری بودند، پنهان می‌شدند. کشوری که آبادی‌هایش را خراب کرده و کتابخانه‌هایش را سوزانده بودند. خواجه چند سالی را هم در زندان‌های اسماعیلیه، در قلعه‌های الموت، زندانی بود. جوان‌ها، خواجه چه کرد که شد خواجه؟ خواجه با خود گفت فتوای مغول، قتل، غارت، سوزاندن و خراب کردن، نمی‌تواند مانع رشد یک انسان بشود. در همین اوضاع هم می‌توانم بالاترین استاد علوم مختلف بشوم. قرن هفتم کجا، الان که قرن پانزدهم هجری است کجا! چه خوب است یک سری به اروپا بزنید و علمای بزرگ علم هیئت یعنی کیهان‌شناسی را ببینید. اندازه‌گیری‌هایی که خواجه درباره ستارگان کرده

را با اندازه‌گیری‌هایی که امروزه با دوربین‌های نجومی کردند مقایسه کنید، تفاوت بسیار اندک است. بعضی از کتاب‌هایش، مثل اساس الاقتباس، جز با قوی‌ترین استادها قابل فهم نیست.

گفتگویی میان خواجه نصیرالدین طوسی و یک غیرشیعه رخ داد، که بسیار آموزنده است. یک غیرشیعه با عصبانیت تلخ، پیش خواجه آمده و می‌گوید حق با کیست؟ در قیامت چه گروهی اهل نجات هستند؟ جواب را ببینید. چقدر زنده جواب داد! چقدر درست و عاطفی جواب داد! گفت شما این روایت را در کتاب‌های‌تان نقل کردید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «بعد از من، امت من ۷۳ فرقه می‌شوند، و یک فرقه‌شان اهل نجات است.» یک خرده فکر کرد گفت بله ما نقل کردیم. گفت اتفاقاً این روایتی که شما اهل سنت نقل کردید را ما هم نقل کردیم. این روایت را قبول دارید؟ گفت قبول دارم. گفت این روایت در کتاب‌های شما هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» اهل بیت من کشتی نجات هستند، اگر کسی وصل به این کشتی باشد، «نَجَا» و اگر کسی جدا باشد «غَرِقَ» قبول داری؟ گفت بله. گفت فهمیدی کدام فرقه در قیامت اهل نجات هستند؟ چیزی نمی‌توانست بگوید. در روایت اول پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید، امت من ۷۳ فرقه می‌شوند، ۷۲ فرقه جهنمی هستند، و فقط یک فرقه اهل نجات هستند، ولی اسم آن فرقه را نمی‌گوید. در روایت بعد می‌گوید، اهل بیت من کشتی نجات هستند، کسانی که وصل به این کشتی باشند اهل نجات هستند. این مخالف خیلی آدم فهمیده‌ای بود. متوجه منظور خواجه شد. خواجه گفت چرا نمی‌روی؟ گفت می‌خواهم شیعه بشوم و بروم.

با دشمن جاهل، باید با محبت حرف زد

اگر ما با یک دشمن جاهل به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام روبرو بشویم، نمی‌توانیم جوابش را بدهیم. به ما یاد ندادند. مسجدها و حسینیه‌ها خیلی کم گذاشتند. همه این پیش‌نمازها و



هیئت مدیره‌ها و مدیر هیئت‌ها در قیامت مسئول هستند. ائمه علیهم السلام در قیامت می‌گویند، شیعیان یتیمان ما هستید، به این ایتم برسید. به علم‌شان، به عقل‌شان، و به رشدادن‌شان توجه داشته باشید. یتیم را رها نکنید. روش‌های مجالس ما خیلی ساده و کم‌اثر است و بعضی‌هایش هم به درد نخور است. من نمی‌دانم چند میلیارد در دهه عاشورا خرج این مجالس می‌شود؟ چه مقداری خرج علم و یاددادن می‌شود؟

ما با دشمن جاهل دعوا و جنگ نداریم. تلخی نداریم. باید با دشمن جاهل حرف زد. من طوافم در مسجدالحرام تمام شده بود. رفتم یک گوشه نشستم. یک سرهنگ با لباس به من گفت من یک مسئله دارم. من یک پیراهن عربی داشتم. نمی‌دانست من ایرانی هستم. بین این همه آدم در مسجدالحرام، سراغ من آمد. گفتم بگو. سؤالش را پرسید. من جوابش را از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام داشتم. خیلی هم جواب متینی بود. بهش گفتم که سرهنگ «قال علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه گفت لا، لا. لِمَ صلوات الله و سلامه علیه. قل علی رضی الله عنه» همانی که ما برای ارباب‌هایمان می‌گوییم را برای علی علیه السلام بگو. «رضی الله عنه». چرا «صلوات الله و سلامه علیه»؟ اگر بیشتر شما بودید نمی‌دانستید چه بگویید. می‌گفتید برای اینکه دعویمان نشود، چشم. «علی رضی الله عنه». شر را بکنیم و برویم. بهش گفتم که «قرأت القرآن؟» قرآن خواندی؟ گفت «ای». بله. گفتم قبل از اینکه من یک آیه برای بخوانم یک سؤال من را جواب بده. گفت اگر بلد باشم، جواب می‌دهم. گفتم «هل اصاب علیا مصیبة» علی علیه السلام در دوره عمرش مصیبت هم دیده؟ به مشکل هم برخورد؟ خب نمی‌توانست بگوید نه. گفت «ای». بله مصیبت دیده. گفتم حتما؟ گفت حتما. مصیبت خانوادگی دیده، داغ دیده، با او جنگ کردند، جنگ هم یک مصیبت است. گفت حتما. بهش گفتم که «الذین اذا اصابهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم» نگذاشت آیه را تمام کنم گفت «قال علی صلوات الله و سلامه علیه» حالا حرفت را ادامه بده. یعنی قبول کرد. ماند. چون اول مچش را گرفتم. گفتم علی علیه السلام مصیبت دیده یا نه؟ گفت دیده. گفتم خدا در قرآن می‌گوید صلوات

من خدا و رحمت بر مصیبت دیدگان باد. بعد که خواست برود زد پشت شانه من گفت «کیس، کیس» آدم زرنگی هستی. بلدی. کجایی هستی؟ گفتم اهل خاک. گفت کدام خاک؟ گفتم آدرسش را که خدا داده. ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ﴾^۱ من شما را از خاک آفریدم. «و فیها نُعیدُكُمْ» شما را به آن برمی گردانم. «و مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ» نگفتم من ایرانی هستم چون نمی دانستم موضعش چیست.

باید حرف زدن را بلد باشیم. پس چرا خدا این زبان را به ما داده؟ آیا زبان را داده که فقط با حاج خانم، بچه ها، عروس، داماد، و رفیق، به شوخی و غیبت و تهمت حرف بزنیم؟ مگر در قرآن نمی گوید ﴿قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۲ مگر نمی گوید ﴿إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾^۳ مگر نمی گوید ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ﴾^۴ چرا این زبان را به شما دادم؟ بیشتر حرف های تان اضافی و گناه است. یک دشمن هم دشمن آگاه و معاند است. این دشمن زبان سرش نمی شود. اسلحه سرش می شود. لذا قرآن می گوید ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ﴾^۵ با این گونه دشمنان با زبان اسلحه حرف بزنید. نه با زبان علم. نه، با زبان دلیل. این دشمن نمی خواهد بفهمد. اگر هم بفهمد، قبول نمی کند.

معرفت به ابی عبدالله علیه السلام به وسیله شناخت ابراهیم علیه السلام

آیات، زیارت ها و روایات، ابی عبدالله علیه السلام را، در حدی که دنیا و آخرت ما را پر از خیر کند، به ما می شناساند. حالا برویم سراغ آن چند آیه ای که درباره ابراهیم علیه السلام بود. چون

۱. طه: ۵۵ ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾.
۲. بقره: ۸۳ ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ قَوَّلتُمْ: إِنَّا أَقْبَلْنَا بِمَنْكُورٍ أَنْتُمْ مَعْرِضُونَ﴾.
۳. انعام: ۱۵۲: ﴿وَلَا تَقْرُؤْ مَا لِلَيِّتِيهِ إِلَّا بِالْبَاطِنِ هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأُوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْفُفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَيَعْبُدُوا اللَّهَ أَوْفَادًا لَكُمْ وَصًا كَرِيمًا لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ﴾.
۴. بقره: ۱۳۶: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾.
۵. توبه: ۱۲: ﴿وَإِنْ نَكَرُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.



می‌گوییم «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلِ اللّٰهِ» هر چه ارزش در ابراهیم علیه السلام بوده، ابی‌عبدالله علیه السلام به ارث برده. یعنی ابی‌عبدالله علیه السلام در ۵۷ سال عمرش یک ابراهیم کامل بود، ولی پیغمبر نبود. امام بود، اما ابراهیم کامل بود و از ابراهیم علیه السلام کم نداشت.

﴿اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ كَانَ اُمَّةً﴾^۱ «اِنَّ» در ابتدای آیه یعنی تحقیقاً. یعنی مسلماً ابراهیم علیه السلام امت بود. ابراهیم علیه السلام یک نفر بود، امت یعنی چه؟ به کتب لغت، مراجعه کردم. روایات و تفاسیر را خواندم. چند تا معنا برای امت گفتند. معنای اول، ابراهیم علیه السلام برای مردم، اسوه قرار گرفتن در راه خدا بود. معنای دوم، ابراهیم علیه السلام معلّم خیر بود هر چه خوبی در این عالم بود به مردم یاد داد. معنای سوم، ابراهیم علیه السلام پایه و مایه و قوام ملت‌های ایمانی است. معنای چهارم، ابراهیم علیه السلام به تنهایی تمام عبادات یک امت را انجام داده، به طور کیفی، نه کمی. یعنی اگر عبادات یک امت را در یک کفه ترازو، و عبادات ابراهیم علیه السلام را در کفه دیگر بگذارند، عبادات ابراهیم علیه السلام سنگین‌تر می‌شود. ضمناً، در ذهن‌تان پشت این کلمات دنبال ابی‌عبدالله علیه السلام هم بروید. ببینید در این دریا چه خبر است.

﴿اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا﴾ ابراهیم علیه السلام یک انسانی بود که بندگی‌اش بدون قطع بود. اینطور نبود که یک ماه بنده خدا باشد، یک روز استراحت کند. سه ماه بنده باشد دو روز استراحت کند. نه، از اولی که وارد بندگی خدا شد، تا لحظه مرگش عبدالله واقعی بود.

«حَنِیْفًا» ابراهیم علیه السلام در همه امور باطنی و ظاهری مستقیم بود، کجی نداشت.

﴿وَلَمْ یَكْ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ﴾ ابراهیم علیه السلام در مقابل یک بت‌جاندار، مثل نمرود، و بت‌بی‌جان، مثل بت‌هایی که عمویش می‌تراشید و می‌فروخت، سر خم نکرد، و یک لحظه هم فرهنگ شرک را نپذیرفت. همیشه می‌گفت ﴿اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ﴾^۲ آمدند بهش گفتند مخالف بت‌ها هستی؟ گفت یقیناً. گفت دست از

۱. نحل: ۱۲۰: ﴿اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِیْفًا و لَرَبِّكَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ﴾

۲. انعام: ۷۹.

مبارزه بر نمی‌داری؟ گفت ابدأ. یک شب که هیچ کس نبودند، رفت همه بت‌ها را با تبر شکست و پایین ریخت. بت‌پرست‌ها برگشتند دیدند خدایان‌شان تکه‌تکه شده، و روی زمین افتاده‌اند. گفتند چه کسی این کار را کرده؟ گفتند **﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَیْ یَذْکُرُهُمْ یَقَالُ لَهُ إِبْرَاهِیْمُ﴾**^۱ یک جوانی است که به او ابراهیم می‌گویند. کار اوست. آمدند دستگیرش کردند. قضات دور هم نشستند. ابراهیم علیه السلام محاکمه شد، رأی قضات به اتفاق این شد که زنده‌زنده در آتش بسوزانندش. حالا اگر به من بگویند، یا روزی یک ساعت در پنج انگشتت سوزن فرومی‌کنیم، یا قول بده دیگر منبر نرو، می‌گویم منبر نمی‌روم. در کتاب‌های مهم آمده، دور یک زمین هزار متری دیوار کشیدند، به ملت هم گفتند برای کمک به خدایان‌تان وسایل آتش‌گیره بیاورید. این هزار متر را پر کردند و آتش زدند. می‌گویند حرارت آتش به حدی بود که از بالای آن، پرنده رد نمی‌شد. به ابراهیم علیه السلام گفتند، باز هم با بت‌ها مخالفت می‌کنی؟ گفت یقیناً گفتند با منجنیق در آتش بیندازیدش. **«ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ»**، به قدر یک چشم به هم‌زدن هم از فرهنگ خدا دست برداشت. دختر به پسر می‌گوید به شرطی با تو رفیق می‌شوم که این شیخ‌بازی‌ها را دور بریزی. مسجد و هیئت و آخوند را بریزی دور. پسر هم می‌گوید من قربانت هم می‌شوم، تو به هر چه من وصل هستم بگو بپرّم. این است شل بودن. دین بعضی‌ها که از آب شل‌تر است. حاضرند خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن را با یک ذره زلف یک دختر و اندام یک دختر عوض کنند. اما ابراهیم علیه السلام را می‌خواهند زنده‌زنده آتش بزنند، ولی می‌گوید من زنده بمانم مبارزه می‌کنم. خدا هم نگذاشت بسوزد.

﴿شَاکِرًا لِأَنْعَمِهِ﴾^۲ هر چه نعمت به ابراهیم علیه السلام دادم، عملاً سپاسگزاری کرد، نه فقط به زبان. نه اینکه یخچالش پر از گوشت راسته، ران مرغ و میوه باشد، کباب بخورد، تا گلویش بچیند، و روی تخت فرانسوی لم بدهد، بعد الهی شکر بگوید. زهرمار، ما همچنین

۱. انبیاء: ۶۰.

۲. نحل: ۱۲۱ **﴿شَاکِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ﴾**.



شکری در اسلام نداریم. شکر ثروت این است که به درماندگان برسی. شکر بدنت این است که خدا را عبادت کنی. شکر، عملی است، نه لسانی. این اشتباهات را هم مردم دارند. چون دین شناس نیستند.

«اجْتَبَاهُ» ابراهیم علیه السلام را به عنوان یک بنده خالص کامل برای خودم انتخاب کردم، «و هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» خودم دست ابراهیم علیه السلام را گرفتم گذاشتم در جاده سلوک الی الله که به من برسد.

«وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»^۱ تمام خوبی‌ها را در دنیا به ابراهیم عطا کردم. زن خوب، بچه خوب، مال خوب، عمر خوب، نوه خوب، نبیره خوب، ندیده خوب. بچه‌هایش اسحاق علیه السلام و اسماعیل علیه السلام هستند. از نسل اسحاق علیه السلام، نوه‌اش یعقوب علیه السلام، و نبیره‌اش یوسف علیه السلام است. از نسل اسماعیل علیه السلام هم یکی از ندیده‌هایش ابی عبدالله الحسین علیه السلام است. همه خوبی‌ها را در دنیا به ابراهیم علیه السلام دادم. «وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» و روز قیامت او جزو بندگان شایسته واقعی من است.

حالا سراغ ابی عبدالله علیه السلام برویم. این آیات حسین علیه السلام را به جای ابراهیم علیه السلام بگذارید. «إِنَّ الْحُسَيْنَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» حسین علیه السلام به تنهایی یک امت است. حسین علیه السلام قانت است. یعنی غرق در طاعت حق است. حسین علیه السلام حنیف است. یعنی یک کجی در زندگی‌اش ندارد. حسین علیه السلام با یزیدیان که مشرک بودند، ابداً نساخت. قطعه‌قطعه شد. حسین علیه السلام بالاترین بنده شاکر خدا بود. «اجْتَبَاهُ» او را انتخاب کردم. الان در جهان محور شجاعت، شهامت، کرامت، سیادت، آقایی، عشق است. «وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»، همه خوبی‌ها را در دنیا به حسین علیه السلام دادم. اسم خوب، پدر خوب، مادر خوب، جد خوب، عموی خوب، دایی خوب، داماد خوب، فرزند خوب. «وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» اگر آخرت ابی عبدالله علیه السلام را برای شما بگویم تحمل نمی‌کنید. خودم هم نمی‌توانم تحمل کنم.

۱. نحل: ۱۲۲ «وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»

جایگاه پیروان و عزاداران حسین علیه السلام

خداوند به فاطمه زهراء علیه السلام، وقتی هنوز وارد بهشت نشده، می گوید، کل محشر را نگاه کن، بین چه کسی شیعه حسینت بوده، چه کسی برایش گریه کرده، چه کسی برایش خرج کرده و بین رفیق های شیعیان حسین علیه السلام چه کسانی بودند، همه را صدا بزن با خودت به بهشت ببر.

خزانه خدا که کم نمی آورد، رحمت خدا که کم نمی آورد. یک قطعه کوتاه هم بگویم که بیشتر آماده گریه باشید. اسماعیل علیه السلام دو سه ماهش بود. در بیابان هنوز مسجد نبود. کعبه نبود. هیچ چیزی نبود. آنجا یک دره خشک و گرم بود. مادر اسماعیل علیه السلام، هاجر، شیر نداشت. آب هم نبود. از شدت بی شیری و تشنگی، پاشنه به زمین می کشید. ناگهان از زیر پایش آب بیرون زد. هاجر دوید آمد به آب گفت زمزم، بیشتر نجوش. چون دید کل عربستان را آب برمی دارد. چند هزار سال است این چاه آب می دهد. خدا به اسماعیل علیه السلام یک چاه زمزم داد. به ابی عبدالله علیه السلام میلیاردها چشمه داده که در صورت مردم قرار دارد. آب این چشمه را قلب مردم تأمین می کند. همه خوبی ها را به حسین علیه السلام دادم. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ»

چند سال پیش دیدم کاروانی آماده شد تا از بصره به کربلا برود. در این کاروان ده بیست تا رفیق بودند. این ها یک رفیق مسیحی در بازار داشتند. این رفیق مسیحی به این ها گفت کجا می خواهید بروید؟ همه با هم گفتند کربلا. گفت من را هم ببرید. گفتند تو که مسیحی هستی! گفت به دینم چه کار دارید؟! من هم به ابی عبدالله علیه السلام در قلبم احساس عشق می کنم. یک عده گفتند نه، نبریم. یک عده گفتند ببریم. بالاخره او را هم بردند. به کربلا رسیدند. باید با مخالف جاهل قشنگ حرف زد. گفتند ای برادر مسیحی، تو به خاطر مسیحی بودن نمی توانی وارد حرم بشوی. نمی بریمت. گفت من نمی آیم. آیا می توانم کاری برای شما انجام دهم؟ گفتند آره. ما همه کفش های مان را پیش تو می گذاریم، به زیارت می رویم، و برمی گردیم. گفت باشد. پانزده یا بیست جفت کفش را قشنگ جفت



کرد و کنار کفش‌ها نشست، تکیه داد، و خوابش برد. وقتی آن‌ها از حرم آمدند، دیدند حال رفیق مسیحی‌شان خیلی متغیر است. اشکش بند نمی‌آید. چه شده؟ تو که حرم را ندیدی، ضریح را ندیدی، گودال را ندیدی، چه شده؟ گفت نمی‌دانم. دارم دیوانه می‌شوم. کنار کفش‌های‌تان چرتم برد. -خداوند همه درها را برای هدایت باز کرده. حتی از طریق خواب. تا در قیامت کسی نگوید من نمی‌توانستم پیوند بخورم. - در خواب دیدم، دو تا آقا روبروی هم نشسته بودند. چه آقایانی! چه دیدم! دیدم یکی از آن‌ها گفت عباس جان. گفت بله مولای من، سید من. فرمود دفتر زائران امسال را باز کن. اسم همه را بنویس. از ایران، بصره، بغداد، کاظمین، نجف و ... هر کسی به زیارت من آمده، بنویس. گفت چشم آقا. -در عالم برزخ، رسیدگی به حساب‌ها سریع است. از کامپیوترها هم سریع‌تر است. در یک چشم به هم زدن قلم را روان می‌کند و همه را می‌نویسد. - گفت نوشتی؟ بله برادر. به من بده. یک نگاهی به دفتر زائران کرد. فرمود این مسیحی را نوشتی. گفت آقا، ولی مسیحی است. فرمود بله، مسیحی است، ولی به زیارت آمده. آن مسیحی گفت رفقا، اول من را شیعه کنید، بعد دستم را بگیرید و به حرم ببرید.

روضه ابی عبدالله علیه السلام

خیلی نمی‌توانم روضه بخوانم. فقط چند لحظه آخرش را می‌گویم. روی زین اسب نشسته بود، تشنه، گرسنه، داغ‌دیده. خیلی خسته بود. نیزه‌اش را از بغل اسب بیرون کشید، نوک تیز نیزه را در زمین فرو کرد. به نیزه تکیه داد. که کمی خستگی‌اش کم شود. -من آن روضه‌های صحیح را می‌خوانم. از مهمترین کتاب‌ها. - به نیزه تکیه داده، جنگ هم نمی‌کند. کاری نمی‌کند. پیشانی‌اش را با تیر هدف گرفتند. تیر است. نمی‌شود جلوی خون را با دست گرفت، هر کاری کرد خون بند بیاید، نشد. کمر بندش را باز کرد، دامن پیراهنش را بالا زد، تا جلوی خون را بگیرد. سینه‌اش پیدا شد. یک تیر معمولی می‌زدید. چرا با تیر سه شعبه حمله کردید. حسین جان. یک مقدار تقلا کرد که تیر را از جلو دریاورد. نشد. روی زین اسب خم شد، به زحمت دستش را به پشت برد تا تیر را بیرون کشید. خون



بیرون زد. ذوالجناح فهمید ابی عبدالله علیه السلام دیگر نمی‌تواند سوار باشد. چرا ما می‌گوییم گودال؟ گودال کار ذوالجناح بود. ذوالجناح دید اگر این بدن تیرخورده و زخمی، از بالای بلندی اسب بیفتد، فشار خیلی زیادی را متحمل می‌شود. ذوالجناح آمد درون گودال، و کنار دیوار گودال، دو تا دستش را تا می‌توانست جلو و دو تا پایش را تا می‌توانست عقب کشید، و فاصله ابی عبدالله علیه السلام را با زمین کم کرد.

بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
هوا ز باد مخالف چو تیره‌گون گردید عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
ابی عبدالله علیه السلام افتاد. اسب بیرون آمد. بالای پنجاه نفر درون گودال حمله کردند. چند نفر به یک نفر! حداقل یک آدم کم‌وزنی را می‌فرستادید. خواهر بالای بلندی دارد نگاه می‌کند. دید شمر روی سینه ابی عبدالله علیه السلام پرید. زینب علیه السلام چه کار کرد!